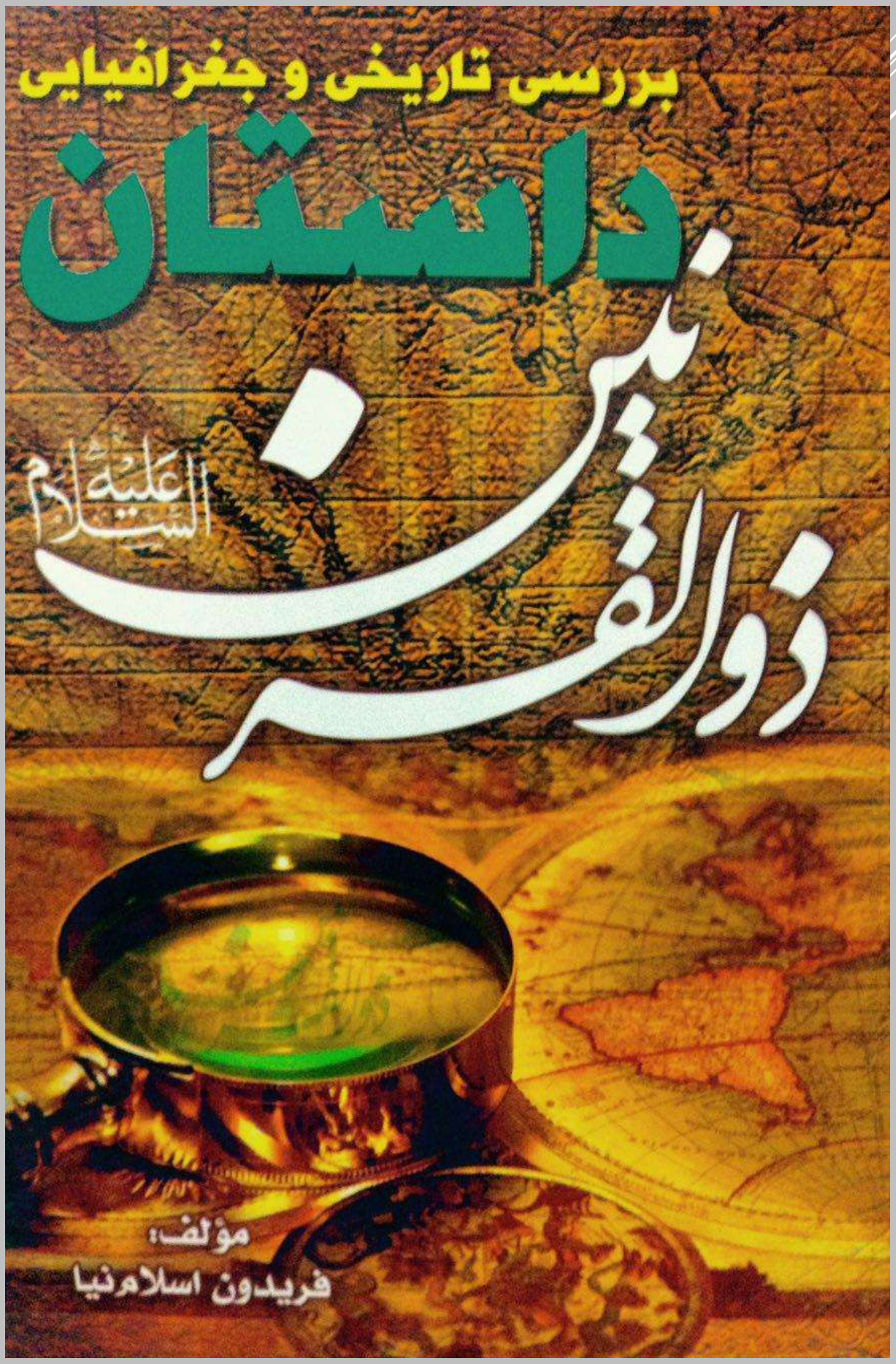
بررسی تاریخی و جغرافیایی
داستان
ذوالقرنین
علیه السلام
مؤلف:
فریدون اسلام‌نیا

سنی بوک_بزرگترین مرجع کتب و نرم افزار اسلامی

www.sunnibook.net

عنوان سایت	آدرس اینترنتی
سنی بوک | دریافت سریع کتب اهل سنت	www.SunniBook.net
سنت دانلود | مرکز دانلود فایل های اسلامی	www.SunnatDownload.com
عقیده | کتابخانه آنلاین اهل سنت	www.Aqeedeh.com
سنی آنلاین | پایگاه اطلاع رسانی اهلسنت ایران	www.SunniOnline.us
سنت آنلاین | دریافت آخرین اخبار و مقالات اهل سنت	www.SunnatOnline.com
سنی وب | مرکز طراحی و آموزش سایت های اهل سنت	www.SunniWeb.org

این کتاب

ازکتابخانه سنی بوک دانلود شده برای دریافت کتب بیشتر مارا از طریق آدرس اینترنتی و کانال تلگرام سنی بوک دنبال کنید.

آدرس اینترنتی : www.SunniBook.net

کانال تلگرام : https://telegram.me/sunnibookarchive

Contents

مقدمه مؤلف ۳
آیات قرآنی در مورد ذوالقرنین ٦
وجه تسمیه: ۷
شأن نزول: ۸
تفسیر: ۸
آیا ذوالقرنین پیغمبر بوده است؟ ۲۲
دلایل موافقین نبوت ذوالقرنین: ۲۲
دلایل مخالفین نبوت ذوالقرنین: ۲٤
احادیث وارده در داستان ذوالقرنین ۲٥
حدیث ام المؤمنین زینب دختر جَحْش: ۲٦
ذوالقرنین کیست؟ ۳٥
شاهان تبایعه یمن: ٤۳
کورروش کبیر هخامنشی(٥٥۹ – ٥۲۹ ق.م): ٤٦
دین کوروش: ٤۷
کوروش از دیدگاهی دیگری : ٥٦
دکتر پور پیرار می نویسد: ٥٦
آیا کوروش همان ذوالقرنین است ٥۹
دلایل ابوالکلام آزاد ٥۹
مجسمه بالدار منتسب به کوروش : ٦۰
تفسیر خواب دانیال: ۷۰
کیش آتش ۸۷

کیش میترا وآفتاب: ۸۷
کیش آناهیتا: ۸۷
اسکندرمقدونی (۳۲۳- ۳۵۵ق م) ۹۰
یآجوج ومآجوج: ۹۵
تورات,کتاب حزقیال باب های ۳۸و۳۹: ۹۶
پیشگویی بضد جوج: ۹۶
بازگشت اسرائیل: ۹۹
هونها ۱۰۵
آتیلا (۴۳۴-۴۵۳ م): ۱۰۸
مغولها : ۱۱۲
تاتار: ۱۱٤
سد ذوالقرنین: ۱۱۷
ابن خرداذبه در مورد سد ذوالقرنین نوشته است ۱۱۹
دلایل رد سد ذوالقرنین در کوههای قفقاز ۱۲۵
سد ذو القرنین کجاست؟ ۱۲۸
در پایان توجه به نکات زیر خالی از فایده نیست ۱۳۵
منابع مورد استفاده : ۱٤۲

مقدمه مؤلف

حمد و سپاس مخصوص خداوندی است که مالکیّت و حاکمیّت آسمان ها و زمین از آن اوست . پروردگاری که زنده می کند و می میراند و بر هر چیزی تواناست . خالقی که پیشین و پسین و پیدا و ناپیدا است و آگاه بر همه چیز است . آفریدگاری که ذره ذره هستی بر یگانگیش شهادت می دهد . روزی بخشی که یکتاپرست و بی دین بر خوان کرمش یکسانند . پیدایی که خرد خردمندان ، در بزرگی و عظمت کمال او درمانده است . ناپیدایی که خیال و اندیشه ، از شناخت عمق جلال وی ناتوان است . بی نیازی که عاشقان حقیقت و صورت پرستان را محبوب اوست .

کفر و اسلام در رهش پویان وحده لا شریک له گویان

و سلام و درود بی پایان بر شکوفه ی بوستان آفرینش و نور چشم اهل بینش ، خاتم پیامبران حضرت محمد ﷺ و امهات مؤمنین رضی الله عنهنّ و اصحاب و پیروان آیین او باد .

امّا بعد ، کتاب حاضر پژوهشی درباره ی حضرت ذوالقرنین می باشد . متاسفانه در بعضی از کتب تفسیر درباره ذوالقرنین مطالب نادرستی به چشم می خورد . تعدادی از مفسرین اسکندر مقدونی ، بعضی کورش کبیر و برخی دیگر ابوبکر یمنی را ذوالقرنین پنداشته اند . هم چنین درباره ی سد یأجوج و مأجوج نیز اقوال غیر واقعی در بعضی از تفاسیر وجود دارد . حقیّقت این است که در اثر پیشرفت های سریع علمی عصر حاضر و بویژه کشفیات نوین در زمینه ی تاریخی و باستان شناسی بسیاری از حقایق قرآنی آشکار گشته اند . لذا امروزه دیگر مانند دوران گذشته کار تفسیر قرآن مجید از عهده یک شخص تنها بر نمی آید و لازم است که صاحبان رشته های مختلفی همچون تاریخ ، ادبیات عرب ،جغرافیا ،باستان شناسی ،علوم زیست شناسی ،جامعه شناسی،علوم سیاسی ،نجوم

، هنر و ریاضیات دست به دست یکدیگر دهند و تفسیری همگام با عصر ارائه دهند . و یا اینکه هر کس در موضوعی که شایستگی دارد به تفسیر آن موضوع در کلام الهی بپردازد .

آوردن مطالب خلاف واقع در تفسیر کلام الهی کار صحیحی نیست لازم نیست . لازم نیست که مفسر در پی آن باشد تا همه ی زوایای پنهان قرآن عظیم را روشن سازد ، چرا که قرآن معجزه ی جاویدی است که خداوند متعال برای بشریت فرو فرستاده است و برای مردمان هر عصری فرا خور آگاهی آنها حقایقی را بیان داشته است . بنابراین ما نباید انتظار داشته باشیم که بر همه علوم قرآنی احاطه پیدا کنیم . چرا که قرآن مختص عصر خاصی نیست .

باید به این نکته اشاره کرد که علم تاریخ هنوز دوران نوزایی خود را می پیماید. حوادث بی شماری در تاریخ انسانها در روی زمین روی داده است که در علم تاریخ خبری از آنها در دسترس نیست . قرآن برخی از حوادث و رویدادها را روایت می کند که هنوز علم تاریخ تا رسیدن به علم و آگاهی یافتن از آن رخدادها راه درازی در پیش رو دارد . آنچه امروزه بعنوان تاریخ در دسترس قرار دارد تنها وقایع چند هزار ساله را در بر می گیرد و این در مقایسه با ظهور انسان در روی کره ی خاکی چیزی در خور ذکر نیست .

علاوه بر این ،کتب تاریخ نیز دارای تناقضات فاحشی هستند . حتی کلیات تاریخ نیز مورد مناقشه می باشد . وقتی آنچه در زمان ما روی می دهد مورد تفاسیر گوناگون و گاه متضاد قرار می گیرد جایی برای قطعیت رویدادهای تاریخی در چند هزار سال قبل نمی ماند . تاریخ مانند ریاضیات نیست که دارای فرمولهای ثابت و در نتیجه دارای قانون ثابت باشد. حتی در علومی مانند جامعه شناسی و سایر رشته های علوم انسانی نیز قوانین ثابتی وجود ندارد . به همین سبب است که جامعه شناسان و صاحبان علوم انسانی دارای دیدگاههایی گوناگون و گاهی متضاد می باشد . لذا برداشت از رویدادهای تاریخی باید کاملا

کارشناسانه صورت بگیرد و احساسات و برداشتهای سطحی در نتایج حاصله دخالت نداشته باشد .

در کتاب حاضر ابتدا آیات وارده درباره ذوالقرنین مورد بررسی قرار گرفته است . سپس احادیث مربوط به ذوالقرنین در کتب صحاح سته مورد کنکاش واقع شده است .

آنگاه به بررسی تاریخی ذوالقرنین پرداخته شده است . در این بررسی علاوه بر کتب مختلف تاریخی از کتب جغرافیایی نیز استفاده شده است .

در پایان از صاحبان دانش و اساتید محترم تقاضا می شود که کتاب حاضر را مورد نقد و بررسی دقیق قرار دهند و اینجانب را در چاپ های بعدی کتاب از خطا و لغزش مصون بدارند

۱۳۸۹/۰۱/۰۱

فریدون اسلام نیا

بسم الله الرحمن الرحیم

آیات قرآنی در مورد ذوالقرنین

﴿وَ يَسْأَلُونکَ عَنْ ذِي الْقَرْنَيْنِ قُلْ سَأَتْلُو عَلَيْكُمْ مِنْهُ ذِكْراً ۞إِنَّا مَكَّنَّا لَهُ فِي الْأَرْضِ وَ آتَيْنَاهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ سَبَباً ۞فَأَتْبَعَ سَبَباً ۞حَتَّى إِذَا بَلَغَ مَغْرِبَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَغْرُبُ فِي عَيْنٍ حَمِئَةٍ وَ وَجَدَ عِنْدَهَا قَوْماً قُلْنَا يَا ذَا الْقَرْنَيْنِ إِمَّا أَنْ تُعَذِّبَ وَ إِمَّا أَنْ تَتَّخِذَ فِيهِمْ حُسْناً ۞قَالَ أَمَّا مَنْ ظَلَمَ فَسَوْفَ نُعَذِّبُهُ ثُمَّ يُرَدُّ إِلَى رَبِّهِ فَيُعَذِّبُهُ عَذَاباً نُكْراً ۞وَ أَمَّا مَنْ آمَنَ وَ عَمِلَ صَالِحاً فَلَهُ جَزَاءً الْحُسْنَى وَ سَنَقُولُ لَهُ مِنْ أَمْرِنَا يُسْراً ۞ ثُمَّ أَتْبَعَ سَبَباً ۞حَتَّى إِذَا بَلَغَ مَطْلِعَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَطْلُعُ عَلَى قَوْمٍ لَمْ نَجْعَلْ لَهُمْ مِنْ دُونِهَا سِتْراً ۞كَذٰلِکَ وَ قَدْ أَحَطْنَا بِمَا لَدَيْهِ خُبْراً ۞ثُمَّ أَتْبَعَ سَبَباً ۞حَتَّى إِذَا بَلَغَ بَيْنَ السَّدَّيْنِ وَجَدَ مِنْ دُونِهِمَا قَوْماً لاَ يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ قَوْلاً ۞قَالُوا يَا ذَا الْقَرْنَيْنِ إِنَّ يَأْجُوجَ وَ مَأْجُوجَ مُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ فَهَلْ نَجْعَلُ لَکَ خَرْجاً عَلَى أَنْ تَجْعَلَ بَيْنَنَا وَ بَيْنَهُمْ سَدّاً ۞قَالَ مَا مَكَّنِّي فِيهِ رَبِّي خَيْرٌ فَأَعِينُونِي بِقُوَّةٍ أَجْعَلْ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُمْ رَدْماً ۞آتُونِي زُبَرَ الْحَدِيدِ حَتَّى إِذَا سَاوَى بَيْنَ الصَّدَفَيْنِ قَالَ انْفُخُوا حَتَّى إِذَا جَعَلَهُ نَاراً قَالَ آتُونِي أُفْرِغْ عَلَيْهِ قِطْراً ۞فَمَا اسْطَاعُوا أَنْ يَظْهَرُوهُ وَ مَا اسْتَطَاعُوا لَهُ نَقْباً ۞قَالَ هٰذَا رَحْمَةٌ مِنْ رَبِّي فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ رَبِّي جَعَلَهُ دَكَّاءَ وَ كَانَ وَعْدُ رَبِّي حَقّاً ۞وَ تَرَكْنَا

بَعْضَهُمْ يَوْمَئِذٍ يَمُوجُ فِي بَعْضٍ وَ نُفِخَ فِي الصُّورِ فَجَمَعْنَاهُمْ جَمْعاً ۞ وَ عَرَضْنَا جَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ لِلْكَافِرِينَ عَرْضاً ۞ [1]

وجه تسمیه:

درباره‌ی این ذوالقرنین چرا به این نام، نامیده شده است اقوال زیادی وجود دارد از جمله:

۱- در زمان او دو قرن از مردم (دو نسل از مردم) در گذشته اند.

۲- تاج او دو شاخ داشته است.

۳- بدست و رکاب جنگ می کرد.

۴- کریم الطرفین بود.

۵- میان علم ظاهر و باطن جمع بود.

۶- دو ضفیره (دو گیسو) بافته از دو جانب سر داشت.

۷- شرق و غرب عالم را در نوردید.

۸- خداوند متعال نور و ظلمت را مسخر او کرد.

۹- داخل نور و ظلمات گردید. [2]

---

[1] سوره کهف ۹۸ ــ ۸۳

[2] تفسیر کبیر ج۱۱ ص ۱۶۸-۱۶۷، تفسیر حسینی ص ۶۵۶، صفوة التفاسیر ج ۲ ص ۳. ۷، تفسیر ابن کثیر ج ۲ ص ۴۳۳. روح المعانی ج ۱۶ ص۲۴، نسفی ج۲ص۷۲۰

علاوه بر اقوال بالا مناسبت های دیگری نیز گفته شده است. ولی مشهور ترین روایتها همان هایی هستند که در بالا آورده شد.

در میان این اقوال تنها بند ۷ به نظر می رسد که صحیح باشد. چرا که همچنانکه در صفحات بعدی خواهیم دید تنها کسی که در طول تاریخ توانسته است شرق و غرب عالم را در نوردد و جهانیان را تحت یک حکومت در آورد ذوالقرنین بوده است. امام فخر رازی نیز در همین زمینه حدیث زیر را بدون سند از پیامبر صلی الله علیه وسلم نقل کرده است:

«عَنْ النَّبِيِّ صَلَّي اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سُمِّيَ الْقَرْنَيْنِ لِأَنَّهُ طَافَ قَرْنَيِ الدُّنْيَا يَعْنِي شَرْقَهَا وَ غربها»[1]

ابن کثیر نیز این قول را بر دیگر اقوال ترجیح داده است. [2]

شأن نزول:

مشرکان مکه به دسیسه یهود درباره اصحاب کهف، روح و ذوالقرنین از پیامبر سؤال می کنند. خداوند در جواب آنها سوره کهف را نازل فرمود. [3]

تفسیر:

﴿وَ يَسْأَلُونَکَ عَنْ ذِي الْقَرْنَيْنِ قُلْ سَأَتْلُو عَلَيْكُمْ مِنْهُ ذِكْراً ﴾

---

[1] تفسیر کبیر ج۱۱ص۱۶۵

[2] تفسیر ابن کثیر ج۲ص۴۳۳

[3] اسباب النزول امام واحدی ص۶. ۳، تفسیر کبیر ج۱۱ص۱۶۴. تفسیر گلشاهی ج۴ص۱۸۲ و تفسیر ابن کثیر ج۲ص۴۳۳

(و از تو درباره ذوالقرنین می پرسند. بگو: بزودی گوشه ای از سر گذشت او را برایتان باز گو خواهم کرد).

﴿قُلْ سَأَتْلُو عَلَيْكُمْ مِنْهُ ذِكْراً﴾ و در این جا این نکته حائز اهمیت است که چرا قرآن کریم لفظ مختصر **ذِكْراً** را آورده و دو کلمه **مِنْهُ ذِكْراً** را اختیار نموده است؟ بعد از اندکی تأمل و تفکر معلوم می شود که این دو کلمه برای اشاره به این حقیقت آمده است که قرآن وعده نکرده است که تمام داستان و تاریخ ذوالقرنین را بیان فرماید: بلکه قرآن فرمود: مقداری از آنرا ذکر می نماید چرا که حرف من و تنوین **ذِكْراً** به حسب قواعد عربی گواه بر آن است. و آنچه در مورد بحث تاریخی و نام و نسب و زمان ذوالقرنین بر سر زبانها افتاده است، قرآن آنها را غیر ضروری دانسته است. [1]

ابن کثیر در تفسیر این آیه نوشته است:

(إنا مكنا له في الارض) یعنی به او ملک عظیمی را عطا کردیم، تمامی آنچه را که ملوک از قدرت و شکوه و آلات جنگ و وسایل ساختن و آباد کردن بدان نیاز دارند. به وی عطا نمودیم و همه اقوام روی زمین را مطیع وی ساختیم، (از جمله عرب و غیر عرب). [2]

﴿ وَ آتَيْنَاهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ سَبَباً ﴾ ﴿الکهف، ٨٤﴾

ابن عباس گفته است مراد از سبب علم می باشد، قتاده گفته است: اماکن زمین و بر جسته ترین آنها را خداوند به ذوالقرنین داد و عبدالرحمن بن زید گفته است:

---

[1] معارف القران ج۸ص۴۳۴

[2] انوارالقرآن ج۳ص۵۱۸

خداوند به او زبانهای موجود در زمین را یاد داد. وی با هیچ قومی جهاد نکرد مگر اینکه بر زبان آن قوم تسلط داشت.

حبیب بن عماد گفته است: پیش حضرت علی رضی الله عنه بودم. شخصی از وی پرسید: ذوالقرنین چگونه به مغرب و مشرق رسید؟ حضرت گفت: خدای پاک ابرها را مسخر وی ساخته بود و اسباب لازم را در اختیارش گذاشته بود و قدرت وسیعی بدو بخشیده بود.[1]

صاحب تفسیر روح البیان نوشته است:

« **سَبَباً** » یعنی راه رسیدن به آن هدف و رسیدن. به آن بدون علم امکان پذیر نیست. [2]

«**فَأَتْبَعَ سَبَباً** » او هم سبب را پیگیری کرد و در پی راه و وسیله‌ای افتاد که او را به غروبگاه خورشید برساند. این تعبیر به این حقیقت

اشاره دارد که تمامی کارهای ذوالقرنین در بند اسباب بود و از عادات خارق العاده خیری در کارهای او وجود نداشت.

﴿حَتَّى إِذَا بَلَغَ مَغْرِبَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَغْرُبُ فِي عَيْنٍ حَمِئَةٍ وَ وَجَدَ عِنْدَهَا قَوْماً قُلْنَا يَا ذَا الْقَرْنَيْنِ إِمَّا أَنْ تُعَذِّبَ وَ إِمَّا أَنْ تَتَّخِذَ فِيهِمْ حُسْناً﴾ ﴿الكهف، ٨٦﴾

تا آن گاه به غروبگاه خورشید یعنی پایان زمین از جانب مغرب رسید که بعد از آن جز اقیانوس چیز دیگری نیست. به نظرش آمد که آفتاب (انگار) در چشمه گلی تیره رنگی فرو می رود و در آنجا گروهی را یافت به او گفتیم: ای ذوالقرنین یکی از دو کار درباره‌ی آنها روا دار، یا آنان را در صورت

---

[1] تفسیر ابن کثیر ج۲ص۴۳۳

[2] روح البیان ج۵ جزء شانزدهم

ایمان نیاوردن با کشتن عذاب می دهی، و یا این که نسبت به ایشان خوبی می کنی و در صورت ایمان آوردن آنها را گرامی می داری و در میانشان روشی نیکو در پیش میگیری و به ارشاد ایشان همت می گماری.

برای درک هر چه بهتر آیه بالا ناچارا باید توضیحاتی در خور کلام الهی ارائه داد.

﴿رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ وَ رَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ ﴾ ﴿الرحمن، ۱۷﴾**آن خدایی که آفریننده‌ی دو مشرق و مغرب است.**

﴿ فَلاَ أُقْسِمُ بِرَبِّ الْمَشَارِقِ وَ الْمَغَارِبِ إِنَّا لَقَادِرُونَ ﴾﴿المعارج، ٤٠﴾

سوگند به خداوند گار خاورها باختر ها که تواناییم.

مشرق: جهتی است که آفتاب از آنجا طلوع می کند.

مغرب: جهت مقابل مشرق می باشد که آفتاب در آنجا غروب می کند.

خورشید از دو نقطه طلوع می کند، یک نقطه در تابستان و دیگری دورتر از اولی و در زمستان و در نقطه مقابل نیز در دو نقطه غروب می کند یکی در تابستان دیگری دورتر در زمستان. ما بین مشرق اول و مشرق دوم و همچنین ما بین مغرب اول با مغرب دوم فاصله ای بسیار زیاد وجود دارد و خورشید هنگام انتقالش (حرکت انتقالی خورشید) از نقاط متعددی عبور می کند و هیچ نقطه ای را جا نمی گذارد. در حین این انتقال هر نقطه ای که خورشید از آن عبور می کند دارای مشرق و مغرب است و بدین ترتیب مشرق ها و مغرب های متعددی (بیشماری) وجود دارد. [۱]

[۱] با استفاده از کتاب اطلس قرآن مجید، اطلس کامل گیتا شناسی و کتاب منظومه شمسی

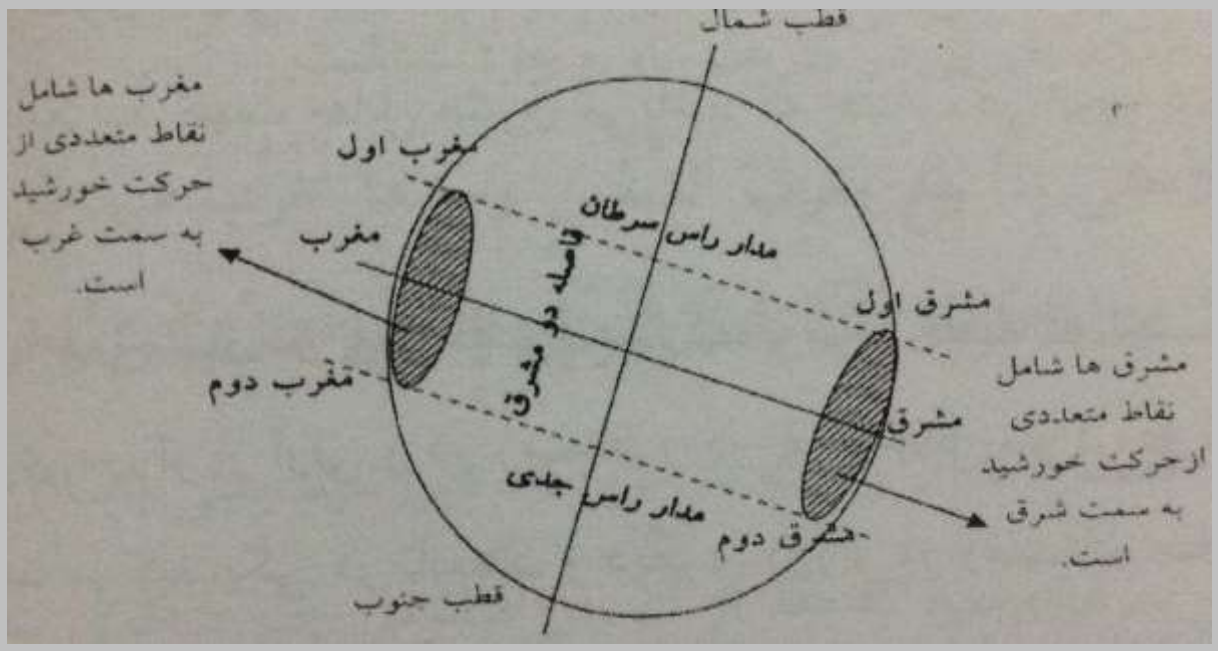

﴿تَغْرُبُ فِي عَيْنٍ حَمِئَةٍ﴾ ﴿الکهف، ٨٦﴾

متاسفانه بعضی از مفسرین حق مطلب را در مورد تفسیر چگونگی غروب خورشید در این آیه ادا نکرده اند و حتی بعضا آنچنان آن را معنی کرده اند که انگار خورشید در درون چشمه ای گل آلود فرو رفته و غروب می کند. در میان تفسیر هایی که در این نوشته به آنها مراجعه شد. امام فخر رازی بهترین تفسیر را ارائه داده است امام نوشته است:

به دلایل گوناگون ثابت است که زمین کروی می باشد. [1] و آسمان محیط بر آن است و بدون شک خورشید در فلک است و هم چنین (و وجد عندها قوما) کاملا معلوم است که هیچ قومی در نزدیک خورشید وجود ندارد. هم چنین

[1] قرنها بعد از این نظر امام فخر رازی، هواداران کروی بودن زمین در اروپا در آتش سوزانده می شوند.

خورشید از زمین بمراتب بزرگتراست. پس چگونه عاقلانه خواهد بود اگر گفته شود خورشید داخل یکی از چشمه های زمین می شود؟

در مناطق غربی بحر محیط (اقیانوس) کسی که موقع غروب خورشید به آن می نگرد می پندارد که خورشید در آب اقیانوس غروب می کند و این تخیلی بیش نیست. [1]

البته امام دلایل زیاد دیگری نیز ارائه می دهد.

﴿وَ الشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا ذٰلِکَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ ﴾ ﴿یس، ۳۸﴾

و خورشید به سوی قرار گاه خود در حرکت است، این محاسبه و اندازه گیری و تعیین خدای بس چیره و توانا و آگاه و دانا است.

فاصله خورشید از زمین یکصد و پنجاه میلیون کیلومتر است و قطر خورشید ۱۰۹ برابر قطر زمین می باشد. هم چنین جرم خورشید ۳۳۱۹۵۰ برابر جرم زمین است.[2]

بنابراین غروب خورشید در چشمه غیر ممکن است خداوند بزرگ برای راهنمایی و ارشاد بشر و توجه آنها به غروب آفتاب به غربی ترین نقطه زمین اشاره کرده است. امام فخر در باره ﴿تَغْرُبُ فِي عَيْنٍ حَمِئَةٍ ﴾ نوشته است: اشاره است به اینکه جانب غربی زمین توسط دریاها احاطه شده است به همین جهت است که اهل اخبار (آگاهان به غرب) می گویند که غروبخورشید در غرب در مسافات دور بنظر می رسد که در چشمه های بسیار اتفاق می افتد.[3] هم چنان که

---

[1] تفسیر امام فخر رازی ج ۱۱ ص ۱۶۸-۱۶۷

[2] اطلس گیتا شناسی ص۹

[3] تفسیر امام فخر رازی ج۱۱ ص۱۶۸

در مناطق کوهستانی بنظر می رسد که خورشید در پشت کوهها غروب می کند.

در سواحل شمالی کشور نروژ در فاصله کناره های کشور نروژ با اقیانوس منجمد شمالی تا دریای بارنتز صدها جزیره کوچک و بزرگ و همچنین صدها باتلاق و باریکه وجود دارد. آنچنات که از کسانی که به مناطق شمالی نروژ مسافرت کرده اند شنیده ام غروب خورشید در آن منطقه تقریبا منطبق با آن چیزی است که در کلام الهی آمده است. اشاره ی مفسران متعدد به رفتن ذو القرنین به ظلمات نیز دلیل بر صخت این مطلب می باشد. زیرا ظلمات در کتب جغرافی و تاریخی دوران اسلامی به قطب شمال گفته می شد، که بخشی از اقلیم هفتم را تشکیل می داد.

﴿ثُمَّ أَتْبَعَ سَبَباً﴾الکهف، ۸۹﴾ باز در پی سببی افتاد.

یعنی باز ذو القرنین در پی راهی غیر از راه اول افتاد، بدین سان که جهت مشرق را در پیش گرفت.

حَتَّى إِذَا بَلَغَ مَطْلِعَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَطْلُعُ عَلَى قَوْمٍ لَمْ نَجْعَلْ لَهُمْ مِنْ دُونِهَا سِتْراً ﴾الکهف، ۹۰﴾

تا وقتی که به محل طلوع خورشید رسید (یعنی در جانب مشرق نیز همانند مغرب زمین به آخرین نقطه ی آبادی رسید) دید که آفتاب بر مردمانی می تابد که برای حفظ خود از آن، پوششی (بنام جامه با سر پناهی بنام خانه) بهره‌ی ایشان نکرده بودیم.

آنان همچون انسانهای اولیه لخت و عریان در بیابان گرم و سوزان زندگی می کردند.

درباره ﴿ لَهُمْ مِنْ دُونِهَا سِتْراً ﴾ دیدگاهی دیگر می گوید:

ذو القرنین در دورترین نقطه از مشرق مردمی را دید که در دشتی هموار هستند و هیچ کوه و تپه ای نیست که میان آنان و آفتاب حایل باشد.[1]

مناطق وسیع بسیار زیادی در جهان وجود دارد که بخشی از مشرق زمین بشمار می رود مانند جنوب شرق آسیا، استرالیا و شرق آفریقا. بیشترین تابش اشعه آفتاب در جهان مربوط به بخش مرکزی و جنوبی استرالیا و بخش هایی از اندونزی مانند جزیره بزرگ کالیمانتان می باشد. همچنین بیشترین دمای حرارتی خورشید در شمال استرالیا و بخشهایی از جزیره کالیمانتان اندونزی و کشور پاپوا می باشد.

کمترین بارش(باران، برف وتگرگ) مربوط به نواحی مرکزی استرالیا و بخشهایی از مرکز و جنوب آفریقا می باشد.

بنابراین نمی توان آخرین نقطه ای در شرق که ذوالقرنین بدانجا رفت را دقیقاً مشخص کرد. امام فخر رازی نوشته است:

در مناطق استوایی و نزدیک به خط استوا مردمانی زندگی می کنند که عریان می باشند و بدون خانه و کاشانه بسر می برند. حتی در چین نیز دسته هایی از این انسانهای بدوی وجود دارند.[2]

لذا چنین بنظر می رسد که منظور قرآن مجید از ﴿ لَهُمْ مِنْ دُونِهَا سِتْراً ﴾ همین مردمان بدوی می باشند. اگر عصر دوالقرنین که هزاران سال قبل بوده است را در نظر بگیریم متوجه می شویم که مردمانی با تفاوتهای فاحش از نظر

---

[1] تفسیر نور، حسینی و فی ظلال قول اول را ترجیح داده اند در سایر تفاسیر مانند تفسیر امام فخر رازی، ابن کثیر دو قول آمده و مفسرین هیچکدام را بر دیگری ترجیح نداده اند.

[2] تفسیر کبیر ج۱۱ ص ۱۶۹

مدنیت در آن عصر زندگی می کرده اند و قرآن مجید این تفاوتها را در ضمن داستان ذوالقرنین بیان داشته است. چیزی که تمدن شناسان فعلی در کتابهای خود صفحات زیادی را بدان معطوف داشته اند.

﴿ كَذَلِكَ وَ قَدْ أُحَطْنَا بِمَا لَدَيهِ خُبراً ﴾ (الكهف: ٩١)

چنین بود داستان شکوه و قدرت دوالقرنین (و قطعاً به خبری که پیش او بود احاطه داشتیم) یعنی: آنگاه که به وی پادشاهی و جهانگشایی بخشیدیم، صلاحیت وی را در این امر می دانستیم. یا مابر آنچه که نزد ذوالقرنین از اسباب و آلات و لشکر و غیره بود، آگاهی داشتیم. مراد این ایت که کثرت ابزار و آلات و لشکر و سپاه او به جایی رسیده بود که جز علم خدای دقیق سنج آگاه، علم هیچ کس دیگری به آن احاطه نداشت.[1]

چرا متن داستان نسبت به سفر شرق سکوت اختیار کرده به گونه ای که در توصیف محیطجغرافیایی آن تنها به توصیف انسانهایی که شخصیت داستان با آنهاد روبرو شده بسنده کرده است؟ از لحاظ هنری متن قرآنی می خواهد عنصر مشابهت را از طریق تضاد و تضاد را از طریق مشابهت در این جا به شکل واحد جدیدی نشان دهد و آن عبارت است از مقابله توصیف محیطی در این دو سفر، (در حالیکه بیشتر، میان خود این دو سفر مقابله صورت گرفته بود) و این توصیف محیطی در هر یک از آن دو، به نحوه ی واکنش شخصیت داستان ارتباط دارد، اما در دیگری به واکنشی که آن قوم از خود نشان دادند ارتباط پیدا می کند، نه به قهرمان داستان.

[1] تفاسیر نور ص ۶۰۹، فی ظلال القرآن ج ص ٤٦٣ و صفوة التفاسیر ج ۲ ص ۷۰۵ این دیدگاه را ترجیح داده اند.

از این رو، متن قرآنی در سفر غرب توجه ما را به این موضوع جلب می کند که شخصیت داستان، یعنی ذوالقرنین به یک سلسله اسرار غیبی دست یافته است که انسانهای عادی از این اسرار آگاهی نداشته اند.

اما در سفر شرق، متن قرآنی توجه ما را به محیطی جغرافیایی جلب می کند که به آن اقوام و سازش آنان با آب و هوای این محیط مربوط می شود، به این معنی سازش آنها با آن محیط امری حیرت آور بوده است و بنا به گفته برخی تفاسیر ، آن اقوام هنگامی که خورشید طلوع می کرده است، در میان آبها فرو می رفته اند و زمانی که غروب می کرده کارهای زندگی خود را آغاز می کرده اند.[1] این امر مفهوم آنچه را که داستان می گوید برای ما آشکار می سازد. داستان چنین می گوید « دید (خورشید) بر قومی طلوع می کند که غیر از آن پرتو آن بر ایشان هیچ پوششی قرار نداده ایم»

بنابرین در هر دو حالت با توصیفی اعجاز آمیز و یا حداّقل حیرت آور روبرو می شویم، تا آنجا که این دو محیط معمولی نمی نمایند، البته با این تفاوت که توصیف اول، با شخصیت دوالقرنین پیوند دارد، اما دیگری با افراد آن اقوام. بعلاوه پاسخ دیگری که می توان به پرسش مزبور داد، این است که متن قرآنی با توجه به اشاره ای که در مقدمه داستان درباره تمکّن ذوالقرنین کرده بود، در حقیقت، سفر شرق را برای ما توصیف کرده، به این ترتیب که این سفر نیز یکی از ابعاد قدرت و تمکّنی می باشد که خداوند به شخصیت داستان ارزانی داشته است. همچنین، سومین پاسخ این است که با توصیف محیط جغرافیایی به جای توصیف خود سفر شرق، خداوند خواسته است که ما را از محیط های گوناگونی که بشر در آن زمان در آن سکونت داشت مطلع سازد.

---

[1] تفسیر ابن کثیر ج ۲ ص ۴۳۵، تفسیر حسینی ص ۶۵۷

به عنوان مثال: برخی از اقوام این محیطها از لحاظ فکری و تمدّن عقب افتاده اند، و برخی در محیط جغرافیایی خود گرفتار مشکلات هستند، در حالیکه اقوام دیگر این مشکلات را ندارند. و بلاخره همه این امور، بدون شک آثار خود را بر اندیشه خواننده می گذارد، تا آنجا که وی را وادار می کند که اندیشه اش را درباره آفرینش ها و عطایی الهی در به گردش در آوردن جهان، جامعه و فرد به کار اندازد.[1]

﴿ ثُمَّ أَتْبَعَ سَبَبًا ﴾ (کهف :۹۲)

باز در پی سببی افتاد یعنی باز ذوالقرنین راه سومی را که در عرض مشرق و مغرب از جنوب به سوی شمال است دنبال کرد. خداوند به ذوالقرنین علم و قدرتی را داده بود که وی توانست این سه مسیر یعنی غرب، مشرق، و به قول اکثر مفسرین شمال زمین را درنوردد.

﴿ حَتَّى إِذَا بَلَغَ بَيْنَ السَّدَّيْنِ وَجَدَ مِن دُونِهِمَا قَوْمًا لاَّ يَكَادُونَ يَفْقَهون قَوْلاً ﴾ (الکهف ـ۹۳)

تا آنگاه که به میان دو کوه رسید، در فراسوی آن دو کوه گروهی را یافت که هیچ سخنی را نمی فهمیدند، (به غیر از زبان خود زبان دیگری را نمی فهمیدند) . این قوم به این دلیل که زبان عجیب و غریبی داشتند و دیر مطلب را متوجه می شدند و کمتر با دیگر اقوام اختلاط داشتند، حرف دیگران را درک نمی کردند.[2] آنان با مترجم با ذوالقرنین حرف زدند و یا اینکه همچنان که قبلاً گفته شد یکی از اسبابی که خداوند در اختیار ذوالقرنین قرار داده بود این بود که بر زبان همه ی اقوام آن روزگار تسلط داشت، خود ذوالقرنین با آنها گفت و گو

---

[1] پژوهشی در جلوه های هنری داستان های قرآن ج اول ص ۴۹۵ـ۴۵۷

[2] صفوة التفاسیر ج ۲ ص ۷۰۶

پرداخت.[1] البته این قوم غلی رغم اینکه بعضی مفسرین آورده اند که قومی بدوی بوده است. آهن را می شناخته اند و این می رساند که آنها دارای تمدّنی هر چند نسبتاً ابتدایی بوده اند.

﴿ قالُوا يَا ذَالقَرْنَينِ إنَّ يَأجُوجَ وَ مَأجُوجَ مُفْسِدُونَ فِى الأَرضِ فَهَل نَجْعَلُ لَکَ خَرْجاً عَلَى أن تَجعَلَ بَينَنَا وبَيْنَهُم سَدّاً ﴾ (الكهف :۹۴)

مردمان آنجا هنگامی که قدرت و امکانات ذوالقرنین را دیدند به او گفتند: ای ذوالقرنین یأجوج و مأجوج در این سرزمین تباهکارند

و بر ما تاخت می آورند آیا برای تو هزینه ای معین داریم که میان ما و ایشان سد بزرگ و محکمی بسازی؟

﴿ قَالَ مَا مَكَّنِّى فِيهِ رَبِّى خَيْرٌ فَأَعِينُونِى بِقُوَّةٍ أَجْعَلْ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُمْ رَدْمًا ﴾ (الكهف - ۹۵)

ذوالقرنین گفت: آنچه پروردگارم از ثروت در اختیار من نهاده است بهتر است (از آنچه پیشنهاد می کنید ما برای اندوختن اموال نیامده ایم). پس مرا با نیرو یاری کنید تا میان شما و ایشان سد بزرگ و محکمی بسازم.

﴿ آتُونِى زُبَرَ الْحَدِيدِ حَتَّى إِذَا سَاوَى بَيْنَ الصَّدَفَيْنِ قَالَ انفُخُوا حَتَّى إِذا جَعَلَهُ نَارًا قَالَ آتُونِى أَفْرِغْ عَلَيْهِ قِطْرًا ﴾ (الكهف - ۹۶»

[1] انوار القرآن ج ۳ ص ۵۲۲

برای من قطعات آهن: یعنی آهن های بزرگی که در ساختمانهای بزرگ و حجیم به کار برده می شود, بیاورید تا آنگاه که دره میان دو کوه را برابر ساخت. بدین ترتیب آنها برای او قطعات آهن آوردند و پس از آن که او زیر بنا و شالوده سد را ریخت, شروع به چیدن آهن ها در میان دو کوه کرد و میان دو کوه را از آهن انباشت تا آن را مسطح ساخت. آنگاه گفت: بدمید بر این قطعات آهن با آتش و دمه های آهنگری تا وقتی که آن قطعات را کاملاً ذوب گردانید. به عبارت دیگر ذوالقرنین به نهادن یک دسته از قطعات آهن و سنگ بر روی هم فرمان داد آنگاه بر آنها هیزم و زغال ریخت و دستور داد که بر آنها آتش افروخته و با دمه ها بدمند تا آنکه حرارت حاصله, آنها را ذوب ساخت سپس دستور داد مس مذاب را آوردند و ذوالقرنین آن را بر روی این لایه از آهن و سنگ ریخت و همین طور لایه های دیگر را بر روی آن قرار داد. در نتیجه لایه های آهن و سنگ با مس گداخته خوب به هم جوش خورد و سرانجام این پیکره از آهن, سنگ و مس گداخته به کوهی آهنین و سدّی مستحکم و نفوذ نا پذیر تبدیل شد.

در قرن بیستم این آیه از قرآن مجید عظمت کلام الهی را به نمایش گذاشته است. همچنین این آیه مزبور تاریخ علم را دگرگون خواهد ساخت. بشریت را به سوی تاریخ واقعی سوق خواهد داد شاید رمز اینکه چرا خداوند بحثی کاملاً صنعتی را در این آیه بکار برده است این باشد که معجزه ای باشد برای نسلی که به کشف واقعی تاریخ بشر در ما قبل تاریخ دست خواهد یافت.

﴿ فَمَا اسْطَاعُوا أَن يَظْهَرُوهُ وَمَا اسْتَطَاعُوا لَهُ نَقْبًا ﴾ (الكهف: ٩٧)

سد به قدری بلند و ستبر شد که حمله وران یأجوج و مأجوج اصلاً نتوانستند از آن بالا روند و به هیچ وجه نتوانستند نقبی در آن ایجاد کنند.

﴿ قَالَ هَذَا رَحْمَةٌ مِّن رَّبِّي فَإِذَا جَاء وَعْدُ رَبِّي جَعَلَهُ دَكَّاء وَكَانَ وَعْدُ رَبِّي حَقًّا ﴾ (الكهف: ٩٨)

هنگامیکه بنای سد به پایان رسید, ذوالقرنین شاکرانه گفت: این سد از مرحمت پروردگار من است و پا بر جا می ماند تا زمانیکه خدا بخواهد. و هر گاه وعده خدا فرا رسد و بخواهد آنرا خراب کند آن را ویران و با زمین یکسان می کند و وعده پروردگار من حق و هنگامه ی قیامت حتمی است.

﴿ وَ تَرَكنَا بَعْضَهُمْ يَوْمَئِذٍ يَمُوجُ فِى بَعْضٍ وَ نُفِخَ فِى الصُّورِ فَجَمعْنَا هُمْ جَمْعًا ﴾ (الكهف: ۹۹)

در آن روز که جهان پایان می گیرد و وعده آخرت فرا می رسد ما آنها (مردمان) را رها می سازیم تا برخی در برخی موج زنند و آنگاه که در صور دمیده می شود و ما ایشان را به گونه شگفتی گرد می آوریم. (منظور همه ی مردم می باشند که در روز قیامت جمع می شوند و چون زیادند به هنگام رویارویی با سختی ها و زلزله های بزرگ به این سو و آن سو می دوند و موج می زنند).[1]

﴿ وَ عَرَضْنَا جَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ لِّلْكَافِرِينَ عَرْضًا ﴾ (الكهف: ۱۰۰)

و در آن روز, دوزخ را به طور شگفتی به کافران نشان می دهیم. دنباله داستان را از سوره ی انبیاء پیگیری می کنیم:

﴿ وَ حَرَامٌ عَلَى قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَا هَا أَنَّهُمْ لا يَرْجِعُونَ ﴾ .(الأنبياء: ۹۶)

[1] تفسیر راستین ج ۲ ص ۳۸۰, صفوة العرفان ج ۴ ص

غیر ممکن است که به سوی ما بر نگردند مردمانی که آنان را نابود کرده باشیم.

﴿ حَتَّى إِذَا فُتِحَتْ يأجُوجُ وَ مَأجُوجُ وَهُم مِّن كُلِّ حَدَبٍ يَنسِلُونَ ﴾ (الأنبياء: ۹۷)

این نابود سازی مفسدین و عدم بازگشت ایشان به دنیا تا زمانی ادامه خواهد داشت که یأجوج و مأجوج رها می گردند و ایشان شتابان از هر بلندی و ارتفاعی می گذرند.

﴿ وَاقْتَرَبَ الْوَعْدُ الْحَقُّ فَإِذَا هِيَ شَاخِصَةٌ أَبْصَارُ الَّذِينَ كَفَرُوا يَا وَيْلَنَا قَدْ كُنَّا فِي غَفْلَةٍ مِّنْ هَذَا بَلْ كُنَّا ظَالِمِينَ ﴾ (الأنبياء: ۹۸)

وعده ای راستین نزدیک می شود و به ناگاه کافران را چنان وحشتی فرا می گیرد که چشم هایشان از حرکت باز می ایستد و می گویند: ای وای بر ما از این روز غافل بودیم بلکه به خود ستم کردیم.

آیا ذوالقرنین پیغمبر بوده است؟

مفسرین درباره ی پیامبری ذوالقرنین اختلاف نظر دارند. عده ای وی را پیغمبر می دانند, عده ای دیگر او را عبدی صالح می دانند. در میان مفسرینی که ذوالقرنین را پیامبر می دانند امام فخر رازی در رأس قرار دارد. دلایلی که امام فخر رازی بیان می دارد دلایلی محکم می باشند. در مقابل کسانی که پیامبری ذوالقرنین را قبول ندارند با دلایلی نسبتاً ضعیف رأی خود را بیان داشته اند.

دلایل موافقین نبوت ذوالقرنین:

دلایل امام فخر رازی:

۱- **﴿ إِنَّا مَكَّنَّا فِي الأَرْضِ ﴾:** تمکین در دین و تمکین کامل در دین با نبوت محقق می شود.

۲- **﴿ وَ آتَيْنَاهُ مِن كُلِّ شَيْءٍ سَبَبًا ﴾:** از جمله ی اشیاء نبوت می باشد در گفتار **«وَ آتَيْنَاهُ مِن كُلِّ شَيْءٍ سَبَبًا»** او خدای متعال یکی از اسباب را که بدو داده است نبوت است. مقتضی عمومیت در این, آیه است که خداوند سببی از نبوت را به او داده است.

۳- قول خدای بزرگ: **﴿ قُلْنَا يَا ذَالْقَرْنَيْنِ ﴾** دلالت می کند بر اینکه خداوند بدون واسطه با ذوالقرنین تکلم کرده است. ناچاراً وی پیامبر بوده است.

۴- در مقصود از تمکین دو حالت می تواند وجود داشته باشد. اول اینکه مقصود از تمکین به سبب نبوت بوده است. دوم اینکه مقصود از تمکین به سبب ملک می باشد و تمکین به سبب نبوت

مناسب تر از تمکین به سبب ملک می باشد و حمل کلام خداوند بر وجه کاملتر و افضل بهتر است.[۱]

ابو حیان نیز در بحر محیط فرموده است:

حکمی که در سفر بسوی غرب به ذوالقرنین داده شده است. آن حکم قتل و سزای آن قوم است و این گونه حکم بدون وحی نبوّت نمی تواند داده شود. این کار به وسیله کشف و الهام نمی تواند صورت بگیرد (چون سرنوشت آدم ها در میان است) و نه بدون وحی نبوت و نه به صورت دیگری, لذا بدون این, احتمال دیگری نیست که ذوالقرنین یا شخصاً پیامبر باشد, یا پیامبری در عهد او موجود

---

[۱] تفسیر کبیر ج ۱۱ ص ۱۶۸-۱۶۶

بوده است (در سفر حضر همراه و گام وی بوده است) که توسط او مورد خطاب قرار گرفته است. والله أعلَم[1]

صاحب تفسیر نو اندیش نیز آیه ﴿ قُلْنَا يَا ذَا الْقَرْنَيْنِ ﴾ را دال بر نبوت ذوالقرنین دانسته است.[2]

دلایل مخالفین نبوت ذوالقرنین:

علامه طباطبایی نوشته است: قول منسوب به خدای عزَّ و جلَ در قرآن کریم در وحی نبوی و ابلاغ بوسیله وحی استعمال

می شود.مانند آیه ی ﴿ وَ قُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ ﴾ وگفتیم ای آدم سکونت کن (البقرة_ ۳۵) و آیه: ﴿ وَ إِذْ قُلْنَا ادْخُلُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ ﴾ وچون گفتیم در این قریه داخل شوید (البقرة_ ۵۸) و گاهی درالهام هم که نبوت نیست به کار می رود. مانند آیه ی: ﴿ وَ أَوْحَيْنَا إِلَى أُمِّ مُوسَى أَنْ أَرْضِعِيهِ ﴾ (القصص_۷) وبه مادر موسی وحی کردیم که او راشیر بده.

با این بیان روشن می شود که جمله ﴿ قُلْنَا يَا ذَا الْقَرْنَيْنِ ﴾ دلالت ندارد براینکه ذوالقرنین پیغمبری بوده که به وی وحی می شد. چون همانطور که گفتیم قول خدا اعم از وحی مختص به نبوت است، و جمله ﴿ ثُمَّ يُرَدُّ إِلَى رَبِّهِ فَيُعَذِّبُهُ ﴾ از آنجا که نسبت به خدای تعالی در سیاق غیب آمده خالی از اشعار به این معنا نیست که مکالمه خداوند با ذی القرنین توسط پیغمبری که همراه وی بوده، صورت گرفته است، در حقیقت سلطنت او نظیر سلطنت طالوت در بنی اسرائیل بوده که با اشاره پیغمبر معاصرش و هدایت او کار می کرده است.[3]

---

[1] معارف القرآن ج ۸ ص ۴۳۶

[2] تفسیر نواندیش ج ۳ ص ۸۰۹

[3] تفسیر نواندیش ج ۳ ص ۸۰۹

همه ی مخالفین نبوت ذوالقرنین دلایلی شبیه علامه طباطبایی دارند.

احادیث وارده در داستان ذوالقرنین

احادیث زیادی درباره ی یأجوج و مأجوج وجود دارد. در این نوشتار به صحیح ترین آنها اشاره می شود.

حدیث ابی سعید، قالَ: قالَ رَسُول الله (ص) «یَقُولُ الله یا آدَمُ! فَیقُولُ لَبَّیکَ وَ سَعْدَیکَ و الْخَیْرُ فی یَدَیْکَ! قالَ: یَقُولُ اَخْرِجْ بَعْثَ النَّارِ، قالَ وَ ما بَعْثُ النَّار؟ قالِ مَنْ کُلِّ أَلْفٍ، تِسْعَمِائَةَ وَ تِسْعَةٍ وَ تِسْعینَ، فَذاکَ حینَ یَشیبُ الصَّغیرُ، وَ تَضَعُ کُلُّ ذاتِ حَمْلٍ حَمْلَها،

﴿ وَ تَرَى النَّاسَ سُكَارَى وَ مَا هُم بِسُكَارَى وَ لَكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ[1]﴾

فَاشْتَدَّ ذلِکَ عَلَیْهِمْ، فَقالُوا: یا رَسُولَ الله! اَیُّنا ذلِکَ الرجُلُ؟ قالَ: أَبْشِرُوا فَإِنَّ مِن یَأجُوجَ وَ مَأجُوجَ اَلْفاً وَ مِنْکُمْ رَجُلٌ، ثُمَّ قالَ: «وَ الَّذی نَفْسی فی یَدِهِ اِنّی لأطَمَعُ أنْ تکُونوا ثُلُثَ اَهْلِ الْجَنَّةِ » قالَ: فَحَمِدْنا اللهَ وَ کَبَّرْنا، ثُمَّ قالَ: وَالَّذی نَفْسی فی یَدِهِ اِنّی لأطْمَعُ أنْ تَکُونوا شَطْرَ اَهْلِ الجَنّةِ، إنَّ مَثَلَکُمْ فی الْأمَمِ کَمَثَلِ الشَّعَرَةِ الْبَیْضاءِ فی جِلْدِ الثور الْاَسْوَدِ، أ الرَّقَمَةِ فی ذِراعِ الْحِمارِ».

ابو سعید گوید: پیغمبر (ص) فرمود: (در روز قیامت) خداوند می فرماید: ای آدم! آدم می گوید: پروردگارا! حاضر و آماده اجرای فرمان هستم، و خیر و برکت همه پیش توست. پیغمبر (ص) فرمود: خداوند به آدم می فرماید: کسانی را که در آتش دوزخ قرار دارند بیرون بیاور، آدم می گوید: پروردگارا! چه تعدادی از آنها را بیرون بیاورم، خداوند می فرماید: از هر هزار نفر نهصد و نود و نه نفر را بیرون بیاور.

---

[1] قسمتی از آیه ۲ سوره مبارکه ی حجّ

پیغمبر ﷺ فرمود: صدور این فرمان وقتی است که از شدت عذاب کودکان پیر می شوند، و هر زن حامله از شدت ناراحتی وضع حمل و سقط جنین می نماید، (و مردم مست به نظر می رسند، ولی در حقیقت مست نیستند. اما عذاب خداوند بسیار شدید است و از شدت ناراحتی سراسیمه شده اند.) این امر بر اصحاب گران آمد و گفتند: ای رسول خدا! کدام یک از ما آن مرد است (که از دوزخ بیرون نمی آید؟) پیغمبر ﷺ فرمود: «خوشحال باشید یأجوج و مأجوج هزار برابر شما هستند. هریک نفر شما در برابر هزار نفر آنان است، سپس فرمود: قسم به کسی که جانم در اختیار اوست من امیدوارم که یک سوم اهل بهشت از شما باشد.» ابو سعید گوید: ماهم حمد وثنای خداوند را به جا می آوردیم، پیغمبر ﷺ فرمود: قسم به کسی که جانم در اختیار اوست من امیدوارم که نصف اهل بهشت از شما باشد. چون تعداد شما نسبت به ملتهای دیگر به اندازه موی سفیدی است که در پوست گاو سیاه باشد، و یا به اندازه خط سفیدی است که در دست الاغ قرار دارد.[1]

حدیث ام المؤمنین زینب دختر جَحْش:

حدیث زَیْنَبَ ابْنَهْ جَحْش اَنَّ النَّبِیَ ﷺ دَخَلَ عَلَیَا فَزِعَاً یَقُولَ: « لا اله الا الله! وَیْلٌ لِلْعَرَب مِنْ شَرٍّ قَدِ اقْتَرَبَ. فُتِحَ الْیَوْمَ مَنْ رَدْمِ یَأجُوجَ وَ مَأجُوجَ مِثْلُ هذِهِ» وَ حَلَّقَ بِإصْبَعَیهِ الْإبْهامَ و الَتی تَلِیها. قالَتْ زیْنَبُ ابْنَةُ جَحْش: فَقُلْتُ: یا رَسُولَ اللهِ! اَنَهلِکُ و فِینا الصّالِحُونَ؟ قالَ: نَعَمْ، إذا کَثُرَ الْخُبْثُ.[2]

زینب دختر جحش گوید: پیغمبر ﷺ با حالت ترس و نگرانی پیش من آمد وی گفت: «لا اله الا الله، فتنه ای دارد نزدیک می شود که عرب را بدبخت می

---

[1] الؤلؤ و مرجان ج اول ص ۱۵۲- ۱۵۳ حدیث شماره ۱۳۳

[2] صحیح امام بخاری کتاب انبیاء ۳۰۹۷ ، صحیح امام مسلم باب فی الفتن و اشراط الساعه ۵۱۲۸ ، ترمذی فی الفتن عن رسول الله ۲۱۱۳ ، امام احمد فی مسند القبائل ۲۶۱۴۸ - ۲۶۱۴۵ و اللؤلؤ و المرجان ج ۳ ص ۳۹۹

کنـد و آن را بـه هلاکـت و نـابودی تهدیـد مـی نمایـد، امـروز سـوراخی بـه ایـن انـدازه از سدّ یأجوج و مأجوج باز گردید.»

پیغمبـر ﷺ بـا انگشـت ابهـام و سـبابه اش حلقـه ای را بوجـود آورد و انـدازه سـوراخ بـاز شـده را نشـان داد.زینـب بنـت جحـش گویـد: گفتـیم: ای رسـول خـدا! آیـا در حـالی کـه انسـان هـای صـالح در بـین مـا وجـود دارنـد بـه هلاکـت مـی رسـیم؟! سـؤال استنباطی از این است:

﴿ وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَ أنتَ فِيهِمْ وَ مَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ ﴾ (الأنفال – ۳۳)

تـا زمـانی کـه شـما در بـین ایشـان هسـتی و یـا انسـانهای صـالح و توبـه کـار در بین آنان باشد، خداوند ایشان را به هلاکت نمی رساند...[۱]

حـدیث حضـرت نَـوّاس بـن سـمعان: حَـدَّثَنَا أَبُـو خَيْثَمَـةَ زُهَيْـرُبْنُ حَـرْبٍ حَـدَّثَنَا الْوَلِيـدُ بْـنُ مُسْـلِمٍ حَـدَّثَنِى عَبْـدُالرَّحْمَنِ بْـنُ يَزِيـدَ بْـنِ جَـابِرٍ حَـدَّثَنِى يَحْيَـى بْـنُ جَـابِرٍ الطَّئِـىُّ قَاضِـى حِمْـصَ حَـدَّثَنِى عَبْـدُالرَّحْمَنِ بْـنُ جُبَيْـرٍ عَـنْ أَبِيـهِ جُبَيْـرِ بْـنِ نُفَيْـرٍ الْحَضْـرَمِيّ أَنَّـهُ سَـمِعَ النَّـوَّاسَ بْـنَ سَـمْعَانَ الْكِلَابِـىَّ، ح. و حَـدَّثَنِى مُحَمَّـدُ بْـنُ مِهْـرَانَ الـرَّازِىُّ وَاللَّفْـظُ لَـهُ حَـدَّثَنَا الْوَلِيـدُ بْـنُ مُسْـلِمٍ حَـدَّثَنَا عَبْـدُ الـرَّحْمَنِ بْـنُ يَزِيـدَ بْـنِ جَـابِرٍ عَـنْ يَحْيَـى بْـنِ جَـابِرٍ الطَّـائِىِّ عَـنْ عَبْـدِ الـرَّحْمَنِ بْـنِ جُبَيْـرِ بْـنِ نُفَيْـرٍ عَـنْ أَبِيـهِ جُبَيْـرِ بْـنِ نُفَيْـرٍ عَـنْ النَّـوَّاسِ بْـنِ سَـمْعَانَ قَـالَ ذَكَـرَ رَسُـولُ الله (ص) الـدَّجَّالَ ذَاتَ غَـدَاةٍ فَخَفَّـضَ فِيـهِ وَ رَفَّـعَ حَتَّـى ظَنَنَّـاهُ فِـى طَائِفَـةِ النَّخْـلِ فَلَمَّـا رُحْنَـا إِلَيْـهِ عَـرَفَ ذَلِـكَ فِينَـا فَقَـالَ مَـا شَـأْنُكُمْ قُلْنَـا يَـا رَسُـولَ اللَّهِ ذَكَـرْتَ الـدَّجَّالَ غَـدَاةً فَخَفَّضْـتَ حَتَّـى ظَنَنَّـاهُ فِـى طَائِفَـةِ النَّخْـلِ فَقَـالَ غَيْـرُ الـدَّجَّالِ أَخْـوَفُنِى عَلَـيْكُمْ إِنْ يَخْـرُجْ وَ أَنَـا فِـيكُمْ فَأَنَـا حَجِيجُـهُ دُونَكُـمْ وَ إِنْ يَخْـرُجَ وَ لَسْـتُ فِـيكُمْ فَـامْرُؤٌ

[۱] سوراخ شدن سد یأجوج و مأجوج می تواند به معنای ضعیف شدن سد باشد وبیانگر زمان

حَجِيجُ نَفْسِهِ وَ اللَّهُ خَلِيفَتِي عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ إِنَّهُ شَابٌّ قَطَطٌ عَيْنُهُ طَافِئَةٌ كَأَنِّي أُشَبِّهُهُ بِعَبْدِ الْعُزَّى بْنِ قَطَنٍ فَمَنْ أَدْرَكَهُ مِنْكُمْ فَلْيَقْرَأْ عَلَيْهِ فَوَاتِحَ سُورَةِ الْكَهْفِ إِنَّهُ خَارِجٌ خَلَّةً بَيْنَ الشَّأْمِ وَ الْعِرَاقِ فَعَاثَ يَمِيناً وَ عَاثَ شِمَالًا يَا عِبَادَ اللَّهِ فَاثْبُتُوا قُلْنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ مَا لَبْثُهُ فِي الْأَرْضِ قَالَ أَرْبَعُونَ يَوْماً يَوْمٌ كَسَنَةٍ وَ يَوْمٌ كَشَهْرٍ وَ يَوْمٌ كَجُمُعَةٍ وَ سَائِرُ أَيَّامِهِ كَأَيَّامِكُمْ قُلْنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ فَذَلِكَ الْيَوْمُ الَّذِي كَسَنَةٍ أَتَكْفِينَا فِيهِ صَلَاةُ يَوْمٍ قَالَ لَا اقْدُرُوا لَهُ قَدْرَهُ قُلْنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ مَا إِسْرَاعُهُ فِي الْأَرْضِ قَالَ كَالْغَيْثِ اسْتَدْبَرَتْهُ الرِّيحُ فَيَأْتِي عَلَى الْقَوْمِ فَيَدْعُوهُمْ فَيُؤْمِنُونَ بِهِ وَ يَسْتَجِيبُونَ لَهُ فَيَأْمُرُ السَّمَاءَ فَتُمْطِرُ وَ الْأَرْضَ فَتُنْبِتُ فَتَرُوحُ عَلَيْهِمْ سَارِحَتُهُمْ أَطْوَلَ مَا كَانَتْ ذُرًا وَ أَسْبَغَهُ ضُرُوعاً وَأَمَدَّهُ خَوَاصِرَ ثُمَّ يَأْتِي الْقَوْمَ فَيَدْعُوهُمْ فَيَرُدُّونَ عَلَيْهِ قَوْلَهُ فَيَنْصَرِفُ عَنْهُمْ فَيُصْبِحُونَ مُمْحِلِينَ لَيْسَ بِأَيْدِيهِمْ شَيْءٌ مِنْ أَمْوَالِهِمْ وَ يَمُرُّ بِالْخَرِبَةِ فَيَقُولُ لَهَا أَخْرِجِي كُنُوزَكِ فَتَتْبَعُهُ كُنُوزُهَا كَيَعَاسِيبِ النَّحْلِ ثُمَّ يَدْعُو رَجُلًا مُمْتَلِئاً شَبَاباً فَيَضْرِبُهُ بِالسَّيْفِ فَيَقْطَعُهُ جَزْلَتَيْنِ رَمْيَةَ الْغَرَضِ ثُمَّ يَدْعُوهُ فَيُقْبِلُ وَ يَتَهَلَّلُ وَجْهُهُ يَضْحَكُ فَبَيْنَمَا هُوَ كَذَلِكَ إِذْ بَعَثَ اللَّهُ الْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ فَيَنْزِلُ عِنْدَ الْمَنَارَةِ الْبَيْضَاءِ شَرْقِيَّ دِمَشْقَ بَيْنَ مَهْرُودَتَيْنِ وَاضِعًا كَفَّيْهِ عَلَى أَجْنِحَةِ مَلَكَيْنِ إِذَا طَأْطَأَ رَأْسَهُ قَطَرَ وَ إِذَا رَفَعَهُ تَحَدَّرَ مِنْهُ جُمَانٌ كَاللُّؤْلُؤِ فَلَا يَحِلُّ لِكَافِرٍ يَجِدُ رِيحَ نَفَسِهِ إِلَّا مَاتَ وَ نَفَسُهُ يَنْتَهِي حَيْثُ يَنْتَهِي طَرْفُهُ فَيَطْلُبُهُ حَتَّى يُدْرِكَهُ بِبَابِ لُدٍ فَيَقْتُلُهُ ثُمَّ يَأْتِي عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ قَوْمٌ قَدْ عَصَمَهُمُ اللَّهُ مِنْهُ فَيَمْسَحُ عَنْ وُجُوهِهِمْ وَ يُحَدِّثُهُمْ بِدَرَجَاتِهِمْ فِي الْجَنَّةِ فَبَيْنَمَا هُوَ كَذَلِكَ إِذْ أَوْحَى اللَّهُ إِلَى عِيسَى إِنِّي قَدْ أَخْرَجْتُ عِبَاداً لِي لَا يَدَانِ لِأَحَدٍ بِقِتَالِهِمْ فَحَرِّزْ عِبَادِي إِلَى الطُّورِ وَ يَبْعَثُ اللَّهُ يَأْجُوجَ و مَأْجُوجَ وَهُمْ مِنْ كُلِّ حَدَبٍ يَنْسِلُونَ فَيَمُرُّ أَوَائِلُهُمْ عَلَى بُحَيْرَةِ طَبَرِيَّةَ فَيَشْرَبُونَ مَا فِيهَا وَ يمُرُّ آخِرُهُمْ فَيَقُولُونَ لَقَدْ كَانَ بِهَذِهِ مَرَّةً مَاءٌ وَ يُحْصَرُ نَبِيُّ اللَّهِ عِيسَى وَ أَصْحَابُهُ حَتَّى يَكُونَ رَأْسُ الثَّوْرِ لِأَحَدِهِمْ خَيْراً مِنْ مِائَةِ دِينَارٍ لِأَحَدِكُمُ الْيَوْمَ فَيَرْغَبُ نَبِيُّ اللَّهِ عِيسَى وَ أَصْحَابُهُ فَيُرْسِلُ اللَّهُ عَلَيْهِمُ النَّغَفَ فِي رِقَابِهِمْ فَيُصْبِحُونَ فَرْسَى كَمَوْتِ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ ثُمَّ يَهْبِطُ نَبِيُّ اللَّهِ عِيسَى وَ أَصْحَابُهُ إِلَى الْأَرْضِ فَلَا يَجِدُونَ فِي الْأَرْضِ مَوْضِعَ شِبْرٍ إِلَّا مَلَأَهُ زَهَمُهُمْ وَ نَتْنُهُمْ فَيَرْغَبُ نَبِيُّ اللَّهِ عِيسَى وَ أَصْحَابُهُ إِلَى اللَّهِ فَيُرْسِلُ اللَّهُ طَيْرًا كَأَعْنَاقِ الْبُخْتِ فَتَحْمِلُهُمْ فَتَطْرَحُهُمْ حَيْثُ شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ يُرْسِلُ اللَّهُ مَطَرًا لَا يَكُنُّ مِنْهُ بَيْتُ مَدَرٍ وَ لَا وَبَرٍ فَيَغْسِلُ الْأَرْضَ حَتَّى يَتْرُكَهَا كَالزَّلَفَةِ ثُمَّ يُقَالُ لِلْأَرْضِ أَنْبِتِي ثَمَرَتَكِ وَرُدِّي بَرَكَتَكِ فَيَوْمَئِذٍ تَأْكُلُ الْعِصَابَةُ

مِنْالرُّمَّانَـةِ وَ يَسْـتَظِلُّونَ بِقِحْفِهَـا وَ يُبَـارَكُ فِـى الرِّسْـلِ حَتَّـى أنَّ اللِّقْحَـةَ مِـنْ الْإِبِـلِ لَتَكْفِـى الْفِئَـامَ مِـنْ النَّـاسِ و اللِّقْحَـةَ مِـنْ الْبَقَـرِ لَتَكْفِـى الْقَبِيلَـةَ مِـنْ النّ اسِ وَاللِّقْحَـةَ مِـنْ الْغَـنَمِ لَتَكْفِـى الْفَخِـذَ مِـنْ النَّـاسِ فَبَيْنَمَـا هُـمْ كَـذَلِكَ إذْ بَعَـثَ اللَّهُ رِيحًـا طَيِّبَـةً فَتَأْخُـذُهُمْ تَحْـتَ آبَـاطِهِمْ فَتَقْـبِضُ رُوحَ كُـلِّ مُـؤْمِنٍ وَ كُـلِّ مُسْـلِمٍ وَ يَبْقَـى شِـرَارُ النَّـاسِ يَتَهَـارَجُونَ فِيهَـا تَهَـارُجَ الْحُمُـرِ فَعَلَـيْهِمْ تَقُـومُ السَّـاعَةُ حَـدَّثَنَا عَلِـىُّ بْـنُ حُجْـرٍ السَّـعْدِىُّ حَـدَّثَنَا عَبْـدُاللَّهِ بْـنُ عَبْـدِ الـرَّحْمَنِ بْـنِ يَزِيـدَ بْـنِ جَـابِرٍ وَالْوَلِيـدُ بْـنُ مُسْـلِمٍ قَـالَ ابْـنُ حُجْـرٍ دَخَـلَ حَـدِيثُ أحَـدِهِمَا فِـى حَـدِيثِ الْآخَـرِ عَـنْ عَبْـدِ الـرَّحْمَنِ بْـنِ يَزِيـدَ بْـنِ جَـابِرٍ بِهَـذَا الْإِسْـنَادِ نَحْـوَ مَـا ذَكَرْنَـا وَزَادَ بَعْـدَ قَوْلِـهِ لَقَـدْ كَـانَ بِهَـذِهِ مَـرَّةً مَـاءٌ ثُـمَّ يَسِـيرُونَ حَتَّـى يَنْتَهُـوا إلَـى جَبَـلِ الْخَمَـرِ وَ هُـوَ جَبَـلُ بَيْـتِ الْمَقْـدِسِ فَيَقُولُـونَ لَقَـدْ قَتَلْنَـا مَـنْ فِـى الْأَرْضِ هَلُـمَّ فَلْنَقْتُـلْ مَـنْ فِـى السَّـمَاءِ فَيَرْمُـونَ بِنُشَّـابِهِمْ إلَـى السَّـمَاءِ فَيَـرُدُّ اللَّهُ عَلَـيْهِمْ نُشَّـابَهُمْ مَخْضُـوبَةً دَمًـا وَ فِـى رِوَايَـةِ ابْـنِ حُجْـرٍ فَـإنِّى قَدْ أنْزَلْتُ عِبَادًا لِى لَا يَدَىْ لِأحَدٍ بِقِتَالِهِمْ »[1]

حضـرت نـواس بـن سـمعان رضی الله عنه مـی فرمایـد: کـه رسـول خـدا ﷺ روزی بـه هنگـام صـبح از دجـال یـادی بـه میـان آورد، بعضـی امـور نسـبت بـه او چنـان ذکـر کـرد کـه از آنهـا حقیـر و ذلیـل بـودن او معلـوم مـی شـود، نیـز در مـورد او چیزهـایی فرمـود کـه از آنهـا معلـوم مـی شـد، کـه فتنـه او خیلـی سـخت و بـزرگ اسـت. از توضـیح آن حضـرت ﷺ مـا چنـان فکـر کـردیم کـه گویـا دجـال در انبـوه درخـت هـای خرماسـت. وقتـی کـه بیگـاه بـه خـدمت رسـول خـدا ﷺ حاضـر شـدیم، آن جنـاب از تـأثرات قبلـی مـا آگـاهی یافـت، و پرسـید کـه شـما چـه فهمیدیـد؟ مـا عـرض کـردیم: ذکـر دجـال را بـه میـان آوردیـد، و بعضـی امـور نسـبت بـه او چنـین ذکـر کـه از آنهـا معاملـه او حقیـر و آسـان معلـوم مـی شـد، و بعضـی را چنـان ذکـر فرمودیـد کـه دارای نیـروی زیـادی اسـت، فتنـه او بسـیار بـزرگ اسـت، ومـا چنـان احسـاس کـردیم کـه او در نزدیکـی مـا در انبـوه درخـت هـای خرمـا قـرار گرفتـه اسـت، آن حضـرت ﷺ فرمـود: فتنـه هـایی کـه مـن نسـبت بـه شـما احسـاس خطـر مـی کـنم، بـه نسـبت فتنـه دجـال بسـیار خطرنـاکتر

---

[1] حـدیث شـماره ۵۲۲۸: ترمـذی بـاب فـتن عـن رسـول الله ۲۱۶۶ ،۳۷۳۱، ابـو داود در ملاحـم ۳۷۶۴ ، ابن ماجه در ۴۰۶۵ ، امام احمد در مسند الشامیین ۱۶۹۷۱

هستند. (یعنی فتنه دجال به آن اندازه بزرگ نیست که شما تصور کرده اید.) اگر در زمان من بیرون آید، خود من با او، به مبارزه خواهم پرداخت، و اگر از پس من آمد، هر کسب موافق همت خود برای سرکوب کردن او بکوشد. خداوند متعال در عدم موجود بودن من حامی و یاور هر مسلمان است. (علامات او از این قرار است که) او جوانی دارای موی های خیلی پیچیده است یک چشمش بالا آمده تر و دیگری کور است. چنان که در روایات دیگر آمده است. و اگر من او را بتوانم به کسی تشبیه کنم، او عبدالعزی ابن قطن است. (این شخص در عهد جاهلیت بدشکل ترین شخص از قبیله بنو خزاعه بود).

اگر کسی از شما با دجال روبرو گردید، باید او آیات ابتدای سوره کهف را بر او بخواند، (از فتنه دجال محفوظ خواهد ماند).

دجال از میان شام و عراق بیرون خواهد آمد، و در هر گوشه و کنار فساد برپا می کند، ای بندگان خدا در مقابله با او، ثابت قدم باشید.

ما عرض کردیم، یا رسول الله او چه قدر در زمین می ماند، اما نخستین روز او، برابر با یک سال می باشد، و دومین روز او برابر با یک ماه، و سومین روز او برابر با یک هفته، و بقیه روزها مانند عموم روزها می باشد، عرض کردیم: یا رسول الله در آن روز که با یک سال برابر می باشد، ما نماز (پنج وقتی) یک روز بخوانیم، آن حضرت فرمود: خیر، بلکه اوقات را تخمین زده و نمازهای یک سال را کامل ادا کنید، سپس عرض کردیم: یا رسول الله: او در زمین با چه میزان سرعتی، مسافرت می کند؟ فرمود: مانند آن ابری که پشت سر آن باد موافق باشد، پس دجال از کنار قومی می گذرد، و آنان را به سوی عقاید باطل خویش دعوت می دهد، آنان به او ایمان می آورند، او به ابرها دستور می دهدکه ببارید، آنها می بارند، وبه زمین دستور می دهد، آن نیز سرسبز و شاداب می شود، (و دامهایشان در آن می چرند) و بیگاه وقتی بر می گردند کوهانشان نسبت به بار اول بزرگتر می شود، و پستانها از شیر پر می شوند و تهیگاههایشان پر می شود، باز دجال از کنار قوم دیگری می گذرد و آن قوم را

هم به طرف گمراهی خویش دعوت می دهد، اما آنها دعوت او را رد می کنند، او از آنها مأیوس شده می رود، این مسلمانان به قحط سالی مبتلا می گردند و به نزد آنها هیچ مالی باقی نمی ماند, وسپس دجال به زمین خرابه ای می گذرد وآن رامورد خطاب قرار میدهد که خزانه های خود را بیرون بیاور,چنانکه خزانه های زمین, دردنبال او قرار می گیرند. چنان که مگس عسل به دنبال سردار خود قرار می گیرند . باز دجال یکی را فرا می خواند که در عین عنفوان جوانی می باشد. اورا با شمشیر به دو قسمت میکند ,وآن دو قسمت او را به قدری از همدیگر جدا میکند, که در میان تیر زننده وآماج فاصله باشد, باز اورا فرا میخواند. او زنده شد به سوی دجال از این عمل او , با لبی خندان وصورت گشاد می آید. در این اثنا حق تعالی حضرت عیسی علیه السلام را نازل می فرماید ,چنان که او چادرهای دورنگ را پوشیده است ,بر مناره سفید دمشق چنان نزول میفرماید که دو دست او بر بالهای فرشته قرار می گیرند ,وقتی که سر خود را پایین می اورد , از او قطرات مروارید می چکد ,و وقتی سر خود را بلند میکندآنگاه هم قطرات آب همانند مروارید می چکد , ,و هر کافری که هوای تنفسی او به آن می رسد و می میرد ,تا جایی که چشمش کار بکند هوای تنفسش می رسد, حضرت عیسی علیه علیه السلام در جستجوی دجال قرار می گیرد تا این که او را در (باب اللد) گیر می آورد (این ابادی اکنون هم به نام مذکور در نزدیکی بیت المقدس وجود دارد) و در انجا او را به قتل می رساند, سپس حضرت عیسی علیه السلام به نزد مردم آمده وبر صورتشان دست می مالد , و آن ها را به درجات عالیه جنت مژده می دهد. حضرت عیسی علیه السلام هنوز در همان حال است که از طرف خدای متعال فرمان می رسد که حق تعالی یأجوج و مأجوج را بعد از قتل دجال به وسیله حضرت عیسی می فرستند و آنها را به سبب سرعت از همه بلندی ها شتابان سرازیر می شوند.نخستین قافله ایشان از دیار طبریه. میگذرد، و تمام آب آن را نوشیده وآن را طوری می گذراند ، که وقتی دومین قافله می آید جای دریاها را خشک دیده می گو یند که گاهی در اینجا آبی بوده است .حضرت عیسی علیه السلام با همراهان بر بلندای کوه طور پناه می برند ومسلمانان دیگر به قلعه های و جاهای محفوظ خود پناه می برند ، و

وسایل خورد ونوش خود را نیز همراه خود می برند. اما بزودی آذوقه شان تمام می شود وگرانی پیش می آید طوری که قیمت سر گاوی، از صد دینار تجاوز می کند . حضرت عیسی علیه السلام با انفاق همراهان جهت بر طرف شدن این مصیبت، به درگاه خداوند دست به دعا خواهد برد (حق تعالی دعای آن ها را قبول می کند)وبر یأجوج ومأجوج بیماری بصورت و یا نازل میکند. ودر ظرف مدت کمی همه یأجوج ومأجوج می میرند، سپس حضرت عیسی علیه السلام با همراهان از کوه طور پایین می آیند، و می بینند که روی زمین به مقدار یک وجب از لاش خالی نیست و به سبب پوسیدن نعشها عفونت شدیدی انتشار می یابد. حضرت عیسی علیه السلام و همراهان دست به دعا بر می دارند وحق تعالی پرندگانی دراز گردن، مانند گردن شتر می فرستد ، آنها این نعشها را برداشته هر کجا بخواهند می برند و می ریزند. سپس خداوند باران می بارانند ، هیچ شهر و بیابانی نمی ماند که در آن باران نیاید، تمام زمین شسته شده مانند شیشه ها صاف می شود.[1]

سپس خدای تعالی دستور می دهد که زمین از شکم خود میوه و گلها را بیرون بیاورد وبرکات خود را (دوباره) ظاهر نماید، چنان که چنبن خواهد شد وان قدر برکات ظاهر می گردد که یک دانه انار برای یک گروهی کفایت میکند، وشیر یک گاو برای تمام مردم یک طایفه کافی می شود و شیر یک گوسفند تمام افراد یک خاندان کفاین می کند، (و این برکات فوق العاده و امان ، تا مدت چهل سال باقی می مانند)و خداوند باد پاکی را میفرستد پس تحت تأثیر آن همه ی مومنین و مسلمین وفات می نمایند ، تنها اشرار و کفار باقی می مانند ، که بر روی زمین مانند حیوانات مرتکب حرام می شوند وقیامت بر سر اینگونه افراد واقع میشود.

[1] تفسیر معارف القرآن ج۸ص۴۴۵

در حدیث حضرت عبدالرحمن بن یزد بیش از حدیث نواس بن سمعان تفصیل داستان یأجوج ومأجوج آمده است. وآن اینکه بعد از عبور از دریای طبریه یأجوج ومأجوج بر کوهی از کوههای بیت المقدس بنام جبل الخمر بالا میروند ومیگویند که ما تمام اهل زمین را به قتل رساندیم واکنون اهل آسمان را خاتمه خواهیم داد، چنانکه آنها تیرهای خود را به طرف آسمان شلیک میکنند، آن تیرها به حسب دستور حق تعالی به خون آلوده شده وبه سوی آنها بر میگردد (تا آنکه آن احمقان چنین تصور کرده ، خوشحال باشند که اکنون اهل آسمان هم خاتمه یافته است).[1]

در مسند امام احمد، ترمذی وابن ماجه از حضرت ابوهریره منقول است که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود :[2] یأجوج ومأجوج هر روز سد ذوالقرنین را میکنند، تا اینکه به اخرین هسته آن دیوار آهنی می رسند که از طرف دیگرش روشنی دیده می شود، اما می گویند که بقیه آن فردا میکنیم ، ومی روند وخداوند متعال بعد از آن ، آن را هم چنان مستحکم که بار اول بود و روز بعد از تو در زحمت کندن آن قرار می گیرند ، واین سلسه کندن روزانه آنها و مستحکم شدن آن از جانب خداوند تا زمانی ادامه دارد که خواست خداوند ، جلوگیری از خروج یأجوج ومأجوج می باشد، وقتی خدا بخواهد که آن را باز کند ، درآن روز کارکرده وقتی به آخر آن می رسند، می گویند که اگر خدا بخواهد بقیه آن را فردا می کنیم ، (در ان روز به سبب این که آن را بر مشیت ونام خدت موقف میکنند، موفق می گردند) بقیه دیوار به حالت خود باقی می ماند ، و در آن شکسته از آن می گذرند .

امام ترمذی این روایت را به سند (ابوعوانه) از قتاده از ابی رافع از ابوهریره نقل کرده فرموده است :«غریب[3] لا نعرفه الا من هذا الوجه» ابن کثیر

---

[1] معارف القرآن ج ۸ص۴۴۶_۴۴۷

[2] معارف القرآن ج هشتم ص ۴۴۹

[3] حدیث غریب حدیثی است که روایت کننده در یکی از مقاطع فقط یک نف باشد .

در تفسیر خود این روایت را نقل کرده فرموده است : «اسناد جید قوی ولکن متنه فی رفعه نکارة» که اسناد نیکو قوی است اما در مرفوع[1] کردن آن از ابوهریره یا منسوب نمودن آن به رسول خدا صلی الله علیه وسلم نکارت و بیکانگی معلوم می شود.

ابن کثیر در باره این حدیث در (البدایه والتهایه)نوشته است: «اگر این امر مسلم گردد که این حدیث مرفوع نیست ، بلکه روایت کعب احبار است، پس روشن است که قابل اعتماد نیست . اگر آن را از وهم روایت کننده محفوظ پذیرفته و به گفته رسول خدا صلی الله علیه وسلم تسلیم شویم، پس معنای آن این خواهد بود که یآجوج ومآجوج زمانی به کندن سد می پردازند که زمان خروج آنها فرت برسد. این گفته قرآن که نمیتوانند در آن تقلب بزنند در آن زمان که ذوالقرنین تازه آنرا ساخته بود . لذا هیچ گونه تعارضی باقی نمی ماند. هم چنین می توان گفت که مراد از نقب آن رخنه وسوراخی است که از این طرف به ان طرف باز باشد .در این روایت تصریح شده است که این سوراخ بدین وضع نمی شود. [2]

اکثر تفاسیر ظهور مجدد یأجوج ومأجوج رابعد از هلاکت دجال بدست حضرت عیسی علیه السلام میدانند از جمله :

تفسیر امام فخر رازی (ج۱۱صفحات ۱۷۴-۲۲۱-۲۲۲)، تفسیر کابلی (ج۴ص۱۵)، تفسیر حسینی ص(۷۲۲) ،تفسیر ابن کثیر (ج۲ص۴۳۷) ،تفسیر معارف القران (ج ۸ص ۴۴۵-۴۶۲)، تفسیر روح البیان (ج۵ص۳۰۰) ، تفسیر جواهر القرآن (ج۵ص۲۰۴)، تفسیر جلالین (ص۳۰۴)، وتفاسیر فرطبی، بلاغی، بحرالمحیط ، وابن مسعود و.....

---

[1] حدیث مرفوع حدیثی است که به پیامبر متصل شود ودر روایت گفته شود، قال النبی، قال رسول الله

[2] البدایه والنهایه ج۲ ص۱۱۲

تعداد کمی از تفاسیر نیز حمله مغول را مقدمه ی ظهور مجدد یأجوج ومأجوج دانسته اند البته نه به طور یقینی.[1]

ذوالقرنین کیست؟

ذوالقرنین قبل از اینکه داستانش در قرآن نازل شود ، بلکه حتی در زمان زندگیش نیز ذوالقرنین نامیده میشد. این نکته از سیاق داستان یعنی آیات

﴿ وَ يَسْأَلُونَکَ عَنْ ذِي الْقَرْنَيْنِ قُلْ سَأَتْلُو عَلَيْكُمْ مِنْهُ ذِكْراً ﴾(الکهف، ۸۳)

و ﴿قُلْنَا يَا ذَا الْقَرْنَيْنِ ﴾ و ﴿ قَالُوا يَا ذَا الْقَرْنَيْنِ ﴾ بخوبی استفاده میشود. از ایه اول بر می آید که در عصر رسول اکرم صلی الله علیه وسلم قبل از نزول این داستان چنین اسمی بر سر زبان ها بوده است که از ان حضرت داستانش را پرسیداند . از دو آیه بعدی که می فرماید: گفتیم: ای ذوالقرنین بخوبی معلوم می شود که اسمش همین بوده که با آن خطابش میکرده اند .

ذوالقرنین تمامی جهان زمان خود را فتح کرده است وتنها کسی که توانسته است بر همه ی جهان تسلط یابد . در بعضی از تواریخ قدیم اماده است که چهار کس چهار پادشاه جهان گیر (ذوالقرنین ، حضرت سلیمان ، نمرود وبخت النصر) بر تمام جهان حکم فرمایی کرده اند.[2] این قول صحیح نیست . حضرت سلیمان علیه السلام در ۹۶۰ تا ۹۳۰ ق .م بر فلسطین واردن فرمانروایی می کرد. وقلمرو وی در همان محدوده باقی می ماند . او هیچگاه مصر، ایران ، چین،

---

[1] فی ظلال القران ج۴ص۴۶۷ وانوارالقرآن ج۲ ص۵۲۶

[2] تاریخ طبری ج ۱ ص ۲۳۴ متن عربی و....

هند، مغرب زمین، افریقا وسایر نقاط جهان را تسخیر نکرد . مدعیان حکومت جهانی حضرت سلیمان به آیه:

﴿ قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَ هَبْ لِي مُلْكاً لاَ يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ ﴾ ﴿ص، ۳۵﴾

(پروردگارا مرا ببخشای و چنان فرمانروایی به من بده که پس از من کسی را نسزد که تویی خداوند بخشاینده) استناد می کنند.

پیامبران خدا هرگز حکومت بر مردم و دنیای آنان را نمی خواستند ،بلکه تمام هم وغم آنان راهنمایی وهدایت مردم به پرستش خداوند یکتا و ایمان به دستورات و احکام او بود. انبوه بسیاری از مفسران ومورخان معتقدند که مراد از فزنی این که خداوند متعال به حضرت سلیمان علیه السلام ارزانی داشت و در آیه از آن به ﴿ مُلْكاً لاَ يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي ﴾

» تعبیر شده است ، چنانچه از سیاق عبارات بر می آید ، همان معجزاتی است که خداوند متعال پس از اوهرگز به کسی از پیامبران علیهم السلام نداد، چرا که پس از این عبارت میفرماید

﴿ فَسَخَّرْنَا لَهُ الرِّيحَ تَجْرِي بِأَمْرِهِ رُخَاءً حَيْثُ أَصَابَ ۞ وَ الشَّيَاطِينَ كُلَّ بَنَّاءٍ وَ غَوَّاصٍ ۞ وَ آخَرِينَ مُقَرَّنِينَ فِي الْأَصْفَادِ ﴾ (ص – ۳۶ – ۳۸)

« پس باد را برایش مسخر کردیم که به آسانی به فرمان او هر جا که میخواست ، سیر میکرد، همه ی بناها و غواصان دیو را برایش مسخر کردیم ودیگرانی را هم با دست و پاهای به هم بسته در بند ها مسخر او کردیم تا از فساد و اذیت وآزرشان به مردم جلو گیری نماید »

که این آیات در بردارنده استجابت دعای اوست. چنانکه این عبارت با عبارت (فاء) دال بر ربط و تعقیب و ترتیت اغاز شده است .

ابن اثیر می گوید :

حضرت سلیمان علیه السلام از خداوند خواست که چنان فرمانروایی به او ارزانی دارد که پس از او کسی سزاوار آن نباشد . آنگاه خداوند دعای او را اجابت کرد و گروهی از انس وجن وشیاطین وپرندگان وباد را برای او رام کرد. پس چون حضرت سلیمان از خانه خویش بیرون میرفت تا بر تخت خویش جا گیرد همواره پرندگان اورا همراهی میکردن و آدمیان وجنیان بر پای می ایستادند تا او می نشست .

طبری نیز همین نظر را دارد.

امام فخررازی در تفسیر کبیر در شرح از این آیه می گوید که مراد از ملک قدرت است . بنابر این مراد از این ایه آن است که مرا به کارهایی توانا ساز که بطور قطعی کسی جز من توانایی رو نداشته باشد، تا آن توانایی من بر انجام چنان کاری معجزه ای دال بر نبوت و رسالت من باشد ، و دلیل بر راستی چنین برداشتی آن است که خداوند متعال به دنبال آن می فرماید؛

﴿ فَسَخَّرْنَا لَهُ الرِّيحَ تَجْرِي بِأَمْرِهِ رُخَاءً حَيْثُ أَصَابَ ﴾﴿ص، ٣٦﴾

(پس باد را برایش مسخر کردیم که به اسانی به فرمان او هر جا میخواست سیر می کرد)، خود کاری شگرف و ملکی شگفت و بی تردید معجزه ای دال بر نبوت او است. بنابر این آیه:

﴿ وَ هَبْ لِي مُلْكاً لاَ يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي ﴾ ﴿ص، ۳۵﴾

بر همین معنی دلالت دارد . زیرا شرط معجزه آن است که کسی نتواند با آن معارضه کند ، در این جا وجه دیگری نیز هست وآن اینکه وقتی ان حضرت علیه السلام بیمار شدوآنگاه بهبود یافت . دانست که داریی های دنیا به ارث ویا هر سببی ممکن است به دیگران انتقال یابد، از این رو خدا وند متعال خواست که به او ملکی انتقال پذیر بدهد این همان است که از خداوند خواست که **﴿مُلْكاً لاَ يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي﴾** یعنی ملکی که امکان انتقال از من به دیگری در ان وجود نداشته باشد.[1]

دلیل دیگر بر این که درخواست حضرت سلیمان علیه السلام حکومتی جهانی نبوده است حدیث زیر می باشد:

«حدیث ابی هریره عن النبی صلی الله علیه والسلام: إِنَّ عِفْرِيتاً مِنَ الْجِنِّ تفلت عَلِيِّ البارحه لِيَقْطَعَ عَلَيَّ الصَّلَاةُ فامكنني اللَّهُ مِنْهُ فَأَرَدْتُ أَنْ إِبْطَهُ إِلَيَّ ساريه مِنْ سَوَارِي الْمَسْجِدِ حتي تصبحو وَ تنظرو وَإِلَيْهِ كلكم فذكرت قَوْلَ أَخِي سُلَيْمَانَ ﴿رَبِّ هَبْ لِي مُلْكاً لاَ يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي﴾ فَرَدَّهُ خَاسِئاً »[2]

ابوهریر رحمه الله گوید: پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود : شب ناگهان یک جن کافر بر من ظاهر شد و می خواست نمازم را قطع نماید ولی خداوند مرا

---

[1] بررسی تاریخ قصص قرآنی ج۳خلاصه شده از ص ۱۶۷-۱۷۱

[2] اللؤلؤومرجان ج ۱ص ۲۵۸حدیث شماره ۳۱۴

بـــر آن مســـلط گردانیـــد و بـــر آن غالـــب آمـــدم ، خواســـتم آن را بـــه یکـــی از ســـتون هـــای مســـجد ببنـــدم تـــا همـــه شـــما صـــبح آن را تماشـــا کنیـــد ، امـــا گفتـــه بـــرادر خـــود ســـلیمان را بـــه یـــاد آوردم کـــه گفـــت : پروردگـــارا ملکـــی را بـــه مـــن بـــبخش کـــه کســـی بعـــد از مـــن آن را نداشته باشد ، بعدا خداوند این شیطان نا امید وراننده شده برگرداند .

بنـــابر ایـــن حضـــرت ســـلیمان علیـــه الســـلام هرگـــز از خداونـــد ملکـــی گســـترده نخواســـت بلکـــه از خداونـــد حکـــومتی اعجـــاز امیـــز خواســـت کـــه پـــس از او بـــرای کســـی جـــز او میســـر نباشـــد . بنـــاير ایـــن میـــان حکومـــت و مملکـــت پهنـــاور حضـــرت ســـلیمان علیـــه الســـلام و نبـــوت او رابطـــه ای نبـــوده اســـت. لذاکســـانی کـــه روایـــت کـــذب چهـــار پادشـــاه مقتـــدر (نمـــرود، بخـــت النصـــر ، ذوالقـــرنین و ســـلیمان) را ســـاخته انـــد و نیـــز کســـانی کـــه ایـــن روایـــت را وارد تفســـیر نمـــوده انـــد، فرامـــوش کـــرده انـــد کـــه حضـــرت ســـلیمان علیـــه الســـلام پیـــامبر خداونـــد بـــود و مـــامور اصـــلاح قـــوم خـــویش در منطقـــه ای محـــدود بـــود و نبـــوت ســـلیمان علیـــه الســـلام برتـــر از فرمـــانروایی بـــر سراســـر جهـــان اســـت و مقایســـه حضـــرات ســـلیمان و ذوالقـــرنین بـــا دو پادشـــاه. ظـــالم و ســـتمگر کـــار صحیحی نیست .

در زمـــان حکومـــت حضـــرت ســـلیمان علیـــه الســـلام حکومـــت سلســـه بیســـت و دوم مصـــر (۹۴۵- ۷۳۰ ق-م) بـــر مصـــر حکـــم فرمـــایی میکـــرد و بلافاصـــله بعـــد از وفـــات حضـــرت ســـلیمان الســـلام علیـــه بیـــت المقـــدس پایتخـــت حضـــرت ســـلیمان را اشـــغال نمـــود. در بـــین النهـــرین نیـــز حکومـــت مقتـــدر آشـــور حکـــم فرمـــا بـــود کـــه بـــر قســـمت وسیعی از خاورمیانه تسلط داشت.

امـــا بایـــد دانســـت کـــه نمـــرود همـــان کســـی اســـت کـــه در زمـــان حضـــرت ابـــراهیم الســـلام علیـــه حـــاکم بـــین النهـــرین بـــود و همـــان حـــاکمی اســـت کـــه حضـــرت ابـــراهیم الســـلام علیـــه را در آتـــش انـــداخت. گســـتردگی حکومـــت نمـــرود از بـــین النهـــرین تجـــاوز نمـــی کـــرد. در مـــورد حکومـــت نمـــرود اطلاعـــات تـــاریخی کمـــی در دســـت اســـت و همـــین اطلاعـــات کـــم نیـــز حکومـــت جهـــانی نمـــرود را رد مـــی کنـــد. بنـــابر قـــول طبـــری و (بـــه تبـــع از او) ســـایر مـــورخین اســـلامی نمـــرود دســـت نشـــانده ی ضـــحاک مـــار دوش حـــاکم

ایران بود. هم چنین باید به این واقعیت اشاره کرد که زمانی که حضرت ابراهیم السلام علیه از بین النهرین به مصر رفت، در مصر حکومت دولت وسطی (۲۲۰۰-۱۷۰۰ق.م) برقرار بود. در چین سلسله شانگ بر اریکه قدرت بود کدر سال ۱۱۵۰ ق . م سقوط کرد و بعد از یک دوره نسبتاً کوتاه ملوک الطوایفی سلسه چو (۱۱۲۲-۲۵۵ ق . م) به حکومت رسید .[۱]

بخت النصر حاکم آشوری بابل نیز که به عنوان یکی از چهار حاکم جهان معرفی شده است تنها بر بخشی از بین النهرین حکم می راند. وی در سال ۵۸٦ ق.م بیت المقدس را تصرف می کند و یهودیان را به بابل تبعید می کند که این تبعید به اسارت بابلی قوم یهود معروف است. در میان پادشاهان آشوری پادشاهان بسیار قدرتمندتر از بخت النصر وجود داشته اند که از آن جمله آشور بنی پال بود که در سال٦٦۹ ق.م مصر، کلده و عیلام را تسخیر کرد. در سال ۵۸٦ ق. م به دنبال خورشید گرفتگی جنگ ما بین حکومت ماد و حکومت کشور لیدی در آسیای صغیر (آناتولی) به صلح تبدیل شد و سرانجام مادها با همکاری حکومت بابل، آشور را در سال ٦۰۵ ق . م برانداختند و متصرفات آن را به بین خود تقسیم نمودند. در یونان حکومت شهرهای گوناگونی برقرار بود. قوم اِتروسک که در حوالی سال ۸۰۰ ق . م به سوی ایتالیا مهاجرت کرده بود بتدریج بر قسمت های وسیعی از ایتالیا چیره شد و حکومتی ملولک الطوایفی تشکیل داد .[۲]

با توضیحاتی که داده شد معلوم گردید که حضرت سلیمان علیه السلام پادشاهی جهانی نبود. همچنین نمرود و بخت النصر بسیار ضعیف تر از آن بودند

---

[۱] تاریخ تمدن ویل دورانت ج۱ ص ۸۸۳، تاریخ تمدن هنری لوکاس ج۱ ص ۱۵۲، تاریخ ملل شرق و یونان آلبر ماله ج۱ ص ۳۵٦ - ۳۵٤

[۲] تاریخ تمدن هنری لوکاس ج۱ ص ۲۳۵ ، پی یر بریان تاریخ فتح و اشغال بیت المقدس به دست بخت النصر را سال ۵۹۷ ق . م ذکر کرده است.

که در سراسر جهان مسلط شوند و حکومت آنها تنها مسلط بر مناطق محدودی ازخاورمیانه بود.

جمع کثیری از مفسران به نظریه پردازی دربارهی ذوالقرنین پرداخته اند و هر کام از آنها افراد خاصی را ذوالقرنین معرفی کرده اند. بیشتر مفسرین اسکندر مقدونی را همان ذوالقرنین قرآنی معرفی کرده اند که از آن جمله اند: آلوسی کبیر ذر روح المعانی (ج ١٦ ص ٣٠)، علامه واعظ کاشفی در تفسیر حسینی (ص٦٥٦)، محمد علی صابونی در تفسیر صفوه التفاسیر(ج ٢ ص ٧٠٣)، نسفی در تفسیرش(ج ص ٢٣) و ....

بعضی دیگر کوروش کبیر را ذوالقرنین پنداشته اند که از آن جمله اند: صاحب تفسیر مقتطف (ص٥٣٨) و صاحب تفسیر نواندیش(ج٣ ص ٨١٠) و عده ای دیگر ذوالقرنین را یکی از امپراطوران روم پنداشته اند که بزعم آنها در حدود دو هزار سال قبل از اسکندر مقدونی می زیسته است و هم عصر حضرت ابراهیم علیه السلام بوده است، و صاحبان تفسیر کابلی (ج ٤ ص٧)، روح المعانی (ص ٢٩٠)، ابی سعود (ج٥ ص٢٤١ – ٢٤٠) و بعضی دیگر از مفسران از آنها تبعیت نموده اند و بلاخره دسته چهارم مفسران با رد ذوالقرنین بودن اسکندر مقدونی به معرفی شخصی خاص بعنوان ذوالقرنین نپرداخته اند که از آن شمارند: امام فخر رازی در تفسیر کبیر(ج ٥ ص ١٦٦)، محمد جمال الدین قاسمی در محاسن التأویل و طنطاوی در جواهر القرآن (ج ٥ ص١٩٩-١٩٨) وصاحب تفسیر معارف القرآن. اینک به بررسی نظرات فوق به ترتیب زمانی می پردازیم:

اسکندر اول یونانی: طرفداران این نظریه معتقدند که اسکندر پسر فیلیپس بنیانگذار امپراطوری روم همان ذوالقرنین می باشد که در زمان حضرت ابراهیم علیه السلام می زیست و با آن حضرت بیعت نمود. به طواف مکه معظمه رفت و وزیرش حضرت خضر علیه السلام بود.

این نظریه به هیچ وجه صحیح نیست. چرا که امپراطوری روم بعد از اسکندر مقدونی در قرن سوم ق.م یعنی یک قرن بعد از اسکندر مقدونی در ایتالیا رشد ونمو یافت و بتدریج طی چند قرن بعد توانست بر اروپا و شمال آفریقا و شامات تسلط پیدا کند. پیروزی های روم را می توان این گونه خلاصه کرد:

۱- در سال ۲۹۵ ق.م رومیها توانستند اقوام سامنیت، اِتروسک و گُل (فرانسوی) جنوب رود پو را شکست دهند. ظرف چند سال روم تسلط خود را بر سلتهای دره ی پو گسترش داد. سپس یونانی های جنوب ایتالیا در ۲۷۰ ق.م مسخر روم شدند. بدین ترتیب بخش بزرگی از کشور ایتالیای فعلی تحت تسلط رومیها درآمد.

۲- منافع بازرگانی رومی با منافع کارتاژی ها (قومی در شمال آفریقا که دارای تمدن درخشانی بودند) سازگاری نداشت. دربین سال های ۲٦٤ ق.م تا ۲٤۱ ق.م ۲۱۸ تا ۲۰۲ ق.م و ۱٤۹ تا ۱٤٦ ق.م سه دوره جنگهای خونین بین روم و کارتاژ روی داد. در نتیجه کارتاژ ویران شد و متصرفات آن ضمیمه ی روم شد.

۳- روم اندک اندک خاور یونانی را تحلیل برد، کشور شهر یونانی نشین کورینتوس در سال ۱٤٦ ق.م ویران شد. یونان، مقدونیه، پرگاموم، سوریه و سرانجام مصر در سال ۳۰ ق.م به تصرف رومیها درآمد.

٤- یولیوس قیصر (ژول سزار) میان سالهای ۵۸ تا ٤۹ ق.م بر همه ی ملتهای میان آب راه انگلیس و دریای مدیترانه پیروز شد و بدین وسیله توانست اولین امپراطور بزرگ روم شود. در حمله همین امپراطور به مصر در سال ۳۰

ق. م بود که آنچه به نام کتابخانه معروف اسکندریه خوانده می شد در آتش جنگی که بین او و مصریها روی داد سوخت .[1]

بدین ترتیب تشکیل امپراطوری وسیع روم نه تنها کار یک نفر نبود بلکه در طی حدود سه قرن صورت گرفت . در تاریخ امپراطوری روم حتی به طور استثنا نمی توان به یک امپراطور نیز اشاره کرد که دستش به خون هزاران تن از مردم بی گناه آلوده نشده باشد. هیچ امپراطوری در روم باستان وجود ندارد که حتی بخشی از مسیرهای را که ذوالقرنین پیموده است را رفته باشد. همچنین باید به این نکته اشاره کرد که امپراطوری روم تا قرن ٤ میلادی نه تنها بت پرست بود بلکه بعضی از امپراطوران روم مردم را مجبور کرده بودند که انها را بپرستند. نکته ی آخر اینکه در تاریخ شناخته شده ی اروپا شخصی به نام اسکندر مقدونی پسر فیلیپس وجود ندارد. علت آنکه بعضی از مفسرین به اسکندر اول اشاره کرده اند تکیه بر افسانه های بوده است که توسط یونانی ها در بزرگ نمایی تاریخ کشورشان ساخته و پرداخته شده است.

شاهان تبایعه یمن:

تاریخ یمن باستان را می توان این گونه به طور خلاصه بیان کرد:

۱ – سلسله معین از ۱٤۰۰ تا ۸۵۰ ق.م بریمن حکومت کرد. شانزده پادشاه با القابی مانند اب یدع، اب یدع ینیع در این سلسله حکم فرمایی کرده اند.

۲- سلسه سبا از قحطانیان از سال ۸۵۰ ق.م پا به عرصه ظهور رساند و با سقوط سلسله معین تا سال ۱۱۵ ق.م بر یمن حاکم شد از این سلسله ۲۷ نفر حکمفرمایی کرده اند که ۱۵ نفرشان لقب مکرب داشته اند و ۱۲ نفر دیگر لقب ملک داشتند.

---

[1] تاریخ هنری لوکاس ج۱ ص ۲۳۹ – ۲۳۸ ، تاریخ بزرگ جهان کارل گریمبرگ ج۲ ص ۱۰۸

۳- سلسله تبایعه (حمیریها) از سال ۱۱۵ ق. م تا ۲۷۵ م بر یمن حاکم بود. ۱٤ نفر از این سلسله حکومت کردند .[۱]

این خلاصه ای از تاریخ یمن باستان است که صاحب تفسیر جواهر القران از آن بحث کرده است. طنطاوی صاحب این تفسیر دیدگاهی همانند امام فخر رازی و علامه ابوریحان بیرونی در مورد داستان ذوالقرنین دارد.

علامه بیرونی در کتاب ارزشمند آثار الباقیه بعد از بحثی مفصل در باره ی ذوالقرنین احتمال می دهد که شاید ذوالقرنین ابوکرب شمریرعش بن افریقس حمیری باشد که به قول یمنی ها شرق و غرب عالم را درنوردید و اسعد بن اربیه بن مالک در شعری که گفته به ذوالقرنین بدان جهت که یمنی است افتخار می کند. علامه بیرونی استدال می کند که اذواء فقط به یمن منسوبند مانند: ذی المنار، ذی الاذعار، ذی الشناتر، ذی نواس، ذی جدن، ذی یزن و غیره و اخبار ذوالقرنین را که ذکر کرده اند به حکایت هایی که قرآن از او یاد کرده شبیه است [۲].

در عصر علامه بیرونی این بهترین نظریه ای بود که می شد درباره ذوالقرنین داد، اما امروزه بر اثر کشفیات باستان شناسی پرده روی بسیاری از حقایق برداشته شده است از این روی ذوالقرنین نمی تواند یکی از شاهان سلسله های سه گانه باستانی یمن باشد.

در میان شاهان سلسله معین تاریخ کسی را نمی شناسد که توانسته باشد نه تنها بر جهان بلکه حتی بر خاورمیانه نیز مسلط شده باشد دلایل جغرافیایی و تاریخی زیادی وجود دارد که غلبه ی سلسله های یمنی بر جهان را رد می کند. در دوران قدرتمندی سلسله ی معین، حکومت قدرتمند آشور در بین النهرین حکم

---

[۱] تفسیر جواهر القرآن ج٥ص۲۱۰-۱۹۸

[۲] آثار الباقیه عن قرون الخالیه ٦٦ - ٦٥

فرما بود. در ایتالیای مرکزی اتروسک ها حاکم بودند. در مصر سلسله قدرتمند هیجدهم حکم فرمایی می کرد. و در سال ۱۳٤٦ ق.م سلسله نوزدهم در مصر به قدرت رسید که تا ۱۲۱۰ ق.م حاکمیت آنها بر مصر برقرار بود. سپس در سال ۱۲۱۰ ق.م سلسله بیستم قدرت را در دست گرفت و تا سال ۱۱۰۰ ق.م حکم فرمایی نمود. آنگاه سلسله ی بیست و یکم در ۱۱۰۰ ق.م به قدرت رسید و تا ۹٤۷ ق.م زمام امور مصر را در پنجه ی قدرت خود داشت در چین سلسله شانگ از ۱۷٦٦ ق.م تا ۱۱۲۲ بر قسمت وسیعی از چین فعلی حاکمیت داشت. بدنبال ضعف سلسله ی شانگ، سلسه ی چو در سال ۱۱۲۲ ق.م به قدرت رسید و تا سال ۲۵۵ ق.م بر چین حکم راند .[1] در دوران تسلط قحطانیان بر یمن که بعد از حکومت معین به قدرت رسیدند، نیز هم چنانکه در بالا اشاره شد به هیچ وجه حاکمان یمن توانایی آن را نداشتند که حکومت های قدرتمندی همچون مصر، آشور و چین را به زیر سلطه ی خود درآورند. به علاوه در عصر حکومت قحطانیان، مادها در ایران به قدرت رسیدند و در کشور لیدی نیز حکومت مقتدری، حکومت آن سرزمین را در دست داشت.

علت دیگر اینکه ذوالقرنین نمی تواند یکی از پادشاهان سلسله های حاکم بر یمن باستان باشد این است که ذوالقرنین قرن ها بلکه هزاران سال قبل از حضرت سلیمان (۹۳۷ – ۹۷٤ ق.م) می زیست و این از آیات مربوط به آن دو بزرگوار کاملاً مشهود است. علاوه بر آن در زمان نبی اکرم صلی الله وعلیه وسلم تاریخ حضرت سلیمان شناخته شده بود ودر تورات درباره ی آن حضرت مفصلاً بحث شده است. ما درباره ی ذوالقرنین هیچ اطلاعاتی قبل از نزول آیات مربوطه وجود ندارد. حاکمان سلسله حمیریان نیز که در ۱۱۵ ق.م در یمن به قدرت رسیدند، مواجه با حکومت های بسیار قدرتمندی همچون اشکانیان در ایران و رومیان بودند. آنها به زحمت می توانستند استقلال خود را حفظ کنند و به هیچ وجه دارای آنچنان قدرتی نبودند که بتوانند با آن دو حکومت مقتدر دست و

[1] تاریخ تمدن ویل دورانت ج۱ص۱۷۲ و ۸۸۳

پنجه نرم کنند. علاوه برآن تاریخ قسمت اعظم جهان در عهد حمیریان شناخته شده است و همچنان که ابن خلدون و دیگران استدلال کرده اند دلایل مختلف تاریخی و جغرافیایی تسلط حمیریان (تبایعه) بر ایران، روم و سایر مناطق جهان را رد می کند.

کورروش کبیر هخامنشی(۵۵۹ ــ ۵۲۹ ق.م):

کوروش بنیان گذار سلسله ی هخامنشی در دو قرن اخیر سر از تاریخ در آورده است. قبل از آن در میان شاهان باستانی ایران چندان نامی و نشانی از کوروش وجود ندارد. فردوسی که از شاهان باستانی ایرانی یک به یک یاد کرده است کسی به نام کوروش را نمی شناسد به همین خاطر است که هیچ کدام از مفسرین قدیم درباره اینکه احتمال دارد ذوالقرنین همان کوروش باشد بحثی نکرده اند.

مؤسس سلسله ی هخامنشی کوروش دوم کبیر بود که در سال ۵۵۰ق.م بعد از جنگ های بسیاری با مادها و محاصره ی سه ساله ی اکباتان (همدان کنونی) توانست حکومت ماد را تابع خود سازد. جنگ کوروش با ماد بسیار سخت بوده است. چرا که استیاگ حاکم لشکریان ماد را بر عهده گرفت و به سرزمین آنشان حمله برد و در سه نبردپی در پی کوروش را به سختی شکست داد. کوروش در نتیجه این شکست ها متواری شده به پاسارگاد می رود و در آنجا چهارمین جنگ بین او و پادشاه ماد روی می دهد که به شکست مادها منجر می شود. بعد از آن کوروش با فرصتی که به دست می آورد به اکباتان لشکرکشی می کند و بعد از محاصره ای شدید که سه سال به طول انجامید بر ماد مسلط می شود. بدنبال تسلط کوروش بر ماد، کرزوس حاکم کشور لیدی که از قرارداد سال ۵۸۵ ق.م خود با ماد ناراضی بود و قصد تصرف سرزمین های مادی را در سرش می پروراند دست به لشکرکشی بر ضد کوروش زد که بعد از جنگ های زیادی سرانجام کشته شد و کوروش توانست بر سارد تسلط پیدا کند (۵۷۹ ق.م). کوروش که اینک به علت برخورداری از گنجینه های سارد و

هگمتانه بسیار قدرتمند بود و قدرت جنگیدن در جبهه های مختلف را به دست آورده بود، به مدت ده سال در سمت مشرق و شمال شرقی ایران لشکرکشی کرد و بالاخره در سال ۵۳۹ ق.م پس از تصرف بابل در معبد بزرگ آنجا طبق مراسم مذهبی بابلی ها تاج گذاری نمود. بعد از فتح بابل، کوروش به یهودیانی که توسط بخت النصر در بابل در اسارت به سر می بردند اجازه داد که به بیت المقدس برگردند.

در سال ۵۲۹ یا ۵۳۰ ق.م کوروش به سوی آسیای مرکزی لشکرکشی کرد تا با ماساژت ها که تحت فرماندهی ملکه شان تومی ریس دارای ارتش قدرتمندی بودند بجنگد. به دنبال جنگی که روی می دهد کوروش به هلاکت می رسد .[1] بدین ترتیب کوروش بعد از سالیانی دراز که به جنگ و خونریزی گذراند سرانجام قربانی جاه طلبی های خودش شد.

دین کوروش:

درباره ی دین کوروش در بین پژوهشگران هیچ اتفاق نظر واحدی وجود ندارد. اسناد تاریخی درباره ی دین کوروش با یکدیگر هم خوانی ندارند. زرتشتیان معتقدند که کوروش زرتشتی بوده است و در زمان وی آیین زرتشت دچار تحریف نشده و کوروش یکتاپرست بوده است. منابع یهودی کوروش را برگزیده ی یهوه خدای یهودیان معرفی می کنند. منشور کوروش که در بابل کشف شده است، برخلاف پیروان ادیان زرتشت و یهود، کوروش را بت پرست معرفی می کند. چون در صحت تعلق این منشور به کوروش هیچ شکی وجود ندارد پس بهترین مرجع درباره ی دین کوروش می باشد. در زیر به قسمت هایی از منشور کوروش (استوانه کوروش) اشاره می شود:

---

[1] امپراتوری هخامنشیان پی یر بریان ج۱ ص ۱۰۴ به بعد ، تاریخ ایران باستان ص ۶۱ تاریخ تطبیقی ایران با کشورهای جهان ص ۱۷ - ۱۶

در استوانه نبونید آخرین شاه بابل که بدست کوروش سرنگون شد به منزله ی یک پادشاه بی دین معرفی شده است که تندیس های الوهیت را به تبعید فرستاد و (پرستش مردوک شاه خدایان را به فراموشی انداخت و کیشی را که مورد خواست آنان نبود، بر مردم تحمیل کرد.)

منشور همچنین نبونید را در قبال رعایای اش، پادشاهی غیر عادل معرفی می کند. (پیوسته بر شهر خود ظلم روا می داشت، هر روز مردم را آزار می داد و با قید و بندی بی رحمانه، همه را ذلیل کرد). در مدیحه نیز نیونید با همین بیان تند و خشن معرفی شده است. او متهم به همه زشتی ها و مظالم است و بالاخص اینکه جشن سال نو بابلی را از میان برد. تا کیشی را که در (شهر) حرّان به افتخار خداوند (سین **SIN**)(خداوند خورشید) برپامی دارند، به جای آن بنشاند، هم چنین در پیشگویی شاهانه گفته می شود که نیونید آفریننده ی سلسله ای است که بنای حکومت خود را بر حرّان گذاشته است و مراسم سال نو را منسوخ و مردم اکد را تحت ستم داشته است.

منشور می گوید:

(در چنین شرایط و احوال مردم سومر و اکد) از نیونید روی گرداندند و تضرع به درگاه مردوک بردند. مردوک را بر بابلیان رحمت آمد: (پس آنگاه شاهزاده ای یافت که مطابق خواست او بود و دست او را گرفت. از کوروش پادشاه انشان، نام او را بر زبان راند، و آنگاه اسم او را با پادشاه سراسری همراه کرد). با رضایت خاطر از کوروش (که کمک هایش به او امان داد تا سرزمین گوتیوم را منصرف شود. و بر مادیها پیروزس یابد، مردوک او را به سوی بابل، به سوی شهر خودش، فرمان به رفتن داد و او را وادار کرد تا راه بابل در پیش گیرد (و) مانند یک دوست و یک رفیق راه، در کنار او حرکت کرد، بنابراین، کوروش، به عنوان برگزیده ی عظیم الشأن خدای بزرگ بابل، بدون جنگ و نبرد در رأس سپاهیان خویش به بابل ورود کرد، و به این ترتیب، مردوک، شهر خود، بابل را از فنا و نابودی رهایی بخشید، و نبونید، همان پادشاهی را که

پرستنده او نبود، به کوروش تسلیم کرد. مردمان بابل، همه آنها، همه سرزمین سومر و اکد، بلندپایگان و حاکمان، همگی در برابر پادشاهی او (کوروش) سر به تعظیمی، تمام پایین آوردند، چهره هایشان روشنی یافت. [۱]

سپس کوروش می گوید:

از نینوا، از آشور و هم چنین از شورش، از آگده، از ابشونوناک، از زامبان، از متورنو و از در تا مرزهای گوتیوم، مراکز مذهبی ماوراء دجله، که ساختمان های (آئینی) آنها از زمان ها پیش در ویرانی مانده بودند، من خدایان را به آنجا که در آن می زیستند باز گرداندم و در جاهایشان برای ابدیت مستقر داشتم. من همه ی آدم هایشان را باز آوردم و به اقامت گاهشان رساندم. و خدایان سومر و اکد را که نبونید، به رغم خشم بزرگ خدایان (مردوک) به بابل آورده بود من آنها را به فرمان مردوک، بزرگ خدایان، با خشنودی در معبدهایشان در جایگاه ها، با شادمانی قلبی استقرار دادم. [۲]

منشور کوروش بزرگترین سندی است که هواداران حکومت هخامنشی به آن افتخار می کنند و آن را به رخ دیگران می کشند. در این منشور کوروش به همه کارهایی که انجام داده است اشاره نموده است.

کوروش در تورات نیز با اوصاف مثبتی ترسیم و توصیف شده است:

« چنین گوید یهوه، به بنده اش کوروش که دست راست او را بلند کرده است تا بر ملت هایی که در برابر اویند که بکوبد و پادشاهان را زبون سازد، تا دروازه ها را چنان بر او بگشاید که هرگز بسته نشوند. من در حالی که بلندیها را

---

[۱] تاریخ امپراطوری هخامنشیان ج۱ ص ۱۲۲ - ۱۲۱

[۲] تاریخ امپراطوری هخامنشیان ج۱ ص ۱۲۸

مسطح می سازم، پیشاپیش تو حرکت خواهم کرد، گنجینه های پنهان را بتو خواهم سپرد، تا آنکه تو بدانی که من یهوه هستم».[1]

و در کتاب اشعیاء نبی عهد عتیق باب ٤٥ آیات ٤-١ آمده است:

١- خداوند به مسیح خویش، یعنی به کوروش، که دست راست او را گرفتم تا امت ها را به حضور وی گشاده گردانم، و دروازه های دیگر بسته نشود چنین می فرماید: ٢- که من پیش روی تو خواهم خرامید و جاهای ناهموار را، هموار خواهم ساختم، و درهای برنجین شکسته، پشت بندهای آهنین را خواهم برید. ٣- و گنج های ظلمت و گنجینه های پنهانی را به تو خواخم بخشید. ٤- تا بدانی که من یهوه که تو را به نام خوانده ام خدای اسرائیل می باشم.[2]

در جایی دیگر چنین آمده است:

خداوند، خدای مقدس اسرائیل که آینده در دست اوست، می فرماید: شما حق ندارید درباره آن چه به وجود آورده ام از من باز خواست کنید و یا به من بگویید که چه باید بکنم. من زمین را ساختم و انسان را بر روی آن خلق کردم. با دست خود آسمانها را گسترانیدم. ماه و خورشید و ستارگان زیر فرمان من هستند. اکنون نیز کوروش را برانگیخته ام تا به هدف عادلانه من جامه عمل بپوشاند. من تمام راه هایش را درست خواهم ساخت. این است کلام خداوند قادر متعال. [3]

---

[1] عهد عتیق کتاب اشعیاء باب ٤٥ آیات ٥ – ١ وتاریخ امپراطوری هخامنشیان ج ١ ص ١٣٣ و کوروش کبیر ص ١٨٢

[2] عهد عتیق کتاب اشغیاء باب ٤٥ آیات ٤ - ١

[3] عهد عتیق کتاب اشغیاء باب ٤٥ آیات ١١ و١٣

البته در تورات توصیفهایی دیگری نیز از کوروش شده است که به این دو نقل قول بسنده شد. کوروش تورات فردی یگانه پرست است و با کوروش استوانه فرق دارد. در تورات کوروش برگزیده ی خدای یهود است در حالیکه در استوانه (منشور) کوروش برگزیده مردوک بت بزرگ بابل می باشد. ما ناچاریم میان این دو منبع (منشورکوروش و تورات) یکی را برگزینیم لذا چاره ای جز نقد و بررسی هر دو منبع نداریم.

پژوهشگران معتقدند که آنچه درباره¬ی کوروش در تورات آمده است ساخته و پرداخته¬ی یهود می باشد.[1] پروفسور پی یربریان نوشته است:

درباره اصالت این نقل و قولها، شک¬هایی وجود دارد. البته مستند نیستند و معلوم است که کاتب وقایعی را که در فاصله زمانی درازتری از آنچه او معلوم می کند اتفاق افتاده است، با هم در آمیخته است، و بالاخص این مطلب را نیز نمی¬توان رد کرد که ممکن است بسیاری از رویدادهایی که وقایع¬نویس به آغازهای پادشاهی کوروش نسبت داده است، در دوران سلطنت کمبوجیه و حتی بعد از آن اتفاق افتاده باشند. در مجموع اگر به طور کلی تدابیری که کوروش اتخاذ کرده و وقایع¬نویس به ذکر آنها پرداخته است نیز مورد تأیید باشد اما در جزئیات برخی تصمیم های شاهانه و تاریخ دقیق اتخاذ آنها تناقص¬ها و عدم اطمینان هایی وجود دارد .[2]

یوزف ویسهوفر نیز این چنین استدلال کرده است:

بی دلیل نیست که کوروش در تورات نیز با چنین اوصاف مثبتی (همچون اوصاف کوروش در استوانه یا منشور کوروش) ترسیم و توصیف شده است.

---

[1] اینکه تورات و انجیل از دیدگاه اسلام و تاریخ کاملاً تحریف شده اند شکی در آن نیست . در این نوشتار قصد بر آن است تا دیدگاه پژوهشگران غیر اسلامی نیز بیان شود

[2] تاریخ امپراطوری هخامنشیان ج۱ ص ۱۳۵ - ۱۳٤

تفسیر تورات نشان داده است که متونی که در این زمینه اهمیت ویژه¬ای دارند (کتاب دوم تواریخ ایام، کتاب عزرا و صحیفه اشعیاء بنی) اسناد دقیقاً تاریخی نیست بلکه نوشته¬هایی نوید بخش یا وصف کننده¬ی «نقطه عطف یزدان شناختی و لاهوتی (زنگر) برای اسرائیل است. کوروش همچون ابزار عمل تاریخی لاهو (زنگر) ظاهر می¬شود که به دوره¬ی تبعید پایان می¬بخشد و به آغاز جدیدی رهنمود می¬گردد. دانشمندان حتی در این باره بحث و منازعه دارند که آیا فرمان بنای هیکل (معبد) و استقرار مجدد کیش یهود در اورشلیم و باز گرداندن یهودیان تبعیدی به موضع شان براستی کار کوروش بوده، یا بیشتر مبین فرض یک پیش بینی (الهی) است که کردارهایی را به این منجی موعد نسبت می دهد، رهایی بخشی که فقط اجازه داشته در دوره ای بعدتر دست به عمل بزند .[1]

ابوالکلام آزاد نیز بعد از بررسی های که درباره تورات انجام داده است. این چنین نتیجه گیری کرده است:

کتابی که به اشعیاء پیغمبر نسبت داده می شود از موضوع و زبان و محتویات آن معلوم می شود که سه نفر در تألیف آن نقش داشته اند و این سه تن در سه زمان مختلف حیات داشته اند. از باب چهلم تا آیه سیزدهم فصل پنج، تألیف مؤلف دیگری است و قسمت های بعد از این را هم باید از مؤلف سوم دانست. برای تسهیل مراجعه در مباحث تحقیقی، مؤلفین کتابهای فوق را بنام اشعیاء اول، اشعیاء دوم و اشعیاء سوم خوانده اند.

در باب اشعیاء اول عقیده بر این است که در همان زمان که یهودیان می¬گویند یعنی در ۱۶۰ سال قبل از کوروش می زیسته است.

[1] ایران باستان ص ۶۹

زمان اشعیاء دوم که ظهور کوروش را پیش گویی می کند، آنطور که از موقعیت و شرایط تألیف کتاب برمی آید غیر از زمان اشعیاء اول و البته پس از اسارت بابل بوده است. اشعیاء سوم نیز پس از اشعیاء دوم دست به تألیف کتاب خود زده است. محققین در باب عقیده فوق چنین می گویند:

پیشگوئی هایی که درباره غارت بخت النصر و اسارت یهود و تبعید به بابل و ظهور کوروش شده در کلام اشعیاء دوم است. در حقیقت اشعیاء دوم در زمان حمله کورو حیات داشت و نباید گفته او را به اشعیاء اول نسبت داد. گوینده، حوادث زمان خود را بیان کرده و بدان رنگ زمان گذشته زده یعنی آن را به اشعیاء اول نسبت داده تا مردم کلام او را قدیمی پندارند و فکر کنند که ۱۶۰ سال قبل از این پیش گوی ها گفته شده است. محققین فوق بزرگترین دلیل اختلاف شخصیت مؤلفین نامبرده را اختلاف فکری و تباین روح تصور در کتاب می¬دانند. یهود عهد اشعیاء اول خدا را مثل یکی از خدایان قبایل (اله) تصور کرده و معبدی بصورت معبدهای قبیله¬ای برای آن فرض می نمودند، یهوه خدای قدیمی و عشیره¬ای یهود بود که با خدای سایر قبایل ربطی نداشت.

اما در کتاب اشعیاء در کتاب دوم برای اولین بار به تصور خدای دیگری برمی-خوریم و آن تصور خدای بزرگی برای عموم بشر است و معبد مقدس اسرائیل در بیت المقدس یکباره از صورت معبد خاص بصورت معبد عام برای کلیه خلق خدا تحول می¬یابد. این یک تصور تازه است که مخصوصاً اشعیاء سوم بیشتر به آن نظر داشته است و معلوم است که موفقیت و شرایط زمان این تصور غیر از شرایط زمان اشعیاء اول بوده است. هم چنین آنچه که در سفر ارمیاء بنی از پیشگوئی های مربوط به اسارت بابل و تجدید بنای معبد مقدس می یابیم،- محققین عقیده دارند که – مربوط به شصت سال قبل از حدوث وقایع فوق نیست. بلکه بعدها بصورت پیشگویی نوشته به کتاب ملحق شده است و خلاصه اینکه بعد از آزادی یهود از اسارت بابلی و تجدید بنای معبد مقدس تألیف شده است.

اما در کتاب منسوب به دانیال نبی رؤیای دیگری ذکر شده است. در این کتاب رؤیایی که پادشاه بابل دیده و دانیال آن را تعبیر نموده، آمده است. در تعبیر این رؤیا صریحاً به ظهور اسکندر مقدونی و سقوط امپراطوری هخامنشی و قیام امپراطوری روم اشاره شده است.

بعضی از محققین جدید عقیده دارند که این کتاب ساختگی است و قرنها بعد از سقوط بابل و آزادی یهود، یعنی زمان اوج امپراطوری روم تألیف شده است. آنها نه تنها در تألیف کتاب بلکه در وجود دانیال بصورت مذکور نیز شک دارند و می گویند که چنین کسی وجود نداشته و برای ساختن داستان فوق، دانیالی نیز خلق شده است. عده¬ای دیگر به وجود دانیال در زمان اسارت بابل عقیده دارند بدون اینکه اقوالی را که به او نسبت داده می شود مطابق واقع پندارند و می گویند که بعدها برای تقویت آرزوها و آمال آینده یهود با پیشگوئی ها و عقاید خارق العاده این کتاب نوشته و مطالب آن اختراع شده است. نکته آخر اینکه بیشتر محققین عقیده دارند که زمان تألیف کتاب دانیال از قرن اول قبل از میلاد بیشتر نمی رود .

با توضیحاتی که داده شد مشخص گردید که تورات به هیچ وجه قابل اعتبار نیست و به تبع آن سایر کتب یهود نیز از درجه ی اعتبار ساقط می باشند، زیرا وقتی که مقدس ترین کتاب آنها (تورات) دارای تناقضاتی شدید است پس جایی برای معتبر دانستن سایر کتب یهود مانند اسفار پنچگانه نمی ماند.[1]

اما راجع به منشور کوروش باید گفت که ما دو دلیل قاطع در دست داریم که آنچه راجع به عقیده دینی کوروش در آن سنگ نوشته آمده است صحت دارد.

دلیل اول:

[1] کوروش کبیر ذوالقرنین ص ۱۸٦ - ۱۸٤

در مراسم تاجگذاری کوروش که در شهر بابل صورت گرفت به دستور کوروش دهها گاو را برای مردوک بزرگترین بت بابل و نیز دهها اسب را برای خورشید قربانی کردند .[1]

دلیل دوم:

قربانی کردن در اطراف گور کوروش هیچ شکی باقی نمی گذارد که کوروش به هیچ وجه موحد نبوده است. پی یربریان درباره قربانی های اطراف گور کوروش نوشته است: «در درون محوطه، نزدیک پلکان ورودی به مقبره یک ساختمان کوچک به مغ هایی که مراقبت از قبر را به عهده دارند. و از آغاز سلطنت کبوجیه (کمبوجیه)، پسر کوروش به این وظیفه گمارده شده اند، وجود دارد، این گارد از پدر به پسر می-رسید، از پادشاه هر روز یک گوسفند، جیره های آرد و شراب و هر ماه یک اسب برای دادن قربانی به کوروش دریافت می کنند».[2]

هم چنین در اعتیاد نیز اسبها را به پیشگاه خورشید قربانی می- کرده‌اند در اینجا هم اغلب موارد، خورشید احتمال بسیار زیاد همان ایزد میترا است بر اساس نوشته استرابون هر سال ساتراپ نشین ارمنستان موظف بوده است در جشن های میترا (میترا گلنا، مهرگان) بیست هزار اسب برای پادشاه ارسال دارد مغ ها، ٤٨٠ اسب سپید را نیز در رودخانه استریمون (رودخانه (رودخانه‌ای که از بلغارستان سرچشمه می‌گیرد و به دریای اژه می ریزد) قربانی کردند تا غیب -گونی های مساعد بدست آوردند پیوندی که میان پادشاه و اسب های سپید که غالباً به صفت (اسبهای مقدس) از آنها یاد می شود ، و اصل شان از ایلخچی های مادی دشت های نسبه بوده است غالباً در نوشته ها تصریح شده است. هنگام تسخیر بابل بوسیله کوروش یکی از اسب های مقدس، از اسب

---

[1] کوروش کبیر ذوالقرنین ص ٨٤

[2] تاریخ امپراطوری هخامنشیان ج ١ ص ٢٣٧

هـای سـپید، بـه خـروش در آمـده خـود را بـه رودخانـه انـداخت و تـلاش کـرد تـا از آن عبـور کنـد، لـیکن رودخانـه او را در امـواج خـود فـرو کشـید و بـا خـود بـرد، کـوروش نیـز بـا تقسـیم کـردن آب رودخانـه در ۳۶۰ آبـرو (کانـال) از رودخانـه انتقـام گرفـت. بـه ایـن ترتیـب مـی تـوان نتیجـه گرفـت کـه یکـی از ایـن اسـب هـای سـپید بـوده است که مغان هر ماه قربانی گور کوروش می کردند.[۱]

کوروش از دیدگاهی دیگری :

دکتـر ناصـر پیـرار اسـتاد دانشـگاه کتـابی چنـد جلـدی دربـاره تـاریخ ایـران تـألیف نمـوده اسـت کـه دارای حقـایق بسـیاری اسـت و پـرده از روی بسـیاری از تحریفـات صـورت گرفتـه در تـاریخ ایـران بـر مـی دارد. ایـن کتـاب موسـوم بـه پلـی بـر گذشـته اسـت کتـاب اول مجموعـه پلـی بـر گذشـته بـا عنـوان دوازده قـرن سـکوت در بـاره چگـونگی برآمـدن هخامنشـیان مـی باشـد. مؤلـف محتـرم بـا تجزیـه و تحلیـل اسـناد و مـدارک مربـوط بـه تـاریخ باسـتانی ایـران بـه ایـن نتیجـه رسـیده اسـت کـه هخامنشـیان ایرانـی نبوده‌انـد و ایـن یهـود اسـت کـه آنهـا را از اسـتپ روسـیه بـه ایـران آورده است تا با استفاده از قدرت جنگاوری آنها به اهداف خود برسد.[۲]

اسـتاد پـور پیـرار در کتـاب پلـی بـر گذشـته در بخـش اول بـه بررسـی اسـناد فرهنگـی پرداختـه اسـت وی مقایسـه‌ای محققانـه بـین منشـور کـوروش بـا کتـب یهـود نموده است و نقش یهود را در بخش اعظم منشور بوضوح آشکار نموده است.

دکتر پور پیرار می نویسد:

تخریـب سـازمان یافتـه و عمـدی یهـود در ادراک تـاریخی ایـران و بطـور کلـی شـرق میانـه، کـه توطئـه ای چنـد جانبـه اسـت، در دو مقطـع زمـانی معـین عمـل کـرده

---

[۱] سابق ص ۲۳۹- ۲۳۸

[۲] همانند امروز که قدرت های جهانی مانند آمریکا، انگلیس فرانسه و .... در خدمت منافع یهود هستند.

است. انتقام آغاز تاریخ و تمدن ایران به مبدأ هخامنشیان و نیز تفسیر هایی که بر طلوع اسلام در ایران نوشته‌اند. پیش از این گفتیم تاریخ ایران نه فقط از هخامنشیان آغاز می- شود، که ظهور هخامنشیان در تاریخ و جغرافیای شرق میانه، یک فاجعه بشری و حاصل آن واپس ماندگی مردم بین النهرین و ایران بوده است، که تا پیش از حضور هخامنشیان، شرق میانه را به زادگاه و گهواره اندیشه فرهنگ، هنر و صنعت جهان تبدیل کرده بودند و نوشتیم هخامنشیان به عنوان بازوی نظامی یهود، با پول و امکانات بنی اسرائیل از میان استپ های روسیه، به منطقه فراخوانده شدند تا با ویران کردن دست آوردهای پنج هزار ساله و به انقیاد در آوردن مردم پیشرو و ممتاز شرق میانه، زمینه برتری، امنیت و سلطه یهودیان مأیوس آواره و اسیر را در حوزه جغرافیایی اورشلیم (بیت‌المقدس)فراهم آورند و دیدیم با حضور کوروش در بابل است که، ادامه طبیعی تاریخ یهود در خطه، بازگشت آنان به اراضی مقدس، آزادی اسیران و ثروت بلوکه شده یهود در بابل و باز سازی خانه خدا، به بهای ویرانی کهن ترین تجمع و تمدن بشری، میسر می شود

آیا اسناد در ایران باره و در تأیید مدخل تازه گشوده من، برای بازبینی تاریخ ایران و بین النهرین خاموش است؟ به هیچ وجه! در کتاب اول به اشارات آشکار تورات در برانداختن بابل و بین النهرین به دست کوروش، اندیشه و مقدمات مادی یهود پرداختیم و اینک به سندی قطعی تر و گویاتر اشاره می کنیم.

آشکار است که دیگر نمی توان متن تورات را، که بی آینده نگری کافی در باره توطئه یهود در شرق میانه تهیه شده،تغییر دهند، زیرا این متن لااقل دو هزار سال است که خوانده می‌شود. اما در بازخوانی اسناد تازه یافته، کوشیده‌اند دخالت یهود در بر آمدن هخامنشیان را، به همت خاورشناسان، ایران شناسان و باستان شناسان عمدتا یهود و دیگر دنباله روهای آنان، محو و یا لااقل کم رنگ کنند. یکی از آشکارترین این کوشش ها را، در بازخوانی گل نبشته کوروش در

بابل شاهدیم.[1] دکتر پور پیرار با آوردن نمونه های زیادی از متون استوانه کوروش و تورات به روشنی آشکار ساخته است که در متنها جای یهوه خدای یهود با مردوک بت بزرگ بابل عوض شده است

به عنوان نمونه به دو متن زیر اشاره می شود

« او (مردوک) بی هیچ کار رازی وی (کوروش) را به شهر خویش، بابل فرا بود (مردوک) بابل را از هر بدبختی برهانید (و) نبونید را - پادشاهی که وی (مردوک) را پرستش نمی کرد --به دست او)کوروش) سپرده ».[2]

« او (یهوه) بی هیچ دشواری ، وی (کوروش) را به بابل برد.

بابل را از ناملایمات نجات داد (و)نبونید را که او (کوروش) را احترام نمی کرد (یا از کورش نمی ترسید) به دست او (کوروش) سپرد».[3]

بنابراین می توانیم نتیجه بگیریم که اگر کوروش استوانه را بر کوروش تورات ترجیح دهیم باید بپذیریم که کوروش بت پرست بوده و بتخانه های متعددی را ایجاد کرده است. و اگر کوروش تورات را بپذیریم باید قبول کنیم که کوروش منتخب قوم یهود بوده است. و یهودیان برای نشان دادن برتری خود نسبت به سایر اقوام با ساختن روایت های متعدد آیینی و پیشگویی های زیاد در پی آن بوده‌اند و هستند تا خود را اقوام بر گزیده‌ی خداوند در زمین قلمداد کنند.

---

[1] پلی بر گذشته کتاب دوم بخش اول بررسی اسناد ص۲۰-۱۰

[2] سابق ص ۲۷ به نقل عبدالمجید ارفعی فرمان کوروش بزرگ ص ۱۷

[3] سابق ص ۲۷، در هر دو متن کلمات داخل پرانتز از طرف مترجمین و مفسرین کوروش و تورات آورده شده است.

آیا کوروش همان ذوالقرنین است

عده‌ای از پژوهشگران جدید در نیمه اول قرن بیستم با استناد به یافته‌های باستان‌شناسی بزرگ نمایی شده و کتب یهود کوروش را همان ذوالقرنین مذکور در قرآن مجید دانسته‌اند که در رأس آنها دانشمند بزرگوار علامه ابوالکلام آزاد قرار دارد ابوالکلام در تفسیری که بر قرآن مجید نوشته است پس از بررسی هایی انجام داده است کوروش را ذوالقرنین معرفی می کند. آن بخش از تفسیر ابوالکلام که اختصاص به ذوالقرنین دارد، توسط استاد محترم ابراهیم باستانی پاریزی بنام «کوروش کبیر ذوالقرنین » به فارسی ترجمه است افراد دیگری نیز به تبعیت از آزاد در تفسیرهایشان کوروش را همان ذوالقرنین پنداشته‌اند که قبلاً به چند تفسیر منتخب در این زمینه اشاره شده است هم چنین دکتر عبدالفتاح خالدی در کتاب بررسی کتاب ابوالکلام آزاد و مقاله شیخ احمد حسن باقوری بنام ﴿وَ يَسْأَلُونَكَ عَنْ ذِي الْقَرْنَيْنِ ﴾(الکهف، ۸۳) و کتاب ذوالقرنین تألیف محمد خیر رمضان آورده است در میان اشخاص که توسط مفسرین و محققین مختلف بعنوان ذوالقرنین معرفی شده اند کوروش را بر دیگران ترجیح می دهد اخیرا نیز کتابی با عنوان ذوالقرنین توسط انتشارات فرهنگ مکتوب به چاپ رسیده است که مؤلف محترم در آن کتاب ابوالکلام آزاد را بسط داده است و مفصلا از کوروش و اسکندر مقدونی بحث نموده است. وی کوروش را همان ذوالقرنین معرفی کرده است.

در این قسمت ابتدا دلایل ابوالکلام آزاد دوباره چرایی ذوالقرنین بودن کوروش را می‌آوریم سپس به نقد آن دلایل می‌پردازیم.

دلایل ابوالکلام آزاد :

۱- لو قرانائیم:

مقصود یهود از ذوالقرنین همان کوروش (خوروس تورات بوده است لاغیر، یعنی پادشاهی که دانیال او را به صورت قوچ تصور نموده و کلمه (لو

قرانائیم) را لقب او قرار داده است کلمه لو قرانائیم به زبان عبری ترجمه همان ذوالقرنین عربی است یعنی لفظ (قرن) در زبان عربی و عبری هر دو معنی (شاخ) را می‌دهد و مسلم است که یهودان عرب آنها که از حضرت صلی الله علیه و سلم پرسیدند، چون زبانشان عربی بود کوروش را ذوالقرنین می نامیدند و روایت سدی هم این معنی را تایید می کند که در تورات از قوچ ذوالقرنین جز یک مرتبه این نام برده نشده است و آن نیز تنها در سفر دانیال است بدین طریق سایر اشکالات نیز یک باره از میان می‌رود هیچ دلیلی و احتیاجی هم نیست که کلمه)قرن) را از معنای لغوی اصلی آن بگیریم و در بیان تآویلات و تفسیر هاي خشک و بی پایه گمراه شویم.

شخصیت ذوالقرنین در تاریخ بدین طریق در نظر ما کاملا مشخص شد، اما آنچه در قرآن هم درباره ذوالقرنین آمده است می بینیم با وقایع حیات کوروش مطابقت نام دارد و برای تطبیق از هیچ زحمتی نیست. [1]

مجسمه بالدار منتسب به کوروش :

وقتی توفیق مشاهده آثار ایران باستان دست داد و به مطالعه تألیفات محققین تازه درباره این آثار دست یافتم اندک شک و شبه ای هم که بود از میان رفت و حتم و یقین کردم مقصود از ذوالقرنین نیست مگر شخص کوروش و هیچ احتیاجی نیست که ذوالقرنین را در شخص دیگری غیر از کوروش بجوئیم دلیل و قرینه مهمی که مرا مؤید شد، همانا مجسمه کوروش بود این مجسمه سنگی است که در نزدیکی های پایتخت ایران باستان (استخر) قریب پنجاه میلی سواحل رودخانه مرغاب نصب شده بود اولین کسی که از وجود این مجسمه آگاه شد، جیمس موریر بود چند سال پس از او سر رابرت کرپورتر به استخر رفت و آنجا تصویری با قلم میداد کشید، این تصویر در کتاب او باقی است. کشیش فاستر در سال ۱۸۵۱م در جلد دوم کتاب خود که به **ON PERIMEVEL**

[1] کوروش کبیر ذوالقرنین ص ۱۹۵

LANGUAGE موسوم است از این مجسمه سخن به میان می آورد و ای ادله نیز از شورات بدان اضافه و تصویر روشن تری چاپ می نمایمد آن روز که خط میخی خوانده شد، پرده از روی شک و ظن ها برگرفت و مجال گمان به کسی نداد که در اسناد مجسمه به کوروش شک کند.[1] بلاخره وقتی که نویسنده شهیر فرانسه مسیو (یوفولافوا) کتاب خود را بنام هنرهای باستانی ایران منتشر و عکس مجسمه را چاپ کرد، دنیا نیز با کوروش آشنایی تمام پیدا کرد.

تندیس مذکور بقامت یک شیر معمولی است که کوروش را نشان می دهد در دو طرف او دو بال مثل بال های عقاب و در روی سر او شاخ قوچ وجود دارد دست راست او کشیده است و به جلو اشاره می کند لباس پیکر از نمونه همان لباسهای است که از پادشاهان بابل و ایران در مجسمه های آنها دیده‌ایم.

این مجسمه مسلماً ثابت می کند که تصویر ذوالقرنین فقط درباره کوروش در عامه پیدا شده و از این خیال مجسمه ساز نیز پیکر او را با دو شاخ ساخته است قوچی که در رؤیای دانیال نبی آمده مثل قوچ های معمولی دو شاخ دارد ولی شاخ آن مثل سایر قوچ ها قرار نداشته بلکه یکی از آنها رو به جلو و دیگری پشت آن و رو به عقب بوده و عین این تصویر را در مجسمه فوق می بینیم دوبال مجسمه هم گویای همان تصویر است که در سفر اشعیاء از قول او بنام (عقاب شرق) ذکر شده است که گوید عقاب شرق را فرا خواندم، این مرد را که از راه دور می آید و خشنودی مرا حاصل می نماید (باب ۴۶ آیه ۱۱) از همین لحاظ مجسمه به مرغ شهرت یافته و رودخانه‌ای هم که کنار آن می گذرد به همین مناسبت (مرغاب نامیده شده است.[2]

---

[1] برخی از شرق شناسان نوشته اند که صورت بر جسته کوروش کتیبه ای داشته به این مضمون (من کوروش هخامنشیم) ولی این کتیبه امروز از میان رفته است.

[2] همان . ص ۱۹۸-۱۹۶

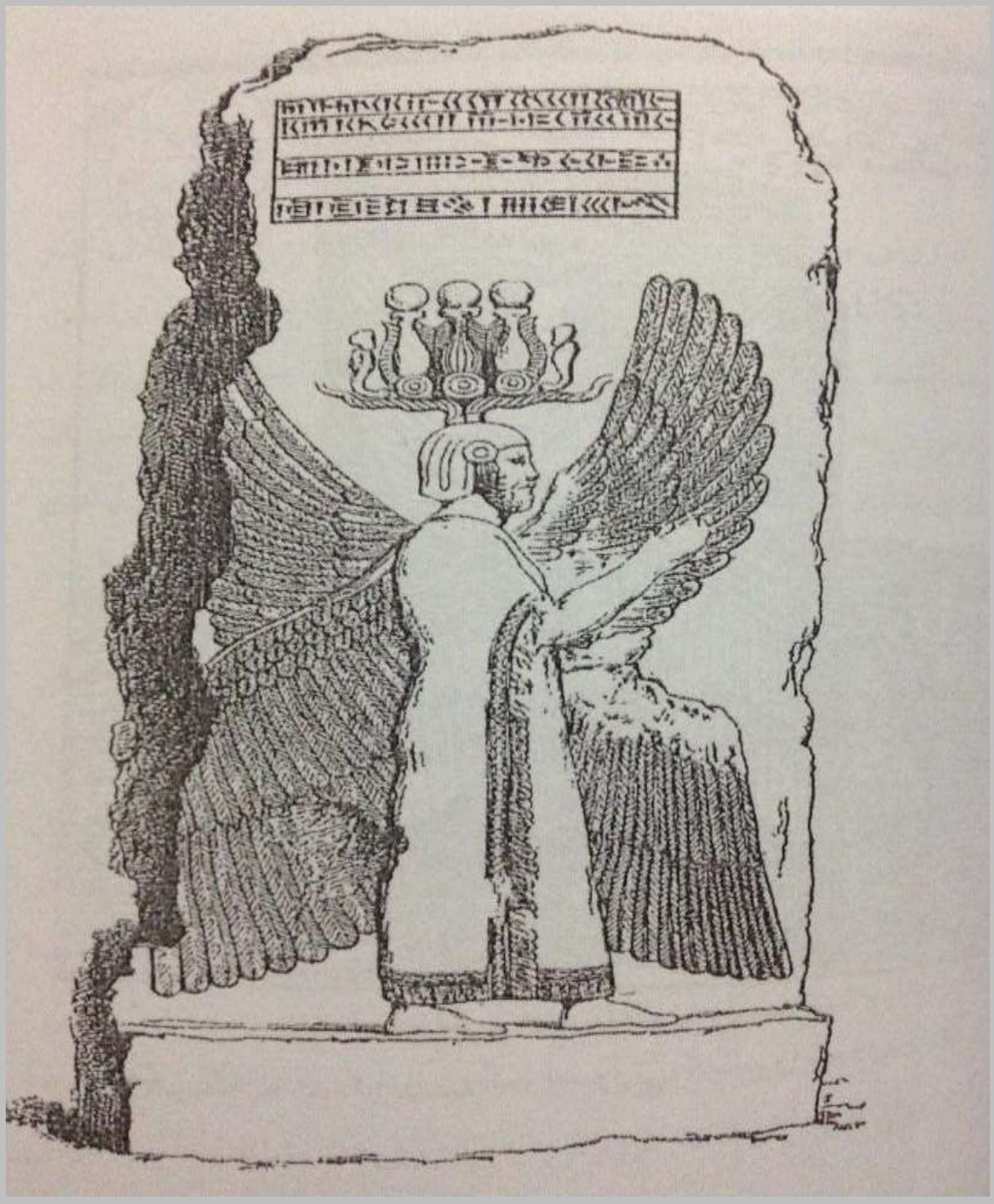

نقش بالدار کوروش آنطور که سیاحان خارجی قرن پیش دیده‌اند ،

از کتاب ابوالکلام

نقش بالدار کوروش بزرگ،بصورتی که امروزه وجود دارد.[1]

[1] ایرانویچ ص ۶۲

نقش برجسته کوروش از **R .KERPORTER** کرپورتر[۱]

۳-عدالت کوروش:

کوروش پس از آنکه بر تخت نشست با پادشاه کشور لیدی که کرزوس (**CERSUS**) نام داشت روبرو گردید. مورخین یونانی عموما عقیده دارند که برای اول بار کرزوس دست به دشمنی زد و کوروش را مجبور به توسل به شمشیر نمود، کوروش در این جنگ پیروز شایان یافت و کار مهم او در غرب نیز پایان پذیرفت. لیدی در آسیای صغیر که امروزه موسوم به آناطولی ترکیه فعلی است قرار داشت.

حکومت لیدی دست نشانده یونان بود، کوروش در این جنگ پیروز شد و معمولاً در آن زمان عاقبت ممالک مفتوحه ویرانی و قتل عام بدست فاتحین بود، اما مورخین یونان هم می نویسند که چنین چیزی اتفاق نیفتاد، بلکه کوروش با کمال بزرگواری یا مغلوبین رفتار کرد، بطوریکه مردم احساس نمی کردند که آتش جنگی به خانه آنها کشیده شده است. فقط هرودت درباره پادشاه کرزوس مطلبی می نویسد بدین مضمون که کوروش ابتدا دستور داد خرمنی از چوب گرد آورند تا پس از آنکه کرزوس را برای آن نشاندند آنرا آتش نزنند. شاید کوروش می خواسته است بدین وسیله میزان شجاعت و ثبات پادشاه لیدی را امتحان کند، یا این که باطل بودن خرافات ممالک بت پرست را ثابت نماید. در هر حال وقتی که دید کروزس بدون ترس وبیم بر فراز کرسی نشست،کوروش فرمان خود را پس گرفت و او را بخشید و کرزوس با کمال آسایش و احترام در حمایت کوروش زندگی را بسر برد. مردم دنیا، از این جنگ دانستند که کوروش نه تنها یک فاتح نیرومند تازه است بلکه یک معلم اخلاق نیز محسوب می شود و بر

خلاف و روش سلاطین و دولت های سابق، اداره امپراطوری بزرگ خود را بر اساس اخلاقی قرار داده است[1]

مرحوم آزاد به نمونه های دیگری هم چون رفتار کوروش با اهالی بابل وآزاد کردن یهودیان از اسارت و بازگرداندن آنها به سرزمین شان اشاره کرده و نتیجه گرفته است که کوروش پادشاهی عادل دادگستر بوده است.

۴- تسخیر مناطق سه گانه غرب،مشرق و شمال:

علامه آزاد برای تطبیق گفته هایش با آیات قرآنی عملیات جنگی کوروش در مناطق مختلف و لشکر کشی های او بعد از غلبه اش بر پادشاهی ماد را مبنا قرار داده است.وی هجوم کوروش به کشور لیدی وفتح آنرا عملیات غرب خوانده است. علامه سپس می آورد که کوروش بدر خواست اهالی بابل برای نجات آنها از دست حکومت نبونید به آن شهر لشکر کشید و بابل را بدون جنگ تصرف نمود. سپس علامه هجوم کوروش به اقوام شورشی شرق در سر حدات رودخانه سند در پاکستان امروزی و افغانستان را لشکرکشی شرق خوانده است. آنگاه علامه از حمله سوم کوروش که به زعم او در منطقه قفقاز جنوبی صورت گرفته است خبر می دهد و می نویسد که در این منطقه بود که وی به درخواست اقوام آن منطقه سدی آهنین ساخت تا از نفوذ یأجوج و مأجوج جلوگیری کند. این پایان لشکرکشی های کوروش از دیدگاه علامه آزاد است و وی هیچ اشاره ای به لشکر کشی های کوروش به مناطق دیگر وکشته شدن کوروش همراه با دویست هزار تن از لشکریانش به دست ماساگتها(ماساژت ها)نمی کند.[2]

۵-یکتا پرست بودن کوروش:

---

[1] کوروش کبیر ذوالقرنین ص۲۱۳-۲۱۲

[2] عملیات جنگی کوروش درصفحات۲۱۲ تا ۲۲۲ کتاب علامه آزاد آمده است.

علامه آزاد درباره عقیده کوروش نوشته است:

آخرین و مهمترین چیزی که از اوصاف ذوالقرنین توجه ما را جلب می کند، اخلاص و پاکی عقیده او در ستایش خداوند یکتا و ایمان او به دنیای دیگر است. اکنون ببینیم که آیات صفحات کوروش با آنچه درباره ذوالقرنین آمده است توافق دارد یا خیر؟

جواب مثبت است. زیرا قرائن و شواهد همه دلیل بر این معنی است.اولین چیزی که در این خصوص با آن روبرو می شویم. عقیده قومی یهود است، کتب دینی یهود تصریح می کند که کوروش فرستاده منتظر خداوند و مسیح اوست که بر بسط عدل و داد و فراهم آوردن خشنودی خدای خود برگزیده شده است. مسلم است که یهود به کسی که بت پرست باشد معتقد نیستند و ناچار بایستی کوروش، یکتا پرست و مؤمن به خدا باشد که مورد اعتقاد یهود واقع شود.پوشیده نماند که به علت غرور ملی بی اندازه یهود اصولاً در برابر بیگانگان و اقوام غیر یهودی بیش از اندازه تعصب بخرج می دهند و هیچ چیزی برای آنان گرانتر از آن نیست که بیگانه ای را به بزر گواری و شرف معترف شوند. چنانکه همین تعصب آنها را در اوایل ظهور اسلام از گرویدن به حضرت محمد صلی الله وآله وسلم بازداشت بحدی که طبق آیه قرآن یهودیان همیشه به همدیگر می گفتند **﴿وَلَا تُؤْمِنُوا إِلَّا لِمَنْ تَبِعَ دِينَكُمْ﴾** (جز به کسی که از دین ما پیروی کند،ایمان نداشته باشید) (آل عمران_۷۳) .با این همه تعصبات ،این قوم در برابر فضائل کوروش که از هر حیث در برابرآنها بیگانه بود،سپهر انداختند و نه تنها به بزرگواری او اعتراف کردند بلکه از زبان پیغمبران خود او را میسح موعود شناختند ولقب دادند. این مطلب ما را بر آن می دارد که قبول کنیم در دین کوروش جوانب و قسمت هایی بوده است که یهود با همه تعصب ضد بیگانان،حاضر به این اعتراف شده اند.البته جای تعصب نیست که یهود در برابر کسی که آنان را از اسارت و بدبختی نجات داده است سر تعظیم فرود آورد و اختلاف دینی او را مهم نشمارند. ولی مساله ای که از آنان بعید است این کتاب نکته است که او را فرستاده ی

خدای خویش دانند و از اولیاء و اصفیاء شمارند.[1] علامه آزاد بعد از این بحث به کنکاشی در دین کوروش پرداخته است. وی بعد از مبحث بررسی مفصل دین زرتشت نتیجه گرفته است کوروش زرتشتی بوده است و دین زرتشت در زمان او دینی توحیدی بوده است. علامه آزاد به این مطلب نیز اشاره کرده است که دین زرتشت حاکم در سرزمین ماد دینی تحریف شده بوده است. اما دین زرتشتی هخامنشیان دینی توحیدی بوده است که بعد از حمله اسکندر مقدونی و سوزانده شدن اوستا تحریف شده است. علامه آزاد بعد از بررسی زمان زرتشت نتیجه می گیرد که زرتشت در قرن ششم قبل از میلاد می زیسته است و زمان او با کوروش چندان فاصله نداشته است. علامه آزاد برای

اثبات اقوال خود به کتیبه های داریوش اول استناد می کند. وی بویژه بر این دو گفته ی داریوش تاکید کرده است.

(خدای بزرگی است اهورامزدا که آن آسمان را آفریده و این زمین را آفریده بشر را آفریده و خوشی را به بشر داده و داریوش را شاه کرده و به سلطنت مملکتی رسانیده که بزرگ است و مردان و اسبان خوب دارد).

درکتیبه دیگری می گوید:

(داریوش شاه گوید، اهورامزدا مرا به فضل خود پادشاهی داد و توفیق او برای بنیان گذاردن صلح و آرامش در زمین مرا یاری کرد، ای اهورامزدا، مرا و خانواده مرا و همه سرزمینی را که به من سپردی در حمایت و حفظ خود قرار داده و دعای مرا استجابت کن).[2]

این خلاصه ای از مهمترین دلایل علامه آزاد در معرفی کوروش کبیر به عنوان ذوالقرنین می باشد که آورده شد. علی رغم اینکه در صفحات گذاشته در

---

[1] کوروش کبیر، ذوالقرنین ص ۲۴۸-۲۴۶

[2] همان ص ۲۶۳-۲۶۲

باره کوروش و عقاید و کارهایش بحث شده است و با استناد به آن مبحث باید گفت که به هیچ وجه کوروش نمی‌تواند ذوالقرنین قرآنی باشد. با این حال به رد یکایک دلایل علامه آزاد می پردازیم:

رد دلایل علامه آزاد:

قَرن در لغت دارای معناهای متعددی است در فرهنگ ها در باره این کلمه چنین آمده است:

جمع آن قرون و قران می باشد. قرن از نظر ترکیب اسم می باشد. معناهای مختلف آن:

۱-طناب بافته شده از پوست بالیف درخت، ۲-بسته مو یا پشم، ۳- کاکل زن (زلف جلوی سر بانوان)، ۴-قله کوه،بالای کوه، ۵-مردم یک دوره،مردم یک زمان،گویند که ماخوذ است از (اقتران) که گویا آن مقداری از زمان است که مردم یک دوره در سن و سال و احوالات زندگی نزدیک به همند و گویند(هُوَ علی قَرنی) او هم سن و سال من است، ۶-کوه کوچک، ۷- قلعه،دژ، ۸-بزرگ قوم، ۹-شاخک حشره، ۱۰- صد سال، قرن، سده، ۱۱-تیغه شمشیر، لبه کش، ۱۲- وقت، برهه ای از زمان، ۱۳-شاخ حیوان، ۱۴- پاشنه کش، ۱۵- گوشه جلوی سر، ۱۶- یک بارش باران، یک بار باریدن باران ، ۱۷- نسل در نسل، نسل در پی نسل، ۱۸- ذوالقرنین:

لقب اسکندر مقدونی است، زیرا شرق و غرب زمین را فتح کرد.

لقب منذر بن السماءِ از شاهان عرب است،زیرا در دو طرف پیشانی اش دو گیسوی بافته داشت.[1]

درمیان معانی مختلف بالا آنچه که مفسران بر آن اتفاق نظر دارند این است که صاحب دو قرن به کسی گفته می شود که شرق و غرب جهان را تخسیر کرده است.

کلمه لوقرانائیم که علامه آزاد روی آن بسیار تاکید کرده است و همین کلمه باعث شده است که وی کوروش را ذوالقرنین بشمار آورد به هیچ وجه نمی تواند علامت شاخص پادشاهی باشد که خداوند متعال وی را ستوده است زیرا علایمی مانند شاخدار بودن یا بالدار بودن از مشخصات شاهان بت پرست بوده که در رد دلیل دوم به آن پرداخته خواهد شد.

آنچه که در سفر دانیال آمده است نمی تواند معرف کسی مانند کوروش باشد زیرا در آن رویایی که دانیال دیده است قوچ صاحب دوشاخ از دست بز شاخدار شکست می خورد.

برای روشن شدن مطلب عین رویای دانیال وتعبیر آنرا از تورات نقل می کنیم:

باب ۸ (کتاب دانیال) ۱- در سال سوم سلطنت بلشصر خوابی دیگر دیدم. ۲- درخواب دیدم که در شهر سلطنتی شوش واقع در استان عیلام،در کنار رودخانه اولای ایستاده بودم. ۳- وقتی به اطراف نگاه می کردم، یک قوچ دیدم که دو شاخ بلند [2] داشت و کنار رودخانه ایستاده بود، سپس دیدم یکی از شاخها رشد کرد و از شاخ دیگر بلندتر شد. ۴- این قوچ بسوی مغرب ، شمال و جنوب

---

[1] المنجد عربی بفارسی ترجمه محمد بندر ریگی ج۲ ص۱۴۳۴،فرهنگ معاصرعربی فارسی تالیف عبدالنبی قیم ص ۸۱۹ ،فرهنگ لغات قرآن ص ۴۱۰-۴۰۹

[2] دو شاخ بلندطبق نوشته علامه آزاد در زبان عبری به معنی لوقرانائیم می باشد

شاخ می زد و هیچ جانداری نمی توانست با او مقابله کند یا از چنگش جان سالم بدر برد. او هر طوری می خواست عمل می کرد و بزرگ می شد. ۵- در حالیکه در باره آنچه دیده بودم فکر نمی کردم،ناگهان یک بز نر از غرب ظاهر شد. او انقد سریع می دوید که موقع دویدن پاهایش به زمین نمی رسید. این بز که یک شاخ بلند در وسط چشمانش داشت. ۶- با تمام قدرت به طرف آن دو قوچ دو شاخ دوید. ۷- سپس با غضب بر قوچ حمله برد و دو شاخش را شکست و او را که یارای برابری نداشت به زمین کوبید و پایمال کرد، و کسی نبود او را از دستش نجات دهد. ۸- بز نر بسیار بزرگ شد ، ولی در حالی که در اوج قدرت بود ناگهان شاخش شکست و بجای آن چهار شاخ بلند در چهار جهت مختلف در آمد. ۹- از یکی از این شاخ ها، شاخ کوچکی در آمد و طولی نکشید که رو به جنوب و مشرق و به طرف سرزمین زیبای اسرائیل رشد کرد و ۱۰- انقدر قوی شد که بر ضد قوای آسمانی بر خواست و بعضی از ستارگان را به زمین ریخت و پایمال کرد ۱۱- او حتی بر ضد فرمانده قوای آسمانی،قیام کرده، مانع تقدیم قربانی ها روزانه به او شد و خانه مقدس او را ویران ساخت. ۱۲- بخاطر گناه قوم به او اجازه داده شد و قوی شود و مانع تقدیم قربانی های روزانه گردد. آن شاخ هر چه خواست انجام داد و حقیقت و عدالت را پایمال کرد. ۱۳- سپس شنیدم که دو فرشته مقدس با هم گفتگو می کردند. یکی از آنها از دیگری پرسید: تا چه مدت قربانی های روزانه تقدیم نخواهد شد؟ تا به کی به شرارت باعث نابودی خواهد شد؟ تا به کی قوای آسمانی و خانه خدا پایمال خواهد شد؟۱۴- شنیدم که فرشته دیگری جواب داد: هزار و صد و پنجاه روز طول خواهد کشید و در این مدت قربانی های روزانه صبح و عصر تقدیم نخواهد شد. سپس خانه خدا دوباره احیا خواهد گردید.

تفسیر خواب دانیال:

۱۵- وقتی سعی کردم معنی این خواب را بفهمم ناگهان وجودی شبیه انسان برابر من ایستاد. ۱۶- و صدایی از آنسوی رودخانه اولای شنیدم که گفت:(ای جبرائیل، معنی این خواب را به دانیال بگو). ۱۷- پس جبرائیل بطرف من آمد و

من وحشت کردم و روبه زمین افتادم،او به من گفت :(ای انسان خاکی بدان که آنچه دیدی مربوط به زمان آخر است). ۱۸- در حالیکه او سخن می گفت من بیهوش بر زمین افتادم.ولی او مراگرفت و بلند کرد. ۱۹- و گفت: آمده ام تا بگویم در روزهای سخت آینده چه پیش خواهد آمد. آنچه دیدی مربوط به زمان تعیین شده آخرت است. ۲۰- آن قوچ دو شاخ را دیدی، پادشاهی ماد و پارس است. ۲۱- آن بز نر پادشاهی یونان است و شاخ بلندی که در وسط دو چشمش بود، اولین پادشاه آن مملکت می باشد. ۲۲- آن شاخی که دیدی شکست و چهار شاخ دیگر بجایش در آمد، به این مفهوم است که امپراطوری یونان چهار قسمت خواهد شد و هر قسمت پادشاهی خواهد داشت، ولی هیچ کدام به اندازه پادشاه اول بزرگ نخواهد بود. ۲۳- در پایان سلطنت آنها وقتی شرارت آنها از حد بگذرد، پادشاه دیگری به قدرت خواهد رسید که بسیار ظالم و مکار خواهد بود.[1]

۲۴-او قدرت زیادی کسب خواهد کرد، ولی نه با توانایی خودش، او عامل تباهی وخرابی خواهد بود و هر طور بخواهد عمل خواهد کرد و دست به کشتار قدرتمندان و قوم مقدس خدا خواهد زد.

۲۵-با مهارت، نقشه های حیله گرانه خود را عملی خواهد کرد

و با یک حمله غافلگیر کننده عده زیادی را از بین خواهد برد.آنقدر مغرور خواهد شد که بر ضد(سرور سروران) خواهد بر خواست.ولی سرانجام نابود خواهد گردید اما نه با قدرت بشری. ۲۶- خوابی را نیز که درباره قربانی های روزانه صبح و عصر دیدی به وقوع خواهد پیوست.ولی تو این خواب را مخفی نگه دار، زیرا در آینده بسیار دور واقع خواهد شد. ۲۷- آنگاه من چندروزی ضعیف و بیمار شدم.سپس برخاستم و طبق معمول به کارهایی که پادشاه به من

[1] احتمالاً اشاره به دجال است که در آخرین زمان ظهور خواهد کرد.(مفسرعهد عتیق)

سپرده بود، مشغول شدم.ولی رویایی که دیده بودم فکر مرا مشغول کرده بود، زیرا درک آن مشکل بود.[1]

باتوجه به خواب و تفسیر آن باید گفت:

۱-قوچ صاحب دوشاخ نشانه مملکت پارس و ماد می‌باشد نه نشانه شخص پادشاه خاصی (آیه ۲۰)، پس حمل آن بر کوروش خطاست.

۲- صاحب تعبیر خواب به دانیال می‌گوید:(بدان آنچه دیدی مربوط به زمان آخرت است) (آیه-۱۹)

۳- با توجه به قسمت های مختلف رویا و تعبیر آن باید گفت که قسمت های مختلف خواب ضد و نقیض می‌باشد. پادشاهی که طبق آیه۲۳ ظهور خواهد کرد و با قدرت ما فوق بشری نابود خواهد شد(آیه -۲۵) کسی جز دجال نمی تواند باشد

٤-اگر وقایع را همان طوری که معبر گفته است یعنی بز شاخ دار را اسکندر مقدونی بدانیم و تجزیه شدن امپراطوری اسکندر به چهار حکومت کوچک را بپذیریم پس کسی بعد از این وقایع طبق آیه ۹ تا ۱۲ ظهور خواهد کرد آخرین امپراطور روم نخواهد بود که در بین سال های ۱۳۲ تا ۱۳۵ م یهودیان را قتل عام کرد و مهاجرنشین رومی آلیا کاپیتولینا را بنیان نهاد. و معبد ژوپیتر (بت بزرگ روم) را در پرستشگاه یهود قرار داد و بازماندگان یهود فقط اجازه داشتند که سالی یک بار از بیت المقدس دیدن کنند و هیچ یهودی حق اقامت در آن شهر را نداشت.[2]

---

[1] عهد عتیق کتاب دانیال باب ۸ آیات ۱-۲۷

[2] تاریخ روم آلبر مالله ج ۲ ص ۲٦۳، کار نامه غرب مؤلف ص ۸۲- ۸۱ امپراطوری متحد روم در اواخر قرن چهارم میلادی (۳۹۵م) در امپراطوری روم شرقی و روم غربی تجزیه شد روم غربی در سال ٤۷٦ م سقوط کرد ولی روم شرقی تا سال ۱٤٥۳م دوام آورد

۵-با توجه به مطالب بالا باید گفت کتاب دانیال بعد از قرن دوم میلادی نوشته شده است و مؤلف آن سعی کرده است یهودیان که در نتیجه سرکوبی روم آواره گشته بودند را امیدوار سازد که روزی به فلسطین باز خواهند گشت

٦-قوج صاحب دو شاخ یعنی امپراطوری متحد پارس و ماد در جهات مغرب، شمال و جنوب رویه گسترش می رود و خبری از پیشروی آن در جهت مشرق وجود ندارد (آیه -٤) بنابراین قوچ صاحب دو شاخ یعنی امپراطوری هخامنشی دارای دو شاخ یکی به نام پارس و دیگری به نام ماد بود

رد دلیل دوم :مجسمه بالدار کوروش

علامه آزاد با دیدن مجسمه در کتاب خود آورده است دارای متنی با خط میخی بالای سر

صاحب مجسمه می باشد که معنی آن این است

" من کوروش، پادشاه، یک هخامنش "

این مجسمه که هم اکنون در پاسارگاد وجود دارد بدون متن مزبور می باشد معلوم نیست که آیا اصلا مجسمه متنی در معرفی تصویر داشته است یا نه. پرفسور پی یربریان در باره این مجسمه نوشته است

ملک بالدار مشهور مردی ریشو را نشان می دهد که جامه‌ای، ایلامی، به تن دارد و تاج پرهیبت و پیچیده ای از نوع برسر، و چهار بال بر اطراف بدن دارد

بر روی سنگ در سابق نوشته ای بوده است که به اصل و منشأ (ملک بالدار) باز می گشته و متن ساده ای به این شرح داشته است :

من کوروش پادشاه، یک هخامنش "

پیرامون معنای دقیقه این نقش که پدیده ای نامانوس و غیر عادی و از بسیاری جهات اسرار آمیز به نظر می رسید فرضیات و گمان زنی های بسیار شده است در آن، هم نشانه هایی از تأثیر و نفوذ مصری (تاج)، و هم نفوذ آسوری (ملک بالدار) و هم فنیقی دیده‌اند. اما آیا این نقش، چنانکه غالباً تصور شده است خود کوروش را نشان می دهد؟

هیچ گونه اطمینانی در این خصوص وجود ندارد گاه نیز این نقش برجسته را بندی از نوشته های می کنند که برای پدر داریوش، هیستاسپ نقل شده است به این مضمون : "من ارشد پسران تو را با دوبال (به خواب دیدم که یکی از بالها بر سراسر آسیا گسترده شده بود و دیگری بر سراسر اروپا سایه افکنده بود پیشتر می توان بر این گمان بود که این نقش اشاره و کنایه ای است به قدرت پارس بر مناطق و سرزمین های که این از جهت فرهنگی متنوع و متفاوتد. اصالت این نقش بالاخص از جهت آمیختگی و هماهنگی تنوع فرهنگی آن بر انگیزاننده مسائلی است که تا زمانی که تصویر مشابه دیگر بدست نیاید در خطر لاینحل مانده‌اند تنها نمایش)شاهانه) فارسی قبل از داریوش اول (مهر) است که در دوران

ذوالقرنین, [۱۶/۰۴/۱۷ ۱۱:۱۵]

[@gmail.com۳٦۳٦Forwarded from abss]

صفحه ۱۰٤

بررسی تاریخی جغرافیایی داستان ذوالقرنین

داریوش اول در پرسپولیس نیز از آن استفاده می شده است لیکن آشکارا به دوران خیلی پیش تر تعلق دارد

براین مهر کلمات (کوراش انشان پسر تس پس) نقش است و تس پس شخصیتی است که معمولا بعد از کوروش اول پدر بزرگ کوروش کبیر را به عنوان پادشاه نداشته است، مهر کوروش مرد سوار بر اسبی را نشان می دهد

که بر زمین غلتیده اند

می پرد و تعقیب یک

پیاده نظام می رود.[1]

در جهان باستان و

قرنها بعد از آن شاهان و

حکام کشورها را منصوب

خدایان می دانستند و

تصویر 3b

مُهر کورش در انزان (PFS ۹۳)

زمین هستند آنها برای این

که در آن زمان جنبه‌ای مذهبی داشت استفاده می کردند. در تمامی مناطق جهان باستان آثار فراوانی از تمثالهایی که حاکمان ملل مختلف برای خود درست کرده بودند بدست آمده است. صدها مجسمه که بر الاهی بودن حکومت شاهان و امپراتوران مختلف دلالت می کند در موزه های جهان بخصوص موزه لندن وجود دارد. همه پادشاهان ایران تاجی بر سر می نهاده اند که دو شاخک در دو طرف آن وجود داشت و مشهور به تاج کیانی بود. تاج شاهان ایرانی در دوران قاجار نیز تاج کیانی بود حتی تاجی که رضا شاه پهلوی بر سر گذاشت نیز تاج کیانی بود.

[1] تاریخ امپراطوری هخامنشیان ج اول ص ۲۲۵ - ۲۲٤

رد دلیل سوم: عملیات سه گانه

هیچ شباهتی بین عملیات سه گانه کوروش کبیر عملیات نظامی ذوالقرنین از نظر جغرافیای طبیعی و سیاسی و انسانی وجود ندارد.

از نظر جغرافیای طبیعی ذوالقرنین تا آخرین آبادی در جهت غرب پیش می رود سپس وی در جهت شرق به راه می افتد و تا اولین آبادی در شرقی ترین نقطه زمین به حرکت خود ادامه می - دهد آنگاه از مشرق زمین راهی می شود تا به نقطه ای کاملا کوهستانی می رسد که اکثر مفسرین آنرا حرکت در جهت شمال دانسته اند. اما کوروش از خاورمیانه خارج نمی شود. وی بعد از غلبه بر ماد بسوی فتح کشور لیدی در آناطولی ترکیه پیش می رود و بعد از فتح آنجا به دنبال شورش قبایل مناطق شرقی در نواحی بلوچستان بررسی تاریخی جغرافیایی داستان ذوالقرنین علیه السلام پاکستان امروزی به آن حدود لشکر کشی می کند و بعد از آنجا به طرف شهر بلخ (مزارشریف امروزی در کشور افغانستان)می‌رود و سپس به طرف بابل رفته و بعد از فتح بابل برای جنگ با امپراتوری ماساژت ها به شمال شرق ایران لشکر کشی می کند .

از نظر جغرافیای سیاسی و نظامی بعد از قدرتمند شدن کوروش و دست اندازی او بر مناطق تحت سیطره حکومت ماد و خیانت هارپاک وزیر آستیاگ حاکم ماد، آستیاگ به سوی سرزمین پارس لشکر کشی می کند وی در سه جنگ کوروش را شکست می دهد. اما در آخرین جنگ که در پاسارگاد روی می دهد شکست می خورد. به هگمتانه متواری شده در آنجا به مقاومت می پردازد. کوروش بعد از سه سال محاصره موفق می شود هگمتانه را تصرف کند و حاکم کشور ماد شود. بدنبال فتح ماد بدست کوروش، کرزوس حاکم کشور لیدی برای مقابله با کوروش و تسخیر کشور ماد راهی جنگ با کوروش می شود. ولی بلاخره او نیز از کوروش شکست می خورد.

کشور لیدی به تصرف کوروش در می آید بعد از این تصرفات کوروش بمدت ده سال با اقوام شورشی شرق به نبرد می پردازد و بعد از تسخیر می کند.

بعد از آن کوروش در بین سالهای ۵۲۹-۵۳۰ قبل از میلاد به امپراطوری قدرتمند ماساژتها حمله ور می شود. حاکم ماساژت ها که ملکه ای بنام تومی ریس بود بدنبال اسارت فرزندش بدست کوروش، نامه‌ای برای کوروش می نویسد و از او می خواهد که فرزندش را آزاد کرده و به تصرفاتی که کرده است قناعت کند اما کوروش به نامه وی بی اعتنایی می کند و به جنگ می پردازد در نتیجه جنگ مهیبی روی می دهد و کوروش به همراه دویست هزار تن از سپاهیانش کشته می شود. بدستور ملکه تومی ریس جسد کوروش را در میدان جنگ پیدا کرده سر او را از تنش جدا می کنند آنگاه تومی ریس سر کوروش را در مشکی پر از خون فرو کرده می گوید:(ای پادشاه با اینکه من زنده ام و سلاح بدست بر تو پیروز شده ام، اما تو خدعه و تیرنگ بر فرزند من دست یافتی در حقیقت مرا نابود کردی، اکنون ترا از خون خواری سیر می کنم.)[1]

اما ذوالقرنین بدون اینکه کسی به او حمله ور شود دست به عملیات نظامی در سه گوشه جهان می زند و در مناطق غرب و شرق در منطقه شمال نیز بدون جنگ و درگیری به در خواست قوم آن منطقه برای آنها سد آهنین معروف خود را می سازد این آخرین سفر جنگی اوست در حالیکه کوروش در آخرین سفر جنگی اش هلاکت می رسد.

اما از دیدگاه جغرافیای انسانی بین مناطقی که ذوالقرنین بدانجا لشگر کشیده با مناطقی که کوروش به آن نواحی لشکر کشیده است تفاوت بسیاری وجود دارد. ذوالقرنین بدون استثنا از نظر مدنیت و تمدن در جایگاهی بسیاری پیشرفته تر از مناطق تصرفی خود قرار داشت درحالیکه کوروش از نظر تمدن در جایگاهی به مراتب پایین تر از مناطق تصرفی خود قرار داشت قرآن مجید از سه قومی که ذوالقرنین به سوی آنها لشکر کشی می کند دو قوم شرقی و شمالی

---

[1] این روایت هردوت می باشد در میان مورخین یونانی تنها گزنفون نوشته است که کوروش به مرگ طبیعی در گذشته است بقیه اتفاق نظر دارند که کوروش در این جنگ گشته شده است و این درست است

را در حالت زندگی ابتدایی به تصویر کشیده است، قوم مغرب زمین نیز قومی چندان متمدن نبود است اما مادها، بابلی ها و ساکاها (ماساژتها)بمراتب پیشرفته تر از پارسها بودند. کوروش و فرماندهانش در مراسم تاجگذاری او از لباسهای پیشرفته مادی استفاده می کنند. این مطلبی است که همه مورخین به آن اذعان دارند. در برتری بابل از نظر تمدن بر پارس جای هیچ شکی نیست. کشور لیدی هم که رقیب امپراطوری قدرتمند ماد بود. بر پارس برتری داشت و اگر همکاری جنگجویان مادی نبود کوروش هیچ گاه نمی توانست لیدیها را شکست دهد. بلاخره باید به این واقعیت اشاره کرد که منطقه شمال افغانستان (آسیای مرکزی تماماً یک سر زمین است که لااقل از هزاره سوم قبل از میلاد با مراکز بزرگ بین النهرین در رقابت بوده است از طرفی، مبادلات پر بار تجاری میان آسیای مرکزی و بین النهرین از دیر زمان برقرار بوده است. غنای گشاورزی واحدهای بزرگ باختر و پیش از هخامنشی از طریق کارهای عظیمی که در این سرزمین به اجرا گذاشته شده بود و کشفیات حفاری وجود آنها را در حوضه جیحون علیا (آمودریا)ثابت کرده است، بدیهی ساخته است این سرزمین در عین حال یک قدرت نظامی بزرگ بوده است که توانسته است ارتش های سواره نظام نامداری بسیج کند.[1] و بلاخره درحالیکه مأموریت ذوالقرنین نابود کردن بت پرستی و برانداختن بت خانه ها بود کوروش نه تنها به بت ها احترام می گذاشت بلکه بت خانه های زیادی نیز ساخت ،در استوانه کوروش این چنین آمده است:

بند ۳۱- "اشنونه" "زمان"، "مه ترتو"، " در"تا سرزمین "گوتیوم " "شهرهای آن سوی دجله که پرستشگاه هایشان از زمانهای قدیم ساخته شده بود.

[1] تاریخ امپراطوری هخامنشی ج۱ص۱۱۹،در مورد جنگ های کوروش به کتابهای کوروش کبیر آزاد، تاریخ امپراطوری هخامنشی و ایران باستان و یسهوفر مراجعه شود.

بند ۳۲- خدایانی که در آنها زندگی می کردند. من آنها را به جایگاهشان باز گردانیدم و پرستشگاه های بزرگ برای ابدیت ساختم. من همه مردمان را گرد آوردم و آنها را وطن شان باز گردانیدم

بند ۳۳- همچنین خدایان "سومر "و "اکد " که نبونید آنها را به رغم خشم خدای خدایان (مردوک)به بابل آورده بود فرمان دادم که برای خشنودی مردوک خدای بزرگ.

بند ۳٤- در جایشان، در منزلگاهی که شادی در آن هست بر پای دارند بشود که همه خدایانی که من به شهر هایشان باز گردانیدم.

بند۳۵- روزانه در پیشگاه "بغل" و "نبو "درازای زندگی مرا خواستار باشند، بشود که سخنان برکت آمیز برایم بیابند، بشود که آنان به مردوک سرور من بگویند :کوروش شاه، ستایشگر تو و کبوجیه پسرش. [۱]

رد دلیل چهارم

عدالت کوروش :

پروفسور پی یربریان نوشته است

خواندن متون یهودایی، این احساس را برمی انگیزد که گویاعنایات و امتیازهایی که به وسیله کوروش در این مورد خاص به ظهور رسیده است از چارچوب معمول روابط یک پادشاه شرق نزدیکی و یک جامعه قومی مذهبی فراتر رفته است در نمایشی که از کوروش داده شده است و کوروش بابلی شده استوانه نیز نزدیک است کوشش قابل ملاحظه ای به کار رفته است تا از جهانگشای هخامنشی، تصویر پادشاه صلح دوست و مدارا طلبی بسازد که از

[۱] ایرانویچ ص۸٦-۸۵

روش های (وحشیانه و بی رحمانه) آسو بابلی بریده است. و مگر این همان کوروش نیست که در زمان ما نیز او را بنیان گذار (حقوق بشر)می دانند؟ و البته در این مقوله، مگر تا آنجا به پیش نرفته اند که از راه و روش کوروش، به منزله رفتار و کردار یک پیرو راستین دیانت (زرتشتی)یاد کنند که درست به دلیل اینکه از بت و بت پرستی رویگردان بوده است بالاخص به دیانت یهودایی - إسرائیل نزدیک شده است؟ و مگر نمی توان از همین جا نتیجه گرفت که روابط هخامنشی -یهودایی را می توان در محدوده وسیع تر اصلاح دین پر آشوب (چند خدایی) به ثبت رسانده؟ [1]

حقیقت آن است که مسئله، نه برای کوروش و نه برای راهبران یهودایی در این اصطلاحات محدود نمی شود. از آنجا که در جامعه های شرق میانه ای عهد قدیم مذهب و سیاست کاملا به یکدیگر قرایت و نزدیکی داشته اند بنابراین منطقی است که منابع یهودایی، تاریخ را از دیدگاه بیان مذهبی آن نمایش دهند، لیکن هر تصمیم (مذهبی) نیز به نوبت خود، الزامات و هدفهای سیاسی در بر دارد. ازآنجا که در این عصر هر شهر یا هر قوم برای خود خدایانی داشته اند که آن شهر وقوم رادر پوشش محافظت خود می گرفته اند، بنابراین طبیعی است که آن شهر یا قوم نسبت به خدایان تکلیف پرستش داشته باشند وبرای آنها معابد و محراب ها بر پا دارند که این مکان ها هم محل اجرای آداب و مراسم کیش ومظهر ونماد یک هویت مستقل با خودمختار سیاسی باشند بنابراین قابل درک است که یک پادشاه و سردار فاتح پس از گشودن شهر ،خدایان شهر (یعنی اصنام و تندیس های کیش واشیاء متبرکه محراب) رانیز هم زمان باخانواده سلطنتی ونخبگان وسرآمدان سیاسی ونظامی سرزمین مغلوب با خود ببرد وبه این ترتیب امکان هرنوع یاری و کمک را در وقت یک شورش احتمالی علیه اقتدار و تسلط خود از ملت مغلوب سلب کند. این همان کاری است که بنوکدنصر (بخت النصر)دقیقاً بعداز فتح بیت المقدس کرده است.عکس مطلب

[1] این دیدگاه پرفسور پی بریریان به دیدگاه دکتر ناصر پورپیرار نزدیک است.

نیز همین مصداق را دارد، به این معنا که تجدید استقرار سیاسی ومذهبی یک شهر یا جامعه ملازم و همراه بوده است با باز گرداندن تندیس های خدایان که به وسیله فاتح پیشین به پایتخت او تبعید شده بوده اند و اینک باید به محل اصلی خود باز گردانده شود ، واین هم درست همان کاری است که کوروش در بابل کرده است. بنابراین ویژگی (استثنایی) تدابیری که به وسیله کوروش به نفع بیت المقدس اتخاذ شده است فقط ناشی از دیدگاه به شدت (یهودامرکزی) منابعی است که دردسترس ماقرار دارند، واگر واقعه را در مفهوم و محیط ایدولوژیکی وسیاسی شرقی میانه آن عصر قرار دهیم همان چیزی خواهد شد که اصل و حقیقت بوده است؛ یعنی مبحث و فصلی بدون تردید بسیار مهم برای یهودیان به معنای اخص، لیکن فصل و مبحثی معمول قتدار و استیلای آسوری و بابلی مقوله ای آشنا بوده است.[1] این موضوع رانیز نمی توان رد کرد که ممکن است ایالت یهودا(باز گرداندن یهودیان به فلسطین) در دوران کمبوجیه ایجاد شده باشد، زیرا روشن به نظر می رسد که والی این محل دستورهای خود را از ساتراپ (استان) بابل از طریق والی زیر دست او در ماوراء فرات دریافت می داشته است.[2] که از نواحی تحت امر کمبوجیه بوده است. علت این که کوروش در منابع یونانی نیز ستوده شده است این است که وی حکومت لیدی راکه دشمن سرسخت یونانی ها بود منقرض ساخت. بنابراین تعریف مورخین یونانی از کوروش کبیر نه به خاطر آن است که وی در اصطلاح عادل بوده است بلکه بدان خاطر است که حکومت کرزوس بر لیدی را که از دشمنان یونانی ها بود و در صدد بود که استیلای خود را بر یونانیان آسیای صغیر مستقر دارد ساقط کرد.[3]

گزنفون که دوست دار تمام عیار کوروش کبیر می باشد و وی را جهانگیری کامیاب و عدالت گستر می خواند. به کوروش کشور گشایی های

---

[1] تاریخ امپراطوری هخامنشی ج ۱ص۱۳۷_۱۳۶

[2] همان. ص ۱۳۹

[3] همان. ص ۱۳۸

متعددی رادر منطقه نسبت داده است. وحتی فتح قبرس ومصر رانیز به او نسبت داده است. همچنین گزنفون از کوروش جوان (سوم) نیز بسیار تمجید کرده است. زیرا کوروش جوان در صدد آن بود تا با بهر گیری از نیروی ده هزار نفری که یونانی ها برای او فرستاده بودند حکومت هخامنشی رابدست آورد او بدین طریق حکومت هخامنشی رادر واقع دست نشانده ی یونان می کرد. یکی از دلایل دیگر که باعث شده است تاعلامه آزاد کوروش رافردی دادگستر بداند رفتار وی با کرزوس حاکم لیدی بوده است که آزاد آنرا نقل کرده است. حقیقت این است که مدارا و مهربانی کوروش نسبت به کرزوس مبانی تاریخی ندارد. نه تنها گواهی هایی باستانی وجود دارد که گزارش می دهند هنگامی که کوروش سارد پایتخت کشورلیدی رافتح کرد، کرزوس مرده بوده است بلکه روایت طرفدار کوروش نیز متعلق به مراحل بعدی تدارک سنت کرزوسی اند.[1]

شورش های متعدد از طرف کشور های فتح شده توسط کوروش درزمان او و بعد از وی دلیل بر بی عدالتی کورش در

ذوالقرنین, [۱۶/۰۴/۱۷ ۱۱:۱۸]

[Forwarded from faranak h]

صفحه ۱۱۵

مواجهه با مردمان کشور های مزبور می باشد. مردمان آسیای مرکزی (افغانستان و ترکمنستان امروزی) بلافاصله بعد از یورش کوروش به کشور

---

[1] ایران باستان ص ۷۰

لیدی سربه شورش برداشتند. کوروش ناچاراً بعداز فتح لیدی، بلافاصله عازم سرکوب شورش اقوام مزبور شد.

کوروش چندین سال یعنی از سال ۵۴۶تا۵۴۰ق م باشورشیان آسیای مرکزی جنگید تا توانست موقتاً تسلط خود را بر آن اقوام بار دیگر برقرارسازد. همزمان بار درگیر شدن کوروش درآسیای مرکزی لیدی برضد حکومت هخامنشی دست به قیام زدند کوروش برای سرکوب لیدی ها، مازاس را در رأس لشگری به لیدیه گسیل کرد. مازاس شهرهای پرین، ماگنسیا رابه خاک وخون کشید. اهالی پرین یا نخبگان شهر به اسارت در آمدند یا تبعید شدند وشهر و اطراف ماگسیا به دست تاراج سپرده شد. پس از مرگ مازارس، فرماندهی عالی نظامی به هارپاک وزیر خیانت پیشه آستیاگ سپرده شد و وی شهر های آسیای صغیر مانند کاریا، فوکائه، تئوس، کلازومنا، لویدوس، کولفون، افسوس، میوس و ارتریا رابه زور تحت حکومت هخامنشی درآورد. شورش لیدی به فرماندهی پکتی پس(پاکتیاس) درزمانیکه کوروش سرگرم کارهای یونانیان بود شروع شدو پس از شکست پکتی پس نیز ادامه یافت که سرانجام هارپاک آنرا خاموش کرد.پاکتیاس از فرماندهان عالی رتبه کرزوس بود که کوروش پیوسته بود.[۱]

دلیل دیگر برعدم دادگستری کوروش و دیگر شاهان هخامنشی حرمسراهای پادشاهی می باشد.در این حرمسراها که سالانه صدها دختر و پسر جوان ازمیان اقوام مختلف تحت سیطره ی هخامنشیان بلاجبار بدانجا فرستاده می شدند، پسران را اخته کرده سپس از آنها به عنوان نگهبانان و کارکنان حرمسرا استفاده میکردند. دخترها نیز صیغه شاه می شدند ودر مجالس عیش و نوش شاه به خدمتگذاری می پرداختند. دلالانی نیز وجود داشتند که در سراسر خاورمیانه به خریدن دختران و پسران خوش قیافه می پرداختند و آنها را برای فروش به

[۱] همان ص ۷۱_۷۰تاریخ امپراطور هخامنشی ج ۱ص ۱۱۴-۱۱۶-۱۱۸

حرمسراهای شاهی و فرماندهان و استانداران به پایتخت و مراکز استانی امپراطوری می برند.[1]

رد دلیل پنجم:کوروش یکتاپرست

هرچند در صفحات گذشته این نکته کاملاً روشن شده است که کوروش یکتاپرست نبوده است با این حال نیاز به بررسی بیشتری دراین زمینه پرداخته می شود، واقعیت این است که اهورا مزدا نامی اوستایی نیست بلکه نام خدای بزرگ اقوام آسیای مرکزی بوده است ، که زردشتی ها آن را به عاریت از آن اقوام گفته اند. سازمان یونسکو که از مؤسسات علمی و فرهنگی سازمان ملل متحد می باشد، کتابی در تاریخ تمدن های آسیای مرکزی منتشر ساخته است که درباره اهورا مزدا درآن کتاب این چنین آمده است؛

اورمایسد **urmaysde** (خورشید) سکایی(سکایی) که سابقه آن بر می گردد به اهورا مزدای ایران باستان ،را نباید به عنوان دلیلی بر وجود اعتقادات زردشتی در میان قابل ساکایی بحساب آورد. بر عکس این مطالب ثابت می کند که نام اهورا مزدا یک نام قبل از زردشتی است. واین موضوع با وجود نام اسارامازاس در منابعآشوری، که منعکس شکل آغاز ایرانی آسورا مزداس **Asura Mazdas** است. تأیید شده است. مدارک سکایی و آشوری این عقیده که آسورا مزداس یک ایزد پیش از زردشتی قبایل ایرانی با ویژگیهای خورشیدی بوده است را تأیید می کند. همین اسورا مزداس تحول پیدا کرد و بصورت اهورامزدا در آمد که تبدیل به اورمایسد (خورشید) در سکایی شد. در نتیجه کوچکترین شکی وجود ندارد که کوشانها[2] قبل از آشناییشان با آیین زردشتی اهورامزدا را به عنوان خدای بهشت با ویژگی های مشخص خورشید پرستش می کردند. بر اساس شواهد زبان شناسی معلوم شده است که علاوه بر اهورا مزدا

---

[1] تاریخ امپراطوری هخامنشی ج ۱ ص ۵۷۷، ۵۷۹، ۵۸۸، ۵۸۹

[2] کوشان نام امپراطوری است که ساکاها در آسیای مرکزی تأسیس کرده بودند.

پرستش ایزدان پیش از زرتشتی مانند میترا، آریامان، وایو، اش،یاما، وِرتراگنا، سینتا آرمائتیش و نیایش هاما نیز متداول بوده است.[1]

بنابراین اهورامزدا بیانگر وجود دین زردشتی در دوران هخامنشی نیست، علامه آزاد در دورانی می زیست که حکومت پهلوی بر ایران حاکم بود و تبلیغات وسیعی از طرف محافل غربی و داخلی در جریان بود تا دین زردشت را دینی توحیدی جلوه دهند وبدین ترتیب زمینه را برای ضربه زدن به اسلام آماده کنند.

ادعای اینکه دین زردشتی تحریف شده است واقعیت ندارد. زردشتی ها برای سرپوش گذاشتن بر خرافات رایج در کتب خود این ادعا را درست کرده اند، زردشتی دینی ثنویتی است که در آن اهرامزدا خالق خوبی هایی از قبیل نور، بهار و آبها است در حالیکه اهریمن خالق بدیهایی از سرما، یخبندان، حشرات و زمستان میباشد.در دین زردشتی اهریمن یک خالق است نه شیطان.[2]

قدیمی ترین نسخه خطی اوستا مربوط به قرن سیزدهم میلادی می باشد که در موزه کپنهاک پایتخت دانمارک نگهداری می شود. نسخه دیگری نیز وجود دارد که مربوط به قرن دهم هجری قمری است ودر موزه ملی ایران نگهداری می شود.

رفتار مسلمانان با مجوسیان ایران دلیل بر اهل کتاب بودن آنها همانند یهود و نصاری نیست. مسلمانان با پیروان همه مذاهب از جمله بودائیان و هندوها همان رفتاری راکردند که با اهل کتاب داشتند.

---

[1] تاریخ تمدن آسیای مرکزی بخش دوم ج دوم ص ۱۰۷_۱۰۶

[2] تاریخ جامع ادیان ص ۴۷۱_ برای اطلاعات بیشتر به دو کتاب وندیداوستا و دینکرد از انتشارات دنیای کتاب و معین مراجعه گردد.

از آنجا که بحث در زمینه دین زردشتی بسیار مفصل می باشد لذا به همین مقدار بسنده می گردد.

شواهد باستان شناشی و تاریخی فراوانی وجود دارد که حاکی است هخامنشیان نه تنها یگانه پرست نبودند بلکه به خدایان متعددی اعتقاد داشتند. در زیر به بعضی از این گواهی ها اشاره می شود:

در کتیبه پرسپولیس(**Dpd**) به نقل از داریوش اول آمده است؛

«اهورامزدا با تمام خدایان، مرایاری دهند، وباز هم که اهورامزدا آن سرزمین را از سپاه خصم و از خوشکسالی و دروغ در امان دارد. که بر این مملکت نه سپاه دشمن، نه خشکسالی، نه دروغ فرود آید. من در دعای خود از اهورا مزدا با تمام خدایان، احسان تقاضا می کنم، باشد که اهورامزدا و تمام خدایان این احسان را به من ارزانی دارند.»[1]

گزنفون بحث درازی درباره خدایان و قربانیهایی که کوروش به درگاه آنان می برد دارد و تصریح می کند که آخرین دوران اقامت شاه درسرزمین پارس ،هفتمین بار بود، شکی نیست که شاهان بزرگ به صورت ادواری در پارس اقامت می کرده اند و هر دوران اقامت آنها با اعیاد مذهبی مشخص می شد.[2]

تنوع کیش های هخامنشی در برخی از لوحه های پرسپولیس (**E**و**KI**)معلوم ومشخص شده اند. درمراسم قربانی هایی که نثاربستها می شد علاوه بر اهورامزدا، اشارات هایی نیز به زروان (زمان)،ویسنه بَغال(مجموعه ای از خدایان که به صورت دست جمعی مورد ستایش بوده اند)، میزدوشی(ربالنوع مربوط به باروری و قدرت)، نَری سَنگا(مرتبط با کیش

---

[1] تاریخ امپراطوری هخامنشی ج اول ص ۵۱۷

[2] تاریخ امپراطوری هخامنشی ج اول ص ۵۱۸

آتش)،بَـــرتَ کامیَـــه (یـــک بـــت شـــناخته نشـــده)،هَواریرَ(مَلَـــک خورشـــید طالع)،اَرتک(ناشناخته در فهرست پارسی)،شده است.[1]

کیش آتش

ایـن مطالـب معلـوم اسـت کـه آتـش یکـی از عنصـرهای طبیعـت بـوده اسـت کـه هخامنشـیان آن را سـتایش مـی کـرده انـد.آب وآتـش حتـی بزرگتـرین عناصـر مـورد پرسـتش بـوده انـد. وقتـی هخامنشـیان بـه درگـاه خـدایان قربـانی مـی بردنـد قبـل از همـه آتش را نیایش می کردند.[2]

کیش میترا وآفتاب:

درمیـان دیگـر عناصـر طبیعـت موردپرسـتش هخامنشـیان آفتـاب نیـز جایگـاه خاصـی داشـت. هرسـال اسـتان ارمنسـتان ۲۰هـزار کـره اسـب بـه پـارس مـی فرسـتاد تـا در جشـنی کـه بـه افتخـار میتـرا برپـا مـی شـد ، قربـانی شـوند. هـم چنـین در پـارس گورستان بزرگ اسبانی که کوروش کبیر به آفتاب تقدیم کرده بود وجود داشت.[3]

کیش آناهیتا:

کـیش آناهیتـا نیـز ماننـد کـیش میتـرا از دوران اردشـیر دوم در کتیبـه هـا دیـده شـده اسـت.کیش آناهیتـا اساسـاً در صـفحه هـایی کـه بـر روی مهـر هـا و صـفحات دایـره ای شکل نقش شده اند مشخص شده است.[4]

آناهیتـا همـان الهـه مـادر اسـت کـه بـت حاصـل خیـزی و بـاروری زمـین بـودو موجب حیات نباتات و توالد وتناسل حیوانات ماده و زادو ولد زنان می گردید.

---

[1] همان. ص ۵۱۹ ـ ۵۱۸

[2] همان . ص ۵۳۱

[3] همان. ۵۳۵ ـ ۵۳٤

[4] همان ص۵۴۹-۵۳۹

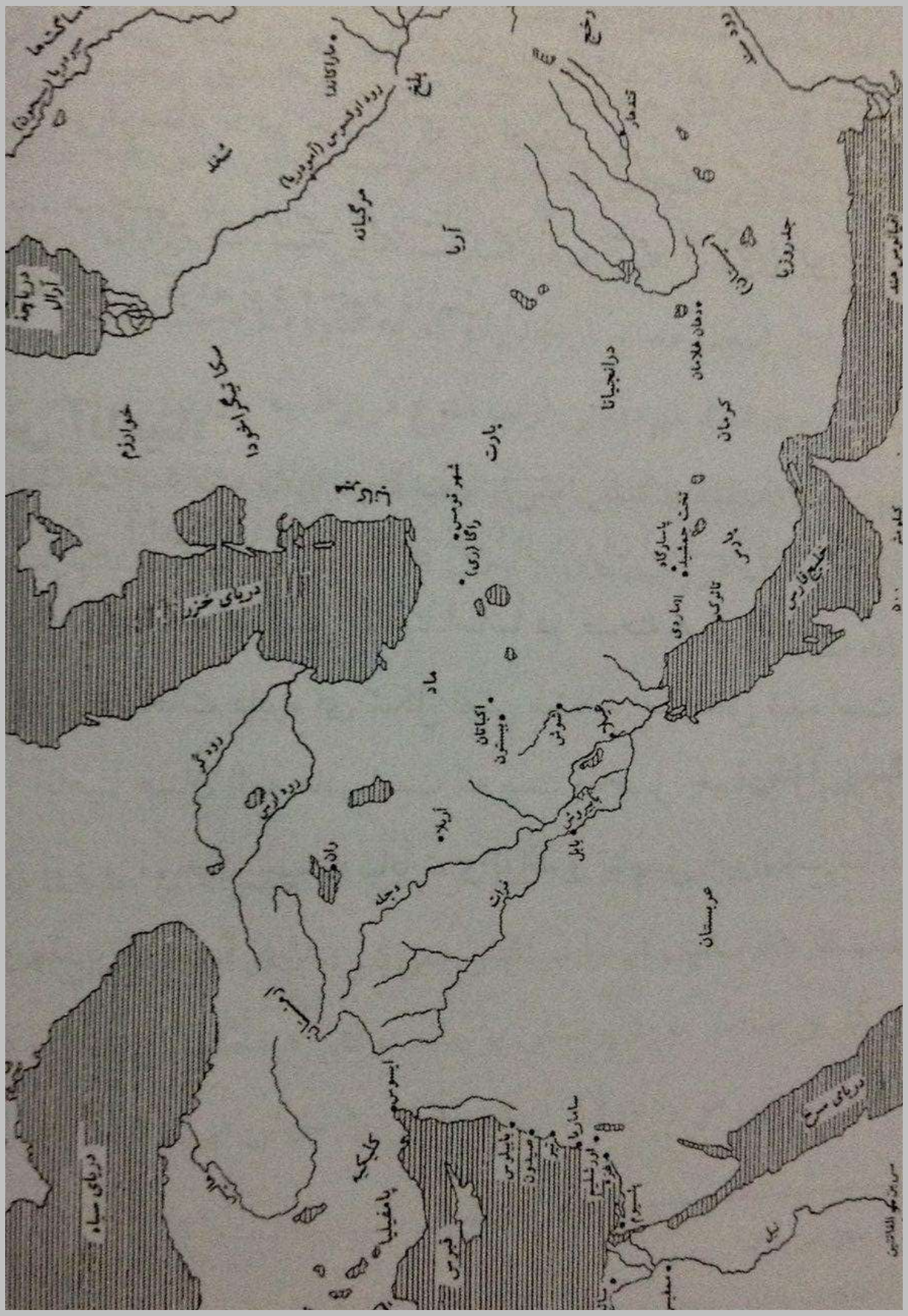
دریای خزر
دریای سیاه
دریای مرج
خلیج فارس
عربستان
آریا
مرگیانه
بلخ
شغد
خوارزم
پارت
ماد
کرمان
دهان غلامان
اکباتان
بیستون
اربلا
دجله
فرات
بابل
شوش
پاسارگاد
تخت جمشید
پارس
تاتوک
اماردی
دریای آرال
جدروزیا
قندهار
رخج
بلخ
ماراکاندا
رود اوکسوس (آمودریا)
رود گر
رود ارس
ایسوس
کلیکیه
پامفیلیا
قبرس
نیل

ایـــن الهـــه درایـــران بعـــدهت ناهیـــد نامیـــده شـــد و اورا همـــدوش اهـــورامزدا محـــل ســـتایش و پرســـتش قـــرار دادنـــد[1] در پاســـارگاد معبـــدی بنـــام معبـــد آناهیتـــا وجـــود دارد.دوتا از یشتهای اوستا درستایش آناهیتا و میترا میباشند.

بـــالاخره مطلـــب آخـــر اینکـــه ازدواج بامحـــارم جـــزو آیـــین هخامنشـــیبوده اســـت چنـــان کـــه کمبوجیـــه پســـر کـــوروش کبیـــر بـــا خـــواهرش آتوســـا ازدواج کـــرد و پـــس از آن با خواهر دیگرخود که از یک پدرومادر بودند از دواج نمود.[2]

از دیگـــر پادشـــاهان ایرانـــی کـــه از او نیـــز بـــه عنـــوان ذوالقـــرنین یـــاد شـــده اســـت فریـــدون شـــاه پیشـــدادی میباشـــد ک طبـــق افســـانه هـــا همزمـــان بـــا ضـــحاک مـــاردوش میزیســـته اســـت و ســـرانجام ضـــحاک رانـــابود میکنـــد و پانصدســـال پادشـــاهی او بـــه درازا مـــی کشـــد وحکومـــت وی مقـــارن حکومـــت نمـــرود بود.دربـــاره سلســـله ای کـــه درافســـانه هـــا از آن بـــه عنـــوان سلســـله پیشـــدادیان از آن یـــاد میشـــود هنـــوز هـــیچ اثـــری باســـتانی بدســـت نیامـــده اســـت بـــه همـــین خـــاطر امپراطـــوری هخامنشـــی را اولـــین حکومـــت بـــزرگ و فراگیـــر ایرانـــی بحســـاب آورده اندالبتـــه افســـانه حکومـــت پیشـــدادی بـــا واقعیات تطبیق نمی کند زیرا افسانه میگویدکه فریدون

تمـــام دنیـــای قـــدیم راتحـــت تســـلط خـــود درآوردو موقـــع مـــرگ جهـــان رامیـــان ســـه پسر خود قسمت کرد

تـــوران.خزر وچـــین را بـــه تـــور داد روم .مصـــر ومغـــرب رابـــه ســـلم تســـلیم کرد.ایـــران و هندوســـتات وعربســـتان را بـــه ایـــرج کـــه کـــوچکتر از ســـایر بـــرادرانش بـــود واگذار کرد.[3]

---

[1] تاریخ جامع ادیان ص ٦٧

[2] تاریخ امپراطوری هخامنشی ج٢ ص ٢٣١

[3] طبقات ناصری ص ١٣٧

اگر قبول کنیم که فریدون هم چنان که درتاریخ طبری آمده است هم عصر با حضرت ابراهیم (ع)بوده است پس زمان وی در حدود دو هزار سال قبل از میلاد میباشد .هیچ اثر باستانی که ثابت کند درآن زمان حکومتی به آن فراگیری درایران وجود داشته است تاکنون بدست نیامده است وجود حکومت های مقتدرسومری در بین النهرین وحکومت دودمان شیا (۱۷٦٦_۲۲۰۵ق م)درچین وحکومت سلسله ی یازدهم و دوازدهم (۲۲۰۰_۱۷۰۰ق م)درمصر وجود حکومتی جهانگیر درایران ان روز را منتفی می سازد

اسکندرمقدونی (۳۲۳- ۳۵۵ق م)

اسکندرپسر فیلیپ شاه مقدونیه یکی از کسانی است که توسط بسیاری از مفسرین به عنوان ذوالقرنین معرفی شده است مورخین مانند طبری اسکندر را ذوالقرنین پنداشته اند و متصرفاتی را به او نسبت داده اند که اسکندر حتی خواب آن رانیز ندیده بود درکتاب کارنامه غرب مفصلا از اسکندر وبزرگنمایی او بحث کرده ام وبه این نکته اشاره کرده ام که اسکندز جهانگیر نبوده است بلکه خیانت استانداران حکومت هخامنشی وتجزیه طلبی اقوام تشکیل دهنده امپراطوری مانند مصریها باعث فروپاشی حکومت هخامنشی شده است .

بعضی از پژوهشگران غربی نیز مانند هنری لوکاس علی رغم تعصب شدید حداکثر فتوحات اسکندر رامنطبق با سرزمین های تحت حاکمیت هخامنشی ترسیم کرده اند لوکاس نوشته است :

اسکندربیست سال با نیروی ناچیز ۳۵۰۰۰نفری که ازمقدونیه وکشورشهرهای یونان گرد آورده بود به راه افتاد ویورش گستاخانه ای به امپراطوری ایران آغاز کرد .تنها برای الهام گرفتن از جایگاه تر وای باستان که قهرمانان هومر جنگیده بودند در تروا توقف کرد درجنگ های گرنیکوس,ایسوس

و گوگمل پیروز شد صور وصیدا و مصر راگرفت امپراطوری ایران از دریای اژه تا رود سند به دست او افتاد.[1]

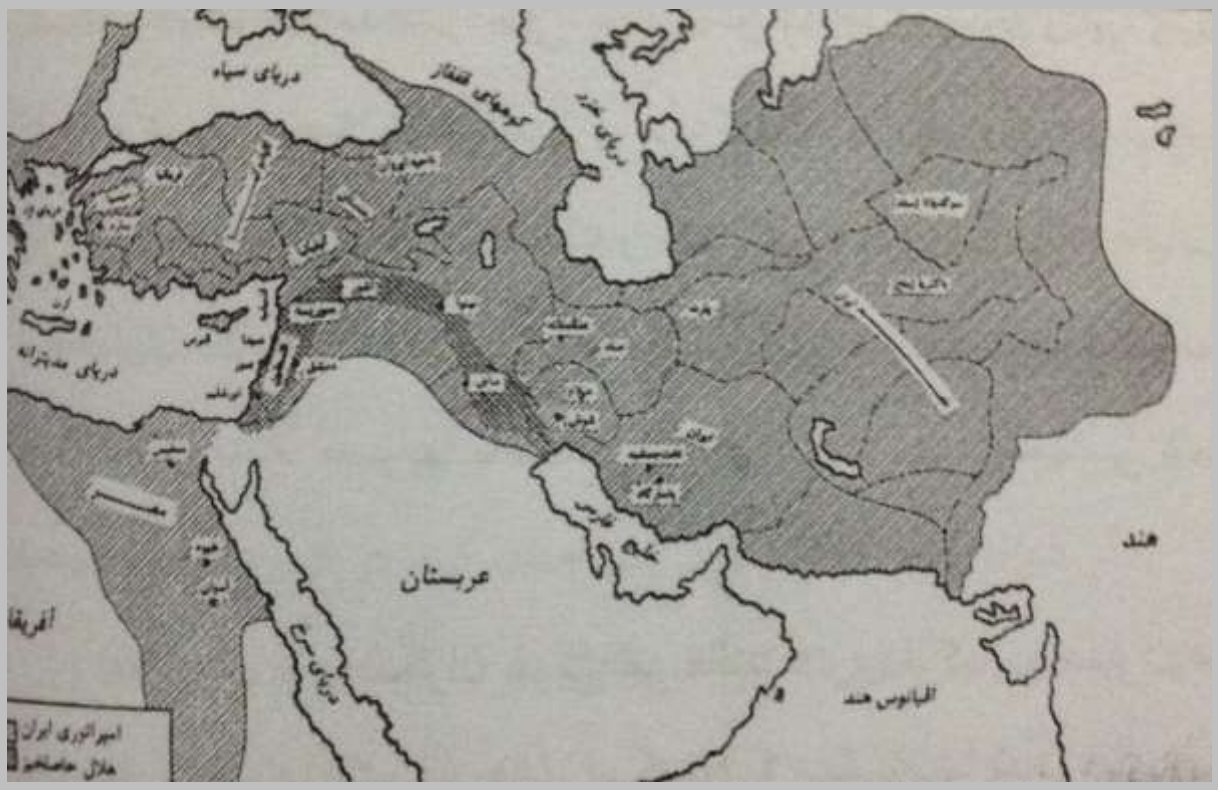

اسکندرحتی قادرنشد برهمه سرزمین های تحت حاکمیت هخامنشی مانند ماد آتروپاتن (که شامل استان های آذربایجان غربی,شرقی,اردبیل وکشورفعلب آذربایجان بود)تسلط پیداکند بنابراین حتی درخوش بینانه ترین حالت نیز نمیتوان عملیات جنگی اسکندر رابا عملیات جنگی ذوالقرنین مقایسه کرد چراکه اسکندر هیچ گاه درجهت غرب وشمال به عملیات جنگی نپرداخت بلکه تمامی تهاجمات او درجهت شرق و درمحدوده حکومت هخامنشی بود.

[1] تاریخ تمدن هنری لوکاس ج اول ص ۲۱۳

ویل دورانت درتاریخ تمدنش اسکندرمقدونی رابا خصوصیاتی اخلاقی پستی معرفی کرده است وی اسکندر مقدونی راشخص افراطی درشراب خوری وخون ریزی معرفی کرده است .

اسکندرشاگرد ارسطو بود وهم چون استادش دربت پرستی غوطه وربود اسکندر بسیاری از بت خانه هت مانند بت خانه های بین النهرین را ازنو ساخت.

اسکندر نیز همچون کوروش کبیر با اقوامی درگیر شد کخ بسیارمتمدن تر از اوبودند در زمانیکه ایران دربسیاری از زمینه هایصنعتی وعلمی درجهان آن روز سرآمد عصر خودبود کشورکوچک اسکندر(مقدونیه)نه تنها چیزی براب عرضه به دیگر ملتها نداشت بلکه خراجگذارایران بود درهیچ منبع تاریخی ثبت نشده است که اسکندرسدی ساخته باشد یا با اقوامی همانند اقوامی که ذوالقرنین با آنها روبرو شد برخورد کرده باشد بلکه برعکس اکثر مورخین به این نکته اشاره کرده اند که اسکندر مجذوب تمدن ایران شد وخلق وخوی ایرانی به خود گرفت سربازان یونانب او با اموالی که اسکندر غارت کرده بودراه یونان را درپیش میگیرند بعد از مرگ اسکندر متصرفات او بشرح زیر بین چهارتن از سردارانش تقسیم شد:

۱- سلوکوس توانست تاسا ۳۱۲ق م ساتراپ نشین های ایران و سوریه راتصرف کند.

۲- مصر تحت فرمام بطلبوس درآمد .

۳- یونان به زیر سلطه کاساندر درآمد.

٤- آسیای صغیر و مقدونیه نیز تحت حاکمیت لزیماک قرار گرفت.[۱]

[۱] تاریخ تطبیقی ایران با کشورهای جهان ص ۲٤ – ۲۳ ، کارنامه غرب ص ۵۲ به بعد

زندگانی اسکندذ مقدونی بر خلاف قرن های گذشته اکنون کاملا روشن است وهیچ ابهامی درآن وجود ندارد درعملیات جنگی اونیز چندان نامشخص نیست اسکندر بادوقوم شرقی وشمالی که وصف آنها درقران مجید آمده است برخوردی نداشت حتی اسکندر هیچگاه به شوکت پادشاهان بزرگی همچون داریوش کبیر وخشایار شاه نرسید.

کارل گریمبرگ نیز درتاریخ بزرگ جهان چهره خون خواراسکندر را به نمایس گذاشته است.وی نوشته است:درجنگ اسکندربا تب ها,یونانیان از او اجازه گرفتند که شهر رابا خاک یکسان کنندوکلیه مردم آن را اعم ازپیر ,کودک وزن ومرد را بکشنداسکندر فقط خانه آپامنیوندلس وفالانژ مقدس شاعر آنجا را مستثنی کرد هم چنین شهر صور به دست اسکندر افتاد و وی کشتار عظیمی را درآنجا صورت داد وکلیه مردم آنجابه بردگی گرفت و بدین ترتیب صور نقش اصلی خود درتجارت جهانی را از دست داد.

آلبر مالله نیز درباره اسکندر مفصلا بحث نموده است که گزیده ای از آن در زیر می آید:

درآغاز امر اسکندر برای اینکه به مردم مقدونیه و یونان ثابت کند که قدرت کامل در دست اوست,نامادری خود همراه با پسرش کشت,پس به قلع و قمع قبایلی که آلبرمالله آنهاراوحشی خواندهاست پرداخت.درزمانیکه اسکندر باطوایف مزبور درحال جنگ بود دریونان خبر مرگش منتشر می شودوبعضی ازدولت شهرهای یونانی که ناچارا تسلیم اسکندرشده بودند سر ازاطاعت مقدونی ها بیرون میکشند.اسکندربعدازغلبه برطوایف وحشی راهی تب میشود و شهرها را باخاک یکسان میکند ومردمش را به بندگی میفروشد.

اسکندرپس از تسخیر شهر صورکه بعد از هفت ماه محاصره ای سنگین صورت گرفت راهی مصر شد ودر طرف چپ دلتای رود نیل شهر اسکندریه

راساخت.انگاه اسکندر به استخارهنزپ هاتف عالی مقام آمون رفت واز کاهن معبد لقب "پسر آمون"که سابقا فراعنه داشتند بگرفت.[1]

درآخرین مرحله از پیشروی اسکندرازسند ردشدوخیال داشت از رود گنگ نیز بگذرد

ولی سربازان زیر بار نرفتند زیراازبس راه رفته وجنگیده بودند رمق نداشتنداسکندرسخت غضب کرد وسه روز از چادر بیرون نیامد ولی عاقبت دربرابرسربازان تسلیم شد و فرمان بازگشت داد.

بعدازتسخیرایران اسکندربه این نظر که واقعاجانشین داریوش شناخته شودتشریفات درباری راقبول کرد.درمراسم بزرگ با علامات ولباس ایرانیوتاج وجامه های دامن کشان بیرون آمد.بطرز مشرق زمین همه کس دربرابراوبه خاک می افتادند واو راچون خدا میپرستیدند.[2] بنابراین اسکندرحتی یکی ازکارهایی که ذوالقرنین انجام داده است را نیزنکرده است.وی هیچگاه تاآخرین آبادی درجهت شرق نرفت و هیچ سدی نیز نساخته است هم چنین او هیچ وقتازمحدوده امپراطوری هخامنشی خارج نشده است.پس اورانمیتوانبا ذوالقرنین مقایسه کرد.به علاوه ذوالقرنین یکتا پرستی رادرتمامی مناطق تحت تصرف خودحاکم گردانید.حال آنکه اسکندربه بزرگداشت بت خانه ها همت گماشت وحتی برای آنکهدرمصر به حکومت خودمشروعیت بخشد لقب پسر آمون را از بت خانه آمون دریافت کرد.

از آنجاکه براساس منابع معتبر اسلامی و غربی اسکندر فردی بت پرست و شرابخواروغارتگر بوده است وزندگانی وحکمروایی او هیچ تناسبی با احوالات ذوالقرنین ندارد وهم چنین براساس استدلالی که درکتاب کارنامه غرب

---

[1] آمون یکی از بزرگترین بت های مصر بود.

[2] تاریخ آلبر ماله ج اول ص ۳۲۰ - ۳۱۱

درباره اسکندرآورده ام وی نمیتواند ذوالقرنین باشد,لذا به همین مقدار بسنده میگردد.

یآجوج ومآجوج:

درباره اینکه آیا یآجوج و مآجوج نام قومی واحد است یانام دونفر قوم مختلف میباشد هیچ سندوروایت صحیحی وجود ندارد.

یاجوج وماجوج به انگلیسی گاگ وماگاگ نام قومی بوده است که درتورات بویژه درکتاب حزقیال فصل ۳۸آیه ۲ذکرشده است.[۱]

درکتاب اول تواریخ ایام جوج ازپسران یافث بن نوح (ع)ذکرشده است جومر,مادای,یاوان,ماشک وتیراس دیگرپسران بافث هستند.[۲]

درباره یاجوج ورهبرشان جوج(به گفته تورات)درعهد عتیق(تورات)وعهدجدید (انجیل)مطالبی وجود دارد که برظهور یاجوج و ماجوج درآخرالزمان دلالت میکند به خاطر اهمیت موضوع عینا مطلب را از هر دوکتاب نقل میکنیم:

---

[۱] فرهنگ کامل لغات قرآن ص ۲۶۹

[۲] عهد عتیق کتاب اول واریخ بابت او آیات ۰۷ - ۵۰۶

تورات,کتاب حزقیال باب های ۳۸و۳۹:

پیشگویی بضد جوج:

باب ۳۸این پیغام از جانب خداوند به من رسید.

ای انسان خاکی,روبه سرزمین ماجوج که درسمت شمال است بایست وبه قصد جوج,پادشاه ماشک وتوبال پیشگویی کن,به اوبگوکه خداوندمی فرماید:"من بضد تو هستم"قلاب درچانه ات میگذارم وتورابه سوی هلاکت می کشم .سربازان پیاده وسواران مسلح تو بسیج شده,سپاه بسیار بزرگ ونیرومندی تشکیل خواهند داد.پارس,کوش,وفوط با تمامی سلاح های خود به تو خواهند پیوست.تمامی لشکر سرزمین جومر وتو جومر ازشمال و نیز بسیاری از قوم های دیگر,به تو ملحق خواهند شد,ای جوج,تو رهبر آنها هستی,پس آماده شو وتدارک جنگ ببین!

پس از یک مدت طولانی از تو خواسته خواهد شد که نیروی خودرابسیج کنی,تو به سرزمین اسراعیل حمله خواهی کرد سرزمینی که مردم ان از اسارت سرزمین های مختلف باز گشته ودر زمین خود درامنیت ساکن شده اند.ولی تو و تمام هم پیمانانت سپاهی بزرگ تشکیل خواهید داد ومثل طوفانی سهمگین برانها فرود خواهید آمد ومانند ابری سرزمین اسراعیل راخواهید پوشاند.

خداوند می فرماید:"درآن هنگام تو نقشه های پلیدی درسر خواهی پرورانند,وخواهی گفت :اسراعیل یک مملکت بی دفاع است وشهرهایش حصار ندارد!به جنگ آن میروم واین قوم راکه درکمال امنیت واطمینان زندگی میکند از بین میبرم!به ان شهرهایی که زمانی خراب بودند ولی اینک آباد گشته واز مردمی پرشده اند که از سرزمین های دیگر باز گشته اند,حمله میکنم وغنایم فراوان بدست می اورم وبسیاری را اسیر میکنم زیرا اکنون اسراعیل گاو وگوسفند وثروت بسیاردارد ومرکز تجارت دنیا است.

مردم سبا ودان وتجار ترشیش به تو خواهندگفت:"آیاباسپاه خو آمده ای تا ژاا ونقره واموال ایشان راغارت کنی و حیواناتشان رابا خودمیبری؟"

خداوند به جوج میفرماید:"زمانیکه قوم من درمملکت خود در امنیت زندگی کنند,تو برمی خیزی **وبا سپاه عظیم خودازشمال می آیی ومثل ابر زمین رامیپوشانب,این درآینده دوراتفاق خواهد افتاد**.من تورابه جنگ سرزمین خودمی آورم,ولی بعد در برابر چشمان همه قوم ها تورا از میان برمیدارم تا به همه آنها قدوسیت خودرانشان دهم وتا آنها بدانند که من خدا هستم."

خداوند میفرماید:"توهمانی که مدتها پیش توسط خدمتگزارم یعنی انبیای اسراعیل درباره ات پیشگویی کرده,گفتم که بعد از آنکه سالهای بسیار بگذرد،تو را به جنگ قوم خود خواهم آورد. اما وقتی برای خراب کردن مملکت اسرائیل بیایی خشم من برافروخته خواهد شد. من با غیرت و غضب گفته‌ام که در آن روز در اسرائیل زلزله مهیبی رخ خواهد داد. و در حضور من تمام حیوانات و انسانها خواهند لرزید. صخره‌ها تکان خواهند خورد و حصارها خواهند ریخت. من که خداوند هستم می‌گویم تو را ای جوج به هر نوع ترسی گرفتار خواهم ساخت و سربازان تو به جان هم افتاده، یکدیگر را خواهند کشت؛ من با شمشیر، مرض، طوفانهای سهمگین و سیل آسا، تگرگ‌های درشت، آتش و گوگرد با تو و با تمام سربازان و هم پیمانانت خواهم جنگید. به این طریق عظمت و قدوسیت خویش را به همه قومهای جهان نشان خواهم داد و آنها خواهند دانست که من خداوند هستم》 .

باب ۳۹: 《ای انسان خاکی، باز در باره جوج پیشگویی کن و بگو: ای جوج که پادشاه ماشک و توبال هستی، خداوند می‌گوید من بضد تو هستم. تو را از راهی که می‌روی باز می‌گردانم و از شمال بطرف کوه‌های اسرائیل می‌آورم. سلاح‌های سپاهیانت را از دستهایشان می‌اندازم. تو و تمام سپاه عظیمت در کوهها خواهید مرد. شما را نصیب لاشخورها و جانوران می‌گردانم. در صحرا از پای در خواهید آمد. من که خداوند هستم این را گفته‌ام. بر مأجوج و تمام هم پیمانانت که در سواحل در امنیت زندگی می‌کنند، آتش می‌بارانم و آنها خواهند دانست که من خداوند هستم》 . به این طریق اسم قدوس خود را به قوم اسرائیل می‌شناسانم

و دیگر نمی‌گذارم نام قدوس من بی‌حرمت شود. آنگاه قومها خواهند دانست که من خداوند، خدای قدوس اسرائیل هستم. خداوند می‌گوید: آن روز داوری خواهد رسید و همه چیز به همان طریق که گفته‌ام اتفاق خواهد افتاد. ساکنان شهر های اسرائیل از شهر خارج شده، تمام سلاحهای شما را یعنی سپرها، کمانها، تیرها، نیزه‌ها و چماقها را برای سوزاندن جمع خواهند کرد. این سلاح‌های جنگی تا هفت سال آتش آنها را تأمین خواهد کرد. از صحرا هیزم نخواهند آورد و از جنگل چوب نخواهند برید، چون این سلاحها احتیاج آنها را از لحاظ هیزم رفع خواهد کرد. قوم اسرائیل غارت کنندگان خود را غارت خواهند نمود. خداوند این را فرموده است.

خداوند می‌فرماید: من در اسرائیل در وادی عابران، که در شرق دریای مرده قرار دارد، برای جوج و تمام سپاهیان او گورستان بزرگی درست می‌کنم بطوری که راه عابران را مسدود خواهد ساخت. جوج و تمام سپاهیانش در آنجا دفن خواهند شد و اسم آن وادی به ﴿دره سپاهیان جوج﴾ تبدیل می‌گردد.

هفت ماه طول خواهد کشید تا قوم اسرائیل جنازه‌ها را دفن کنند و زمین را پاک سازند. تمام اسرائیلی ها جمع خواهند شد و اجساد را دفن خواهند کرد. این روز پیروزی من، برای اسرائیل روزی فراموش نشدنی خواهد بود. بعد از پایان این هفت ماه، عده‌ای تعیین می‌شوند تا در سرتاسر زمین بگردند و اجسادی را که باقی مانده‌اند پیدا کنند و دفن نمایند. تا زمین کاملاً پاک شود. هر وقت آنها استخوان انسانی را ببینند، کنارش میگذارند. (در آن محل شهری به نام این سپاهیان خواهد بود) به این ترتیب، زمین بار دیگر پاک خواهد شد.

خداوند به من فرمود: ای انسان خاکی، تمام پرندگان و جانوران را صدا کن و به آنها بگو که خداوند می‌گوید: بیایید و قربانی را که برای شما آماده کرده‌ام بخورید.

به کوههای اسرائیل بیایید و گوشت بخورید و خون بنوشید! گوشت جنگاوران را بخورید و خون رهبران جهان را بنوشید که مانند قوچ‌ها، بره‌ها،

بزهـا، و گاوهـای پـرواری ذبـح شـده‌اند. آنقـدر گوشـت بخوریـد تـا سـیر شـوید و آنقـدر خون بنوشید تا مست گردید! این جشن قربانی را من برایتان ترتیب داده‌ام!

بـه مهمـانی مـن بیاییـد و بـر سـر سـفره مـن گوشـت اسـبان، سـواران و جنگاوران را بخورید! من که خداوند هستم این را می‌گویم》 .

بازگشت اسرائیل:

خداونـد مـی‌فرمایـد: 《در میـان قومهـا جـلال و عظمـت خـود را بـه ایـن طریـق نشـان خـواهم داد. همـه مجـازات شـدن جـوج را خواهنـد دیـد و خواهنـد دانسـت کـه ایـن کـار مـن اسـت. قـوم اسـرائیل نیـز خواهنـد دانسـت کـه مـن خداونـد، خـدای ایشـان هسـتم. قومهـا پـی خواهنـد بـرد کـه قـوم اسـرائیل بـه سـبب گناهـان خـود تبعیـد شـده بودنـد، زیـرا بـه خـدای خـود خیانـت کـرده بودنـد. پـس مـن نیـز روی خـود را از آنـان بـر گردانـدم و گذاشـتم دشمنانشـان ایشـان را نـابود کننـد. رویـم را از ایشـان بـر گرداندم و آنان را به سزای گناهان و اعمال زشتشان رساندم》 .

خداونـد مـی‌فرمایـد: 《ولـی اینـک بـه اسـارت قـوم خـود پایـان مـی‌دهـم و برایشـان رحـم مـی‌کـنم و غیرتـی را کـه بـرای اسـم قـدوس خـود دارم نشـان خـواهم داد. وقتـی آنهـا بـار دیگـر در وطـن خـود دور از تهدیـد دیگـران در امنیـت سـاکن شـوند. آنگـاه دیگـر بـه مـن خیانـت نخواهنـد کـرد و سـرافکنده نخواهنـد شـد. آنـان را از سـرزمین هـای دشمنانشـان بـه وطـن بـاز مـی‌گـردانم و بـدین ترتیـب، بوسـیله ایشـان بـه قومهـا نشـان مـی‌دهـم کـه مـن قـدوس هسـتم. آنگـاه قـوم مـن خواهنـد دانسـت کـه مـن خداونـد، خـدای ایشـان هسـتم و ایـن مـنم کـه آنـان را بـه اسـارت مـی‌فرسـتم و بـاز مـی گـردانم و نمـی‌گـذارم حتـی یـک نفـر از آنهـا در سـرزمین بیگانـه بـاقی بمانـد. مـن روح خـود را بـر آنهـا مـی‌ریـزم و دیگـر هرگـز روی خـود را از ایشـان بـر نمـی‌گـردانم. مـن که خداوند هستم این را گفته‌ام》 .

در انجیـل نیـز مطـالبی در مـورد یـاجوج و مـاجوجوجود دارد. انجیـل ظهـور مجـدد مـأجوج را علامـت قیامـت کبـری مـی‌دانـد. بـر طبـق گفتـه انجیـل ابتـدا قیامـت اول

برپا می‌شود و حضرت عیسی علیه‌السلام ظهور می‌کند و به مدت یک هزار سال سلطنت می‌کند.[1]

انجیل می‌گوید: ﴿ پس از پایان آن هزار سال شیطان از زندان آزاد خواهد شد. او بیرون خواهد رفت تا قومهای گوناگون یعنی جوج و مأجوج را فریب داده، برای جنگ متحد سازد. آنان سپاه عظیمی تشکیل خواهند داد که تعدادشان همچون ماسه های ساحل دریا بی‌شمار خواهد بود. ایشان در پشت دشت وسیعی، خلق خدا و شهر محبوب اورشلیم را از هر سو محاصره خواهند کرد اما آتش از آسمان، از سوی خدا خواهد بارید و همه را خواهد سوزاند.

سپس شیطان که ایشان را فریب داده بود، به دریاچه آتش افکنده خواهد شد. دریاچه آتش همان جایی است که با گوگرد می‌سوزد و آن جاندار خبیث و پیامبر دروغین او شبانه روز، تا به ابد، در آنجا عذاب می‌کشند﴾ .[2]

این همه مطالبی بود که در تورات و انجیل درباره یأجوج و مأجوج آمده است. در تورات واقعیت آن چنان با مطالب خرافاتی و بی‌پایه و اساس در هم آمیخته شده است، که بیرون کشیدن سره ازناسره را بسیار سخت کرده است. به همه چیز رنگی کاملاً نژاد پرستانه داده شده است. و حتی یهود، خدای یهود را نیز بصورت خدایی نژادپرست در آورده است.

منطقه سرزمین مأجوج که به قول تورات در شمال است و جوج پادشاه ماشک و توبال در آنجا به قدرت می‌رسد بسیار مبهم است. پروفسور شوشتری نوشته است: در منابع اروپایی یأجوج و مأجوج یا گوگ و ماگوگ غالباً از اقوامی بودند که بنام سکیت یا سیت در اروپا معروف شدند. مسکن آنها شمال مغرب دریاچه مازندران بود، اینها مردمی بی‌باک بودند که از راه داغستان و

---

[1] انجیل کتاب مکاشفه باب ۲۰ قیامت اول آیات ۲-۶

[2] همان نابودی نهایی شیطان آیات ۱۰ - ۷

آلان (آذربایجان شوروی) و احتمال دارد گاهی از شمال خراسان بر ایران می تاختند و تا ارمنستان و شام و آسیای کوچک، اگر مانعی نمی‌یافتند پیش می‌رفتند، آنجاها را چپاول می‌کردند و به قساوت و تهور معروف شده بودند. شاهان مقتدر ایران چون داریوش کبیر و انوشیروان، برای جلوگیری از آنها سدهای استواری بنا کرده‌اند.[1]

همین مؤلف در جایی دیگر نوشته است:

توبال یا توسل قومی بودند در جنوب قفقاز یعنی جایی میان دریای سیاه و دریای گیلان(مازندران) یا اینکه در جنوب روسیه توبال و مسکوا (**Masskoa**) نام دو رود است که در روسیه جریان دارند و گویند که نام شهر مسکو و توبالسک از آنها گرفته شده است و در زمان باستان در این سرزمین قوم سیت یا اسکیت یا ساک[2] می‌زیست که به دلیری و سلحشوری و غارت کردن معروف بودند. بنی‌اسرائیل قساوت و غارتگری آشور و بابل را مانند یأجوج و مأجوج می‌دانستند.[3]

امروزه تاریخ قوم ساکا کاملاً روشن است، بر اساس منابع باستان‌شناسی ارتباطی بین این قوم با یأجوج و مأجوج وجود ندارد. دنیزماسون نیز معتقد است تطبیق سرزمین گوگ و ماگوگ تصادفی و مربوط به آواشناختی است.[4]

برای روشن شدن موضوع خلاصه‌ای از احوال قوم ساکا را از کتاب تورانیان نقل میکنیم:

---

[1] فرهنگ کامل لغات قرآن ص ۵۹۰ - ۵۸۹

[2] سیت، اسکیت، ساکا، سکا و پارت همگی اسامی قومی واحد هستند که سرزمین شان از دریاچه آرال تا رود دانوب گستردگی داشت.

[3] فرهنگ کامل لغات قرآن ص ۴۷۰- ۴۶۹

[4] قرآن و کتاب مقدس ص ۵۲۶

ساکاها یا به تعبیر یونانی‌ها سیت‌ها اقوامی بودند که در طول سده‌های هشتم و هفتم ق .م از آسیای مرکزی به طرف استپهای جنوب روسیه به حرکت در آمدند و موفق به تشکیل امپراطوری گردیدند که در سده چهارم قبل از میلاد، به تدریج توسط اقوام بیابانگرد دیگری از نژاد ایرانی به نام سارمات‌ها مضمحل شدند.

تحرک سواره نظام ساکا و قابلیت هنر سواری، از آنها نیروی مهاجم و برتر پدید آورد، در نتیجه بر اقوام کیمری یا سیمری که خود عشایر صحراگرد دیگری از خانواده ایرانی بودند، غلبه یافتند. بعضی از دستجات سواره نظام ساکاها، اقوام کیمری را تا ارمنستان تعقیب کردند، و دسته هایی دیگر از طریق گردنه در بند به دریاچه ارومیه دست یافتند. این وقایع همزمان بود با عصر پادشاهی سارگون در آشور (۷۰۵ - ۷۲۲ ق . م). در طول مدت ۳۰ سال جنگ، ساکاها، اقوام کیمری را تا نزدیک مرزهای آشور تعقیب کردند. آنها ابتدا با پادشاه آشور ایشارهاردون (۶۹۹ - ۶۸۰ ق . م) قرار داد عدم تعرض بستند، اما خیلی زود معاهده خود را نادیده گرفتند و مجدداً به تعقیب کیمریها پرداختند تا آنکه آن قوم در حدود لیدیه و فریقیه بکلی نابود شدند، این پیروزیها به رهبر ساکاها بنام پارتاتوا[1] و پسرش مادیس[2] فرصت داد که به ایران غربی چنگ اندازند و بساط تخت پوست خود را تا رودخانه هالیس (قزل ایرماق فعلی در کشور ترکیه) پهن کنند و پایتخت را در شهر سقز (از شهرهای فعلی کردستان ایران) که مأخوذ از واژه سَکا است بنا نهند. آنها به مدت بیست و هشت سال در سقز ماندند. در جنگ‌های بعدی، این اقوام حتی تا مرزهای کشور مصر پیش تاختند. اقوام آریایی ماد که در این زمان بر ایران حکم می‌راندند و تحت حاکمیت هَوَخشَتَر بودند، تحمل حضور قدرتی بیگانه را در خاک خود نداشتند. هوخ شتر (۶۳۳ - ۵۸۴ ق م) در سال ۶۱۵ قم با تمهید، سران این قبایل را به قتل رساند

---

[1] Partatua

[2] Madyes

و افراد آنها را از خاک ایران بیرون راند. بخشی از این اقوام فراری سرانجام در میان دریای خزر و آرال به قبایل داهی(گروهی دیگر از ایرانیان صحراگرد) پیوستند که چند قرن بعد، بنام پارتهایا اشکانیها سرنوشت ایران را بمدت تقریباً پانصد سال در دست گرفتند.

دسته‌ای دیگر از ساکاها در استپ‌های جنوب روسیه باقی ماندند که بنام سیت‌های رویال معروف شدند و به ثروت و قدرت دست یافتند و تا مجارستان و اتریش شرقی پیش راندند. در فاصله سده چهارم ق‌م تا سده دوم بعد از میلاد سیت‌ها بتدریج مقهور جانشینان خود یعنی سرمت‌ها شدند. در تورات سکاها را مأجوج نامیده‌اند و از اعقاب یافث بن حضرت نوح علیه‌السلام دانسته‌اند. سارمانها و سکنه سکائیه قدیم، یعنی فلاحین سکایی، آریایی بوده‌اند. ولی سکاهای پادشاهی که بعدتر به این سرزمین آمده و بر سکایه قدیم مسلط شده اند، از نژاد تورانی آلتایی به شمار می‌آیند. بقراط (۴۴۰- ۳۷۰ ق‌م) می‌نویسد: سکاها بجز خودشان به مردمی شباهت ندارند. رنگ پوستشان زرد و تنشان ثمین است و چون ریش ندارند، مردانشان شبیه زنان‌اند. اینان دشمنان یونانی‌ها بودند.[۱]

پس از آنکه سکاها به کوههای آلتایی پناه بردند به گروه قبایل آشینا که از امتزاج قبایل گوناگون پدید آمده بود پیوستند و تورک یا توركیوت نامیده شدند. چینی ها نیز به سکاها، سو می‌گفتند.[۲]

زبان ساکا، خُتَنِی نامیده می‌شود و آنچه که تاکنون از این زبان باقیمانده، در لهجه‌ای خاص به نام تومشاق نهفته است که سابقاً آنرا مارالباشی می‌گفتند.[۳]

امیر مهدی بدیع نیز در باره سکاها نوشته است:

---

[۱] تورانیان از پگاه تاریخ تا پذیرش اسلام ص ۵۷ - ۶۱

[۲] همان. ص ۱۰۹

[۳] همان ص ۳۵

سکاها از آسیای مرکزی تا رود دانوب (واقع در شبه جزیره بالکان) را در اختیار داشتند. آنها امپراطوری هخامنشی را شکست دادند(اشاره به شکست کوروش کبیر بدست ملکه تومی ریس). اسکندر مقدونی را از قفقاز جنوبی بیرون کردند. سرانجام در قفقاز از مهرداد اوپاتور (۱۲۰ - ۶۳ قم) از پادشاهان مقتدر پونت شکست خوردند.[۱] دکتر بدیع سپس به نقل از ژوستن از مورخان رومی سده اول میلادی آورده است:

پارتها (اشکانیان) که امروزه اربابان شرق هستند سکاهایی تبعیدی بودند. این چیزی است که همان نامشان نشان می‌دهد، زیرا در زبان سکایی، پارت به معنای تبعید است.[۲]

قوم مأجوج که در باب ۳۸ تورات بنام اقوام ماسک و توبال معرفی شده است امروزه توسط بعضی از مفسرین کتاب مقدس بر قوم سکا نیز اطلاق می شود. واقعیت این است که یهود و نصارا برای فریب مردم هر از چند گاهی تفسیری دیگر از کتاب مقدس ارائه می‌دهند تا به قول خودشان خواننده کتاب دچار ابهام نگردد. در پیش گفتار کتاب مقدس آمده است:

در طی قرنهای گذشته کتاب مقدس، و یا جزواتی از آن، چندین بار به فارسی ترجمه شده است. گذشت زمان باعث می‌شود فکر و زبان دستخوش دگرگونی گردد، لذا لازم است هر از چند گاهی ترجمه‌ی جدیدی از این کتاب بی نظیر تهیه شود. آخرین کتاب مقدس به زبان فارسی در سال ۱۹۲۸م ترجمه شد (یعنی شصت و هفت سال پیش) این ترجمه هم اکنون نیز موجود است. با وجود نثر زیبای این ترجمه درک متن آن برای خواننده امروز کمی مشکل می‌نماید. در ترجمه‌ای که اینک در دست دارید، زبان فارسی امروزی بکار رفته است. در ضمن، مطالب و اصطلاحات قدیمی و نامأنوس را، که در آن برای خواننده زمان

---

[۱] یونانیان و بربرها ج ششم دفتر پنجم ص۷۸

[۲] یونانیان و بربرها ج ششم دفتر چهارم ص۱۲۵

حاضرمشکل است، به شکل ساده وتفسیر گونه ای که درک شود آورده ایم.به همین دلیل است که عنوان (ترجمه تفسیری)رابرای این ترجمه اختیارکرده ایم.[1]

بسیاری ازمفسرین و مورخین و به ویژه علامه ابوالکلام آزاد اقوام ترک ومغول آسیای مرکزی را یاءجوج ماءجوج خوانده اند.آنها حملات جهانگیر اقوام آسیای مرکزی دردوران باستان و بعد از ظهوراسلام رادلیل این انتخاب خودذکرکرده انداقوام آسیای مرکزی تابه حال حداقل به چهارحمله بزرگ درسطح دوقاره آسیا واروپادست زده اند که عبارتنداز ۱-حمله سکایی ها درقرن هفتم قبل از میلاد

۲-حمله هونها درقرن پنجم میلادی

۳-حمله مغول درقرن چهارم میلادی

۴-حمله تاتار درقرن چهارم میلادی

درباره قوم سکا قبلابه اندازه کافی توضیح داده شده است.لذا به حملات سه گانه بعدی می پردازیم:

هونها

از آن جا که هیچ نوشته ای از هونها بدست نیامده است، تنها اطلاعات مااازاین قوم از حفاریها وهم چنین،ازنوشته مورخان قدیم که دشمنان هونهابودندبدست می آید.این شواهدگویای آن است که این قوم حدودپنج قرن پیش ازمیلاددرسرزمین های شمال چین وحدود مغولستان امروزی به دامداری مشغول بوده و عمدتاًکوچ نشین بودند.نامشان شایدازدودمان هان امپراطوری قدرتمندچین (۲۰۶ق م تا۲۲۱م)آمده باشد.معروف است که هونهابه دلیل زندگی عشایریشان

[1] مقدمه منتشرکنندگان کتاب مقدس عهد عتیق وجدید۱۹۹۵م

سواركارانی بسیارماهربودند و می توانستنددرضمن یورتمه،تیراندازی کنند.هونهادرحوالی سال ۲۰۰تا۴۰۰میلادی به مدت دوقرن باچینی ها درگیری های شدیدی داشتند.

بعدازبررسی شواهدزبان شناسی درطول دودهه گذشته اکثر پژوهشگران امروزه معتقدند که قوم هون همان هیونگ نو است که قرنها با امپراطوری چین درنبرد بود وطبق افسانه های چینی دیوار بلند چین که بدست امپراطور شی هوانگ تی (۲۱۱-۲۲۱ق م) نخستین خاقان چین درعرض ده سال ساخته شد برای دورنگه داشتن آنهاازچین بوده است.

هم چنین درباره منشاء هونها گفته میشودکه:

هون ها یا هیتالی یاهفتالی (پارسی میانه:خیون)قومی صحرا نورد ازمغولستان بودندکه درسده های چهارم وپنجم میلادی به سوی غرب مهاجرت کرده ودرموازات آمودریا (رودسیحون)کوچ نشین- هایی تاسیس کردند.نظریه ای دیگر می گوید که هون ها گروهی متحدازقبایل مختلف بودند.هسته اصلی هونها را اقوام آلتایی زبان و مجارهاتشکیل می دادند.اماگروه های مختلف قومی دربین آنها وجودداشت.

خاستگاه هونها آسیای میانه وشمال چین بوداما به مرور زمان با مهاجرت وارد صحنه تاریخ ایران و روم شدند.

ابراهیم قفس اوغلو از نژادشناسان بزرگ ترک ،هونها راترک معرفی کرده می گوید که آنها دارای ده ها قبیله بودند.[1]

[1] منبع اینترنت ویکی پدیا

و سرانجام کارل گریمبرگ نظر داده است که ممکن است هونهادسته ای از مغولها باشند.[1]

هونها درحدود سال ۳۵۰م به مرزهای ایران حمله کردند .ولی ارتش ایران تحت شاهنشاهی شاپور دوم ساسانی از ورود آنها به مرزهای ایران جلوگیری کرد.

بعدها هون ها رهبری رهبرشان گرومبان به لشکر ایران پیوستند ودر لشکرکشی شاپوردوم به بخش چیرگی رومیان دربین النهرین اورا همراهی کردند.[2]

هون ها که از اوایل سده دوم میلادی درشمال دریای خزر و حوالی رودولگا و دریاچه آرال سکونت اختیارکرده بودند جایگزین اقوام ایرانی سکانی شدند.ازقرن سوم میلادی قسمتی ازهونها به غرب مهاجرت کردندوباامپراطوری روم آشناشدند.به قول مورخین زمان،هونها مداوماًبه شهرهای امپراطوری روم شرقی حمله کرده ،شهرها راآتش زده وبه کسب غنیمت می پرداختند. درقرن چهارم میلادی امپراطوری بیزانس (روم شرقی)که خودبه همراه امپراطور روم غربی مشغول جنگ بااقوام وندال و گوتی بود و تضعیف شده بود،باهونها واردمذاکره شده وبابخشیدن مقدار کلانی طلا وهم چنین اعطاءزمین به آنها برای مدتی آنهاراازحملات بیشتربازمی دارد.زمینی که رومیها به هونها بخشیده بودند بخش غربی مجارستان امروزی می باشدکه نام لاتین آن هونگاریل است.شایدبه همین خاطرمی باشدکه مجارستان راهنگری نیز می نامند.هونگاریابه معنی سرزمین هونها باکمی تفاوت درزبانهای اروپایی امروزه همچنان دیده می شود.

---

[1] تاریخ بزرگ جهان ج ۳ص۴۵۳

[2] ایران درزمان ساسانیان ص۳۳۰و اینترنت

بدین ترتیب هونها وارد صلحی موقتی با رومی ها شدند.هونها درحدودسال۳۵۰میلادی به ساحل بحرخزر و روسیه جنوبی رسیدند.آنهاچندسال بعدباگت هابرخوردند.گت ها دوطایفه بسیاربزرگ زیرتشکیل می دادند.

اُستروگت **ostrogohts**درمشرق که مغلوب هونها شدند و مطیع آنها گردیدند.

ویز گوت ها درغرب که حدود دویست هزارنفر اعم ازجنگجو، زن بچه وپیرمردبودند.آنهاسال ۳۷۶میلادی با روم متحدشدند وازرود دانوب گذشتند.امپراطور روم والانس برای مدت معینی به آنها آذوقه داده وزمینهایی را نیزبرای کشت و زرع برای آنها معین کرد.[۱]

بدنبال صلح هونها باامپراطوری روم شرقی آنهاتوجه خودرابه ایران معطوف ساختند.یزدگرد دوم پادشاه ساسانی (دوران حکومت ۴۲۲-۴۴۷م)درسال ۴۴۱م هونها که ازطرف شمال گرگان به ایران حمله ور شدند و موسوم به چول بودند راشکست داد امااین شکست آنها راازتعرض به ایران باز نداشت و جنگ یزدگرد دوم با دسته ای دیگر ازهونها که آنها را کیداریال نامیده اند تا اواخرحکومت وی بدازا کشید.[۲]

آتیلا (۴۳۴-۴۵۳ م):

آتیلا رهبرقوم هون که درزمان حیاتش بر بزرگترین امپراطوری جهان زمان خود حکم فرمایی می کرد،درسال ۴۳۴م بعدازمرگ عمویش روگیلا باکمک برادرش بلدا(بودا)بر تخت سلطنت اوتکیه زد.قلمرو حکومت آتیلا ازآسیای میانه تا کشور فرانسه واز دریای سیاه تا دریای بالتیک گسترده بود.

---

[۱] تاریخ امپراطوری روم آلبرماله ص۳۳۰-۳۳۱

[۲] ایران درزمان ساسانیان ص۳۸۸-۳۹۱

آلبرمالـــه آتـــیلا را اینگونـــه وصـــف کـــرده اســـت: «آتـــیلا قیافـــه ای مهیـــب و رفتـــاری بـــا ابهـــت داشـــت، چشـــمان کوچـــک اخگرماننـــد وی داءمـــاً در حرکـــت بـــود بحضـــار مـــی نگریســـت ودردلهـــا رُعـــب و هـــراس مـــی افکنـــد ،بزرگتـــرین عشـــق او جنـــگ بود،عرصـــه کـــارزار رادوســـت مـــی داشـــت.امافقط هنگـــام ضـــرورت خـــویش رادرمعـــرض خطـــر مـــی انـــداخت .ایـــن پادشـــاه بســـیار محتـــاط وتیـــزفهم و بدرجـــه ای دوراندیش بـود کـه هـیچ چیـز بـراو مخفـی نمـی ماند،برتضـرع والحـاح رحـم مـی کـرد وکســـانی را کـــه مطیـــع ومنقادبودنـــدمی بخشـــید ،قـــول خـــود رامحتـــرم مـــی شـــمرد ،باآنکـــه یکبـــار طـــرف اطمینـــان واعتمـــادوی مـــی شـــدند دوســـت صـــمیمی بود،قـــدکوتاه وســـینه پهـــن و ســـربزرگ و ریـــش دانـــه دانـــه ژولیـــده وبینـــی کوتـــاه وپهـــن ورنـــگ ســـیاه داشـــت ».[1]

رومـــی هـــا بـــه آتـــیلا لقـــب تازیانـــه خـــدا داده بودندوبـــه او بـــاج مـــی دادنـــد تاکـــاری بـــه کـــارروم نداشـــته باشـــد.درباره اش نوشـــته انـــد: «خـــدااورا بـــرای تکـــان دادن تـــاریخ آفریده است ».

آتـــیلا دو بـــار بـــه بالکـــان لشکرکشـــی کرد.درحملـــه اول آتـــیلا بـــه امپراطـــوری روم شـــرقی تءودز کـــه تـــازه امپراطـــور شـــده بـــود تقاضـــای آتـــیلا را در دادن بـــاج و خـــراج ســـنگین رد کـــرد و در نتیجـــه آتـــیلا بـــیش از شسصـــت شـــهر امپراطـــوری روم شـــرقی را مـــورد تاخـــت و تـــاز قـــرارداد (ســـال ۴۴۳ م) .لـــذا امپراطـــوری روم شـــرقی ناچاراً به هونها خراج سالیانه پرداخت کرد.

درســـال ۴۵۰مـــیلادی ســـربازی خشـــن بنـــام مارســـین جـــای تءودز را گرفـــت وازپرداخـــت خـــراج خـــودداری کردوگفـــت: «بـــرای دوســـتان خـــویش طـــلا دارم وبـــرای دشمنان شمشیر ».

[1] تاریخ روم جلددوم تاریخ آلبرماله ص۳۴۴

ایـــن عمـــل جدیـــد امپراطـــورروم شـــرقی باعـــث شـــد کـــه آتـــیلا بســـوی امپراطـــوری روم غربـــی متوجـــه گردد.تـــاآن موقـــع هونهـــا بـــاوالان تینـــین ســـوم امپراطـــور روم غربـــی روابـــط حســـنه داشتند.آئســـیوس [1] مشـــاور امپراطـــور شخصـــا آتـــیلا را مـــی شـــناخت وبـــرای اولقـــب رئـــیس ســـربازان- ســـردار- گفتـــه بـــود،بترتیبی کـــه پادشـــاه هونهـــا رســـماً رئـــیس متحـــدین داخـــل خـــدمت امپراطـــور بشـــمارمی آمدودرقشـــون روم غربـــی چنـــدفوج ازهونها وجودداشت.

درســـال ۴۵۰مـــیلادی آتـــیلا بهانـــه جـــویی کـــرد کـــه والان تینـــین ســـوم خـــراج ســـالیانه اورا نپرداختـــه وخـــواهرش رابـــه ازدواج او درنیـــاورده اســـت.لذابااامپراطور روابـــط خـــودرا قطـــع نمـــود ودر ابتـــدای ســـال۴۵۲ مـــیلادی بالشـــکری بـــزرگ بطـــرف رود رن درقلـــب فرانســـه حرکـــت کـــرد وتاشـــهر اورءلان فرانســـه پـــیش رفـــت .آءســـیوس متحـــدآتیلا درایـــن هنگـــام فرمانـــدهی رومیها،گلواها،فرانســـوی ها،بورگنـــدها وویزیگوتهـــا رابعهـــده گرفـــت ودرجنـــگ معـــروف کـــالون فرانســـه بســـال۴۵۲مـــیلادی شکســـت ســـختی برهونهـــا واردســـاخت .آتیلابعـــدازاین شکســـت عقـــب نشـــینی کردبـــدون آنکه ازدشمن فاتح آسیبی به او برسد.[2]

آتـــیلا درســـال ۴۵۲مـــیلادی بـــه رم پایتخـــت روم غربـــی لشکرکشـــید. باآنکـــه راه بازبود اما آتیلا به رم هجوم نبرد وازراهی که آمده بود برگشت.

کارل گریمبرگ عدم حمله آتیلا را معمایی حل نشدنی خوانده است.[3]

اما آلبرماله ودیگران نوشته اندکه امپراطور روم غربی هیئتی رابه سفارت به نزد آتیلا فرستادکه لئون کبیرپاپ رم درآن شرکت داشت .پاپ بادادن پول فراوان اوراقانع می کند که ازایتالیا خارج شود.[4]

---

[1] کارل گریبمرگ نام اورااتیوس نوشته است.

[2] تاریخ آلبرماله ج۲ص۳۴۴-۳۴۵

[3] تاریخ بزرگ جهان ج۳ص۴۶۸

[4] تاریخ آلبرماله ج۲ص۳۴۵

آتیلا بعداز بازگشت به مجارستان دراوایل سال۴۵۳میلادی درشب زفاف ازدواجش با ایلدیکو زنی جوان وزیبا ازگوتها در اثر خونریزی ازبینی وبه روایتی دیگرخونریزی داخلی فوت کرداما کارل گریمبرگ نوشته است آتیلا که پدرهمسرجدید خودراکشته بود و او رابازور به همسری گرفته بودتوسط وی کشته شد وسرش ازتنش جدا گردید.[۱]

دربیشتر کشورهای اروپایی غربی آتیلا رانمادی ازبیرحمی و تجاوزگری می شناسند،ولی برعکس برخی تاریخ نگاران اورا پادشاهی بزرگ وشریف دانسته اند.آتیلا درفرهنگ مجارها،بلغارها وترک ها یک قهرمان است.ازوی درافسانه های اسکاندیناوی نیزبه نیکی یاد شده است .درمنظومه های آلمانی ها،آتیلا بلای آسمانی نیست بلکه پادشاهی صلح جواست که میلی به مبارزه وکشور گشایی ندارد.

پس ازمرگ آتیلا، امپراطوری بزرگ هونها تجزیه شد.هرچند پسر ارشد آتیلا برقسمت اعظم امپراطوری مسلط شد امارفته رفته امپراطوری هونها راه زوال رادرپیش گرفت و جنگ های داخلی آنهارابه نابودی کشانید.مردمان اروپایی امپراطوری تجزیه شده هونها به مسیحیت گرویدندودرقلب اروپا محوشدند.هرچندبسیاری از بلغارها و مجارها امروزه خود را هون می نامند.[۲]

امابایدگفت که هونها ازجمله اقوامی هستندکه دردل تاریخ دفن شدند.نقشه امپراطوری هونها:

---

[۱] تاریخ بزرگ جهان ج۳ص۴۶۸

[۲] به نقل ازسایت دانش نامه آزاد انگلیس (میکروسافت ورلد).

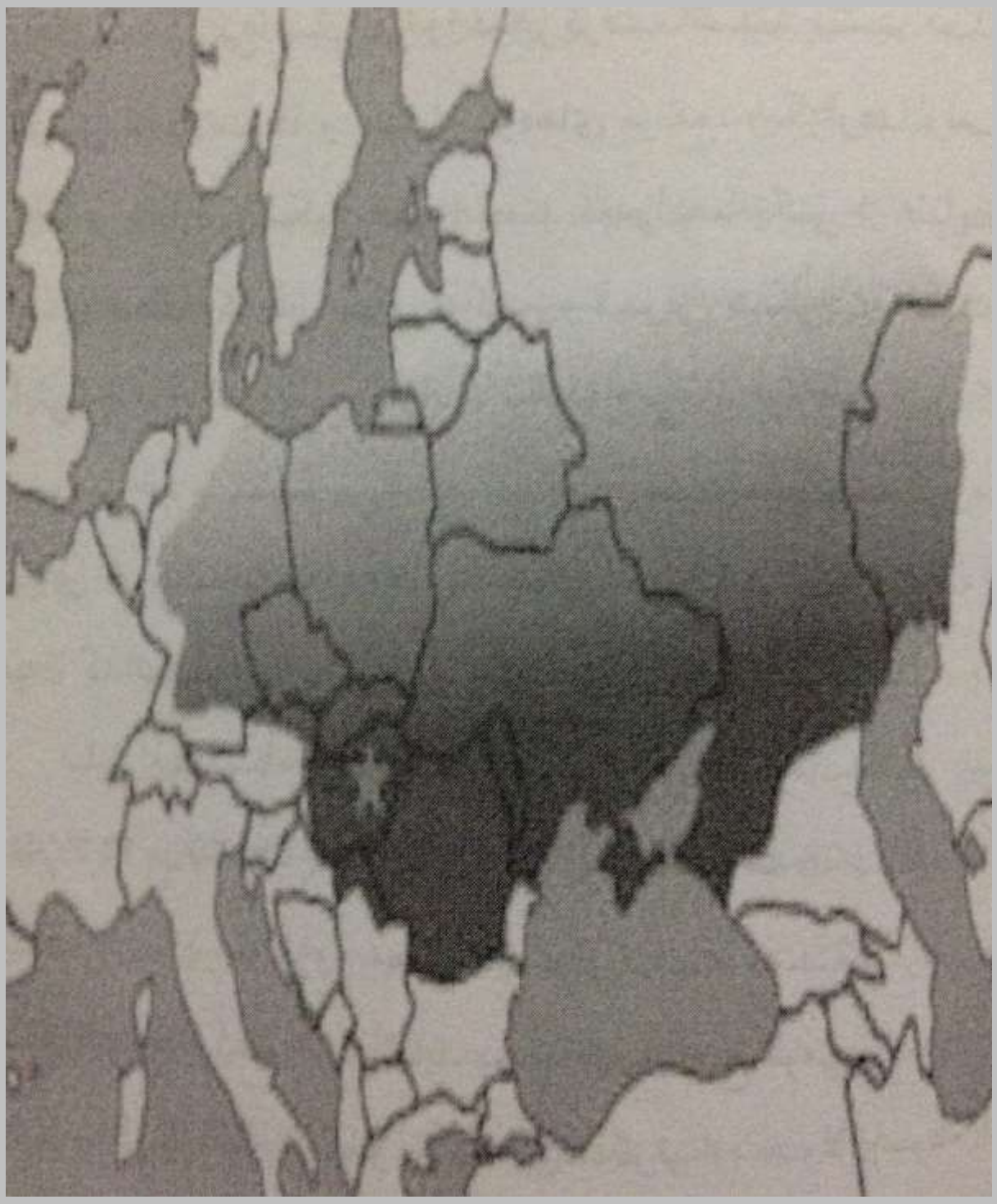

مغولها :

آسیای شرقی و مرکزی از مغرب به دریاچه خزر، ازمشرق به منچوری ورشته کوه های خینگان ،ازشمال به سیبری و ازجنوب به کوههای هیمالیا

محدود است.این سرزمین وسیع ،نواحی کره وچین و ترکستان شرقی و غربی را در بر گرفته است.بیشتر خاک این سرزمین از فلات ها و سلسله کوه های مرتفع، ریگزارها و صحاری بزرگ و سوزان تشکیل شده است. مغول ها یکی از طوایف زرد پوست هستند که در آسیای مرکزی و شرقی سکونت داشتند و به قبایلی چند مانند تاتار، قفقرات، قیات، اویرات، آرلاد، جلایر، کرائیت، اویغور و غیره تقسیم می شدند. در اوایل قرن هفتم هجری قمری قبیله ی کوچک قیات به رهبری چنگیز خان قدم به صحنه تاریخ جهان گذاشت.[1]

قبایل مغول با نبوغ سیاسی چنگیز خان که فرمانروائیش از ۱۲۰٦ م تا ۱۲۲۷ م (٦۰۳-٦۲٤ ه ق) بطول انجامید متحد شدند. چنگیز از پایتختش که در قراقروم مغولستان قرار داشت، رشته پیروزی های چشم گیری را آغاز کرد. شاید در سراسر تاریخ قومی را نتوان یافت که در رفتار با اقوام مسخر خود بیدادگر تر از مغولان بوده باشند.

اولین کشوری که به اشغال در آمد چین بود. مغولان در چین به قدر خونریزی کردند که از استخوان های انسانها کوهها ساخته شد.[2]

مغول از هر کشوری که می گذشت، می سوختند، می کشتند و می بردند. این جواب کسانی بود که از چنگال مغول جان سالم بدرمی بردند به پرسش کننده گان که از رفتار مغول با اهالی شهرها و دهات سؤال می کردند.

مغول قسمت اعظم ایران هم چون خراسان ماوراءالنهر و افغانستان را به خاک و خون کشید و بقدری کشتار کرد که بقول عطا ملک جوینی صاحب تاریخ جهانگشای جوینی اگر تا هزار سال زاد و ولد شود باز جمعیت آن منطقه به اندازه قبل از کشتار نخواهد رسید. مغولها کشورهای کره، چین، روسیه، لهستان

---

[1] تاریخ تطبیقی ایران با کشور های جهان ص۲۸۷

[2] طبقات ناصری ج ۲ ص ۱۰۲-۱۰۳

و مجارستان را نیز را به خاک و خون کشیدند. پیشروی مغول ها به سوی باختر اروپا در ناحیه لیگنیتس متوقف شد. این شکست مغول باعث نجات اروپا شد.

در سال ٦٥١ ه ق هولاکوخان به امر منگوقاآن عازم ایران شد. وی در سال ٦٥٦ ه ق بغداد را تصرف کرد و معتصم بالله آخرین خلیفه عباسی را کشت و بدین ترتیب خلافت عباسی منقرض شد. در جریان سقوط حکومت همه ی مسلمانان شهر بغداد که بالغ بر هشتصد هزار تن بودند توسط مغولها بشهادت رسیدند.[1]

در ٢٧ رمضان سال ٦٥٨ ه ق جنگ سرنوشت <عین جالوت> بین ارتش مغول با سپاهیان ممالیک مصر روی داد. در این جنگ مغول ها بزرگترین شکست تاریخ خود را خوردند و بعد از آن دیگرهرگز نتوانستند هم چون گذشته دست به اشغال سر زمینهای اسلامی بزنند.[2]

در واقع این جنگ سرنوشت سرنوشت ساز نه تنها ممالیک مصر را از سقوط حتمی نجات داد بلکه باعث اضمحلال مغول شد. در نتیجه در عرض چند دهه بعد مغول نه تنها خلق و خوی وحشیانه خود را از دست داد بلکه با مسلمان شدن، آن چنان در فرهنگ غنی ایران اسلامی حل شدند که امروزه اثری از آنها وجود ندارد.

تاتار:

هنوز زخم های وارده از طرف مغول بر جهان اسلام بویژه ایران التیام نیافته بود که دسته ای دیگر از مغولها که به تاتار معروف بودند دست به تهاجم به جهان اسلام زدند. اما آن دسته فرقی اساسی با مغول داشت و این نیز آن بود

---

[1] نگاهی به تاریخ ایران بعد از اسلام ص ١٢٣

[2] تاریخ مغول در ایران ص ٦١

که تاتارها مسلمان شده بودند. تاتارها به ریاست تیمور لنگ گورکانی (متوفای ۱٤۰۵م ۸۰۷ق م) امپراطوری بزرگی تشکیل دادند. امیر تیمور با تصرف ایران، بین النهرین و ارمنستان به هند حمله برده دهلی را به آتش کشید. امیر تیمور در سال ۱٤۰۲م ۸۰۵ه ق در جنگ آنکارا سپاه امپراطوری عثمانی را شکست داد اما نتوانست بر متصرفات آن امپراطوری مسلط شود تاتارها به رهبری تیمور در استپ های روسیه تا مسکو نیز پیش رفتند و قرنها حکومت بازماندگان آنها بر نواحی وسیعی از روسیه برقرار ماند. جمهوری خود مختار تاتارستان روسیه در قفقاز شمالی یکی از ایالتهای روسیه می باشد که هنوز هم پابرجاست. در این جا به این واقعیت نیز باید اشاره کرد که تزار های روسیه علی رغم قرنها تلاش موفق نشدند تاتارستان را مسیحی کنند، بلکه حتی تلاش آنها در این زمینه کاملاً نتیجه معکوس داد وباعث گسترش اسلام در نواحی مجاور تاتارستان گردید.[۱]

درست است که امیر تیمور صدمات زیادی به جهان اسلام وارد ساخت اما فرزندان و نوادگان او خدمات بس شایانی به اسلام و مسلمین نمودند شاهرخ خان فرزند تیمور که بعد از مرگ او بر قسمت بزرگی از متصرفات پدر حاکم شد نه تنها خرابی های حاصل از لشکر کشی های پدرش را جبران کرد بلکه خود منشأ تمدن عظیمی در ایران و هند شد. یکی از بزرگترین خدمات شاهرخ تدوین قانون اسلامی و اجرا کردن ام در سرار امپراطوریش بود. وی بدین ترتیب کلیه قوانین مغولی را که تا آن زمان در بعضی مناطق اجرا می شد ملغی کرد.[۲]

در سال ۸۹۹ه ق مطابق با ۱٤۹۳ میلادی حکومت گورکانیان هند توسط ظهیرالدین بابر در هندوستان تأسیس شد.[۳] و گورکانیان در دهه های بعد توانستند بر شبه قاره هند و همچنین بخشی از افغانستان شامل قندهار و کابل مسلط شوند.

---

[۱] تاریخ جوامع اسلامی ص ۵۹۹

[۲] نگاهی به تاریخ ایران بعد از اسلام ، تاریخ تطبیقی ایران با کشور های جهان ص ۳٦٤

[۳] تاریخ تطبیقی ایران با کشور های جهان ص ۳۷۹

گورکانیان هند تا سال ۱۸۰۰ میلادی تسلط خود بر شبه قاره هند را حفظ کردند. در طی قرن نوزدهم بتدریج حکومت گورکانی هند توسط انگلستان طی چند دهه بر چیده شد (۱۸۵۸ میلادی).[۱]

امروزه همه ترکهای جهان مسلمان هستند. علت علت آنکه اغلب تاریخ نگاران و مفسرین در قرون گذشته ترکها و مغولها را یأجوج و مأجوج می پنداشتند تهاجمات گسترده آنها به نواحی متخلف و دور دست بود. تا قرن ششم هجری قمری اکثریت ترکها بت پرست بودند. بعد از حمله مغول به جهان اسلام بتدریج کلیه ترکها به استثنای مغولان کشور مغولستان فعلی مسلمان شدند.

صفت یأجوج و مأجوج مفسد فی الارض می باشد. از آنجا که ترکان همگی مسلمان هستند نمیتوان آن ها را یأجوج و مأجوج معرفی کرد. زیرا صحیح نیست که مسلمان را مفسد فی الارض بدانیم. پس نباید بدون بررسی و آگاهی قوم یا اقوامی را یأجوج و مأجوج معرفی کرد. برخی از مفسرین در قرن بیستم روسها و چینی ها را یأجوج و مأجوج معرفی کردند. دلیل آنها این بود که دو قوم کمونیست شده بودند و تمام سعی خود را به کار می بستند تا ملتهای جهان را بی سوی کفر و الحاد بکشانند. امروزه بر اثر پیشرفت های علمی و بطلان نظریه کمونیسم و نابودی حکومت های کمونیستی در سطح جهان بویژه اتحاد جماهیر شوروی، موج گرایش به اسلام در قلب روسیه و چین رو به پیشرفت است و یقیناً در آینده ای نه چندان دور این دو کشور به کشور های اسلامی تبدیل خواهند شد. بنابراین هم چنان که قبلاً نیز گفته شد نباید قوم یا اقوامی را با این دلیل که زمانی خون خوار بوده اند را یأجوج و مأجوج معرفی کرد. با توجه به این واقعیت که در قرآن مجید در مورد یأجوج و مأجوج از کلمه قوم استفاده نشده است-بر خلاف سه قوم دیگر- به نظر نگارنده بهترین راه معرفی یأجوج و مأجوج همان صفت آنها یعنی مفسد فی الارض می باشد که قرآن بر آن تأکید

---

[۱] تاریخ جوامع اسلامی ص ۶۲۳و ۶۲۲

کرده است. بنابراین بهتر است بجای معرفی کردن اقوامی به نام یأجوج و مأجوج گفته شود که یأجوج و مأجوج کسانی هستند که در جهان به فسق فجور و خونریزی مشغول هستند و در نزدیکی قیام قیامت آنها با همدیگر متحد خواهند شد و از هر گوشه جهان سر بر خواهند آورد و جهان را به خاک و خون خواهند کشید. هم چنان که امروزه نیز در سطح جهان سازمان هایی جنایتکار هم چون مافیای مواد مخدر و یاکوزا وجود دارند. هردوی این سازمان ها در میان ملتهای مختلف جهان دارای اعضا می باشند. در گذشته نیز گروه هایی از اقوام مختلف با یکدیگر متحد و به فسق و فجور در جهان مشغول بوده اند مانند فرقه اسماعیلیه که در تاریخ ایران بعد از اسلام دست به کشتارهای وحشتناکی زد. در میان اعضای فرقه مزبورافرادی از اقوام و مذاهب مختلف وجود داشتند.

علامه آلوسی در تفسیر روح المعانی (ج ١٦ ص٤٤) عقیده کسانی که تاتار و مغول را یأجوج و مأجوج دانسته اند را به شدت رد می کند و فرموده است چنین خیالی، گمراهی آشکار و مخالف با نصوح احادیث صحیح می باشد.

علامه محمد شفیع عثمانی نیز در تفسیر معارف القرآن (ج ٨ ص ٤٥٧-٤٥٦) بعد از بیان آرای قرطبی و آلوسی و مخالفت آنها با یأجوج و مأجوج پنداشتن مغول و تاتار به کسانی که روسیه و چین را یأجوج و مأجوج می دانستند ایراد گرفته است و فرموده است قرآن مجید ظهور مجدد یأجوج و مأجوج را از علائم قیام قیامت قرار داده است و احادیث صحیح همگی بر خروج یأجوج و مأجوج بعد از هلاکت دجال به دست حضرت عیسی (علیه سلام) تاکید دارند.

سد ذوالقرنین:

در زمان های مختلف در نقاط مختلف زمین قلعه های گوناگونی ساخته شده است. در ادوار باستان یکی از بهترین و مؤثرترین راه های جلو گیری از نفوذ مهاجمین خارجی به داخل اراضی کشورها ساخت قلعه ومستحکمات نظامی در مناطق مرزی و کوهستانی بود. یکی از مناطقی که در آن قلاع زیادی ساخته شده است منطقه قفقاز شمالی و جنوبی می باشد که ما بین دریاچه خزرو

دریای سیاه قرار گرفته است. آنچه که باعث شده است تا قفقاز به دو منطقه مجزا از هم تقسیم شود وجود دره ای در بین کوههای شمالی وجنوبی آن می باشد که از دریاچه خزر تا دریای سیاه امتداد دارد. این دره در بعضی جاها دارای پهنایی نسبتا زیاد در حدود ۱۵۰ کیلو متر می باشد بخصوص درکناره های دریاچه خزر که جلگه ای بزرگ آنرا ازدریاچه مزبور جدا می کند پهنای آن زیاد می باشد. بیشتر قسمت های دره پهنایی حدود ۲۰ کیلو متر دارد. طول دره در حدود ۶۰۰ کلیو متر می باشد.

درقفقاز جنوبی کشورهای آذربایجان و ارمنستان وگرجستان قرار دارند. درقفقاز شمالی جمهوری های خود مختار داغستان، چچن، اینگوش وکشور روسیه و گرجستان قرار دارند. در داخل جلگه ی دره دریاچه کوچک سد مینگه چویر قرارگرفته است .رود کریاکورا که از دو ناحیه در قفقاز جنوبی سرچشمه می گیرد در بیشتر دره جاری است و به دریای خزر می ریزد.

این مشخصات منطقه ای است که چندین قلعه را در خود جای داده است. از سد های قفقاز در منابع مختلف بحث شده است. جغرافیدانان مسلمان نیز از جمله کسانی هستند که در باره سد های قفقاز به کندوکاش پرداخته اند. در زیر به نوشته های دو تن از جغرافیدانان مسلمان نظری می افکنیم.

ابولقاسم عبیدالله بن خرداذبه از جمله جغرافی دانان مسلمانی است که سهم بسزایی در معرفی قفقاز بعنوان محل سد ذوالقرنین داشته است. کتاب المسالک و الممالک وی معروف می باشد. ابن خرداذبه در قرن سوم هجری قمری می زیست و تاریخ زندگانی وی را ۳۰۰-۲۰۵ ه ق حدس زده اند. جد ابن خرداذبه زرتشتی بوده است و در اویل ابن خرداذبه به سبب موقعیت درباری عهده دار پست ایالت جبال (غرب ایران) شد و به دستور خلیفه عباسی وقت به تألیف کتاب المسالک و الممالک در جغرافیا پرداخت. این کتاب از عراق، ایران و پادشاهان آن، روم، ترک، چین، هند، روسیه، اندلس و از تقسیم زمین و عجایب زمان و بناهای معروفی مانند اهرام مصر و سفر های اکتشافی چون سفر سلام مترجم

راوی داستان سد یأجوج و مأجوج بحث میکند. همچنین کتاب مزبور از سرچشمه های رودها و اندازه گیری شهرها و راه های عبور و مرور در نواحی یاد شده و عقاید و ادیان و مردم شناسی نیز صحت کرده است. مؤلف کتاب هم چنین از کروی بودن زمین صحبت کرده است.[1] امری که تا قرنها بعد از آن اگر کسی در اروپا از آن صحبت می کرد به اعدام محکوم می شد. کتاب در سال ۲۳۲ ه ق تألیف شده است و رو نویس آن در سال۲۷۲ ه ق صورت پذیرفته است.

ابن خرداذبه در مورد سد ذوالقرنین نوشته است

«شخصی به نام سلام ترجمان[2] به امر واثق بالله خلیفه عباسی راهی می شود تا سد ذوالقرنین را پیدا کرده و آنرا وارسی نماید، خلیفه در خواب دیده بود که سد ذوالقرنین شکاف برداشته است. سلام به تفلیس از آنجا به اران از آنجا نزد فیلان شاه و از آنجا نزد طرخان پادشاه خزر می رود. وی در آنجا با دو همراه و پنج راهنما بعد ٦٤ روز راه پیمایی به شهر هایی خراب شده می رسند که به دست یأجوج و مأجوج خراب شده بودند. سپس به قلعه هایی که قسمتی از آن نزدیک کوهی بود و قسمتی از سد در آن قرار داشت می روند و با مردمی روبرو می شود که به عربی و فارسی صحبت می کردند، قرآن میخواندند، مکتب خانه و مساجد داشتند. آنان بدین ترتیب بالاخره به سد می رسند. وصف سد خود داستانی است دراز.

سد از مس و آهن ساخته شده است. برروی قسمت بالای لنگه راست آن دربند (دروازه) نوشته آهنی است به زبان عربی که

---

[1] المسالک و الممالک ص ۳

[2] سلام بدان علت که سی زبان بلد بود به ترجمان ملقب بود.

﴿فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ رَبِّي جَعَلَهُ دَكَّاءَ وَ كَانَ وَعْدُ رَبِّي حَقّاً﴾ ﴿الکهف، ۹۸﴾

سد دری مقفل دارد و حفظ آن به عهده مردمی بود که در آن نزدیکی جای داشتند و ایشان پس از آن که این سد را دیدند برگشتند و آن کسی که بلد و هادی ایشان بود آنها را به بقاعی که محاذی سمرقند بود هدایت کرد.[1]

این روایت را نیز طبری از ابن خرداذبه نقل کرده است. این روایت دارای اشکالاتی اساسی است که آن را بی اعتبار می سازد. مردمان منطقه ای که ابن خرداذبه از آنها صحبت می کند و می گوید مسلمان هستند از جمله دلایل بی اساسی این روایت است چراکه مردم قفقاز شمالی در آن زمان هنوز مسلمان نشده بودند. ساکنان منطقه مزبور از ترکان غز بودند که تا قرن ششم و هفتم قمری اکثر آنها هم چنان بت پرست بودند. همین ترکان غز بودند که در جنگ قطوان بسال ۵۴۸ ه ق سلطان سنجر سلجوقی را شکست دادند.[2]

علامه بزرگوار ابوریحان بیرونی رحمة الله علیه نیز در کتاب ارزشمند آثار الباقیه این روایت را رد کرده است. وی نوشته است: "بر اساس این روایت سد در ربع شمالی غربی آبادانی جهان است. علاوه بر قصه ی مذکور این مطلب را که گفته اند اهل این بلاد مسلمان هستند و به تازی سخن می گویند تکذیب می کند چه، اشخاصی که منقطع از عمران هستند و در میان زمین سیاه و بدبو که به مسافت چند روز است جای دارند نه خلیفه می شناسند، و نه از خلافت خبر دارند و نه می دانند خلیفه چیست و معلوم نیست چگونه به عربی تکلم می کنند و ما امتی که مسلمان باشند و از ممالك اسلامی منقطع، جز بلغار و سورا نمی شناسیم که قرب انتهای آبادان جهان و اواخر اقلیم هفتم هستند و ایشان هم از امر این سد

---

[1] المسالک و الممالک ص ۱۴۴-۱۴۱

[2] نگاهی به تاریخ ایران بعد از اسلام ص ۶۸

چیزی نمی گویند و به خلافت خلیفه هم جاهل نیستند بلکه به زبانی سخن می گویند که توأم از ترکی و خزری است».[1]

بنابراین روایت ابن خرداذبه در مورد سد ذوالقرنین بر اساس شواهد تاریخی و جغرافیایی واقعیت ندارد.

یکی دیگر از جغرافی دانان مسلمان بنام ابو الفرج قُدامه بن جعفر (متوفای۳۳۷ه ق) معروف به کاتب بغدادی نیز در مورد جغرافیا کتابی نوشته است که بنام الخراج و صنعه ی الکتابه معروف می باشد ولی متأسفانه امروزه فقط نیمی از آن کتاب گران بها باقی مانده است.

قدامه به اصرار خلیفه المکتفی در دوران خلافت (۲۸۹-۲۹۵ه ق) مسلمان شد و خلیفه عباسی منصب صاحب البریدی (اداره پست) را به او واگذار نمود. قدامه در کتاب جغرافیایش از دریای محیطی شرقی یا بحر اخضر (اقیانوس هند)، دریای محیطی غربی (اقیانوس اطلس)، جزایر بریتانیا و... بحث نموده است. وی یکی از اولین کسانی است که درباره سد باب و الأبواب یا سد انوشیروان بطور دقیق صحبت نموده است. قدامه نوشته است:

«سد باب و الأبواب را از آن رو ابواب نامیده اند که بر سر راه هایی که در کوه ساخته شده، دروازه هایی قرار داده اند و انوشیروان بن قباد (پادشاه ساسانی) گروهی از فرزندان سپاهیانش را که سیاسجّین خوانده می شدند، در آنجا اسکان داده بود. او دیوار را به پهنای سیصد ذراع از سوی دریا با سنگ سخت و سرب بنا کرد تا دیوار را به کوه ها رسانید و دستور داد که سنگ ها را با کشتی حمل کنند و در دریا افکنند تا آنگاه که به سطح آب رسید و بر روی آن پایه بنا را بنیاد نهاد و دیوار را در داخل دریا حدود سه مایل امتداد داد آنگاه که از بنای آن

[1] آثار الباقیه ص٦٦-٦٧

بیاسود در محل ورود آن دری آهنین نصب کرد و یکصد سوار بر آن گماشت تا از آن محل پاسداری کنند و پنجاه هزار سپاهی را مأمور دفاع از آنجا نمود».

سدی که قدامه از آن بحث کرده است در شهر دربند جمهوری داغستان در تقاطع دریای خزر با منطقه کوهستانی قفقاز شمالی قرار دارد. در یك طرف آن دریا و در طرف دیگر آن کوه قرار گرفته است.

انوشیروان پادشاه ساسانی بعد از آنکه اقوام آبخاز و خزر و آلان را، که بر ایران هجوم کرده و در ارمنستان پیش رفته بودند، مغلوب نمود و ده هزار نفر از آنان را اسیر کرد و آنها را در آذربایجان و نواحی مجاور آنجا مستقر گردانید، قلعه مهم و سرحدی در بند (باب و الأبواب) را مستحکم ساخت و سربازانی شجاع جایگزین نگهبانان قبلی کرد که این سربازان را بعربی سیاسجّین خوانده اند.[1]

پس از ختم جنگ با روم، در بین سالهای ٥٦١-٥٥٨ میلادی، کسری (انوشیروان) دولت هفتالیان را، که در اثر حمله یك قبیله ترك بسرداری سین جو (سیلزیبول) متزلزل شده بود، برانداخت، رود جیحون سر حد بین ایران و سرزمین خاقان ترك شناخته شد. این خاقان بزودی برای ایران خطرناکتر از پادشاه هفتالیان گردید. بعضی از قبایل ترك حتی در قفقاز نمودار شدند و کسری برای اینکه از حملات آنان جلوگیری کند، بر استحکامات قلعه دربند افزود.[2]

این برای دومین بار بود که انوشیروان قلعه باب و الأبواب را که قلعه دربند نیز خوانده شده است (به خاطر شهری که در کنار آن قرار دارد) مستحکم ساخت و یا بقولی دیگر این دومین قلعه بود که انوشیروان در منطقه قفقاز ساخت.

---

[1] تاریخ طبری ج ۲ص۱۹۵، ایران در زمان ساسانیان ٤٩١

[2] ایران در زمان ساسانیان ٤٩٥

قلعه بسیار مهم دیگری که در قفقاز وجود دارد و در تنگه داریال ساخته شده است قلعه داریال می باشد.[1]

این قلعه ای است که بشدت توجه علامه ابوالکلام آزاد را به خود جلب نموده است و او آن را سد ذوالقرنین نامیده است. علاوه بر علامه آزاد، عده ای دیگر از مفسرین و محققین نیز قلعه داریال را همان سد ذوالقرنین پنداشته اند. تنگه داریال که مابین قفقاز شمالی و جنوبی قرار دارد دارای دروازه های متعددی است. چون طول تنگه بسیار زیاد می باشد در آن قلاع فراوانی ساخته شده است.

شاپور دوم شاهنشاه ساسانی (۳۰۹یا ۳۱۰- ۳۷۹ میلادی) بعد از آنکه گرجستان و آلبانی را از تصرف روم خارج ساخت رومیان را مجبور ساخت که در مرمت (دروازه های خزر) در تنگه داریال که ممالك قفقاز جنوبی را از هجوم اقوام مستقر در قفقاز شمالی محافظت می کرد با ایرانیان شرکت جویند.[2]

قلعه ی داریال در جانب غربی باب و الأبواب و در نزدیکی دریای سیاه قرار دارد. همین قلعه است که در کوه فوقا یا قاف در ارتفاعات کالیشا در دره داریال ساخته شده است.

قلعه سومی نیز بنام دربند در نزدیکی بخارا و ترمذ واقع است که در عهد تیمور لنگ گورکانی موجود بود و گلافیگو فرستاده پادشاه قشتاله اسپانیا آنرا در سال ۱۴۰۳ میلادی دیده بود و آنرا در سفرنامه اش ذکر کرده است. آن قلعه به نام سد باب الحدید نیز معروف بود.

علاوه بر سه سد نامبرده مفسرین و مؤرخین به دیوار چین نیز اشاره کرده اند. هم چنین باید متذکر شد که در قرن بیستم دیواری به طول ۱۶۰۰ مایل در سواحل استرالیا در کناره های دریای تاسمانی کشف شده است. هنوز درباره

---

[1] داریال صورت کوتاه شده درالان (دروازه الابنان)است. ایران در زمان ساسانیان ص۳۳۳

[2] ایران در زمان ساسانیان ص۳۳۳

سازنده یا سازندگان این دیوار عظیم و زمان احداث آن خبر صحیحی بدست نیامده است.

ابن خلدون نیز در مقدمه اش از سد ذوالقرنین صحبت کرده است وی به روایت ابن خرداذبه اشاره کرده است و سدی را که او سد ذوالقرنین خوانده است را در نهمین بخش از اقلیم هفتم دانسته است. ابن خلدون در اقلیم ششم نوشته است:

در جانب غربی منطقه نهم از اقلیم هفتم قبایلی آباد وجود دارند بنام قبجاق و چرکس و در جانب شرقی آن یأجوج و مأجوج سکونت دارند و در میان این دو قوم کوه "قاف" حایل است که در سطور فوق ذکرش آمده است، که از بحر محیط که در شرق اقلیم چهارم واقع است شروع می شود و با آن همراه به جانب شمال تا آخر اقلیم می رود و سپس از بحر محیط (اقیانوس اطلس) فاصله گرفته به شمال غربی گذشته، مایل به غرب در نهمین منطقه اقلیم پنجم داخل می شود و از اینجا باز به جانب قبلی خود منصرف شده تا این که در نهمین منطقه اقلیم هفتم داخل می گردد و به اینجا رسیده، از جنوب به سمت شمال متوجه شده و رفته است و در میان رشته کوه سد اسکندری واقع است و در نهمین بخش اقلیم هفتم آن سد اسکندری واقع است، که اکنون آنرا ذکر کردیم، و قرآن از آن اطلاع داده است و عبدالله بن خرداذبه در کتاب جغرافیای خود آن خواب خلیفه عباسی واثق بالله را نقل کرده است که در آن خواب دیده بود که سد باز شده چنان که او ترسیده بلند شد، و برای بررسی و تحقیق اوضاع ترجمان خود، سلام را اعزام فرمود و او پس از بررسی بازگشت ، و احوال و اوصاف آن سد را بیان کرد.[1]

[1] مقدمه ابن خلدون ج اول ص ۷۹، قاضی منهاج سراج نیز در کتاب طبقات ناصری (ج اول ص۱٤۹-۱۵۰) روایت ابن خرداذبه را آورده است و بر آن صحه گذاشته است.

صاحب تفسیر الانوار نیز قلعه باب و الابواب را همان سد ذوالقرنین خوانده است ولی بر خلاف قول ابن خلدون گفته است که جهانگردان قرن حاضر (بیستم میلادی) آنرا کشف کرده اند.

قبلاً موقع نقل روایت ابن خرداذبه باطل بودن روایت او ثابت گشت. لذا به همان دلایل مذکور روایت ابن خلدون نیز صحت ندارد. ابن خلدون قوم سکا را نیز یأجوج و مأجوج خوانده است که هم چنانکه در صفحات گذشته بیان شد این امر صحت ندارد. رأی صاحب تفسیر الانوار نیز باطل است زیرا هم چنان که در بالا ذکر شد قرنها قبل از جهانگردان اروپایی، مسلمانان سد باب و الابواب را می شناختند و درباره آن مطالب نوشته اند.

دلایل رد سد ذوالقرنین در کوههای قفقاز

علی رغم اینکه در صفحات گذشته در بررسی سدهای قفقاز ثابت شد که هیچ کدام از آن سدها نمی توانند سد ذوالقرنین باشند با این حال دلایل دیگری نیز وجود دارد که ذکر آنها خالی از فایده نیست:

۱- ذوالقرنین سد خود را در مملکتی دیگر ساخته است حال آنکه همه سدهای قفقاز توسط ایرانی ها و رومیها در سر حدات ممالك آنها ساخته شده است تا اقوام قفقاز شمالی را از تجاوز به سر حدات آنها باز دارد.

۲-همه سدهای ساخته شده در قفقاز قلعه هایی با استحکامات فراوان نظامی و هزاران نگهبان و سرباز بوده اند، در حالیکه سد ذوالقرنین قلعه ای نظامی نبود و احتیاج به هیچ نگهبان و نیروی نظامی نداشت.

۳- ساخته شدن سدهای مختلف در قفقاز بیانگر آن است که سدها هیچ گاه قادر به جلوگیری از حمله شمالی ها نبوده اند.

٤- سد داریال که بعنوان سد ذوالقرنین توسط برخی از مفسرین بخصوص علامه ابوالکلام آزاد معرفی شده است توسط ایران و روم به طور مشترك ساخته

شده است. این سد نیز هیچ گاه نتوانست جلو حمله شمالی ها را بگیرد. لذا بعد از آن سدهایی همانند باب و الابواب در قفقاز ساخته شد.

۵- در همه قلاع ساخته شده در قفقاز ماده اصلی استفاده شده سنگ و خاك بوده است و آهن و مس یا در آنها به کار برده نشده است یا اینکه تنها از آهن یا مس استفاده شده است. در هیچ کدام از سدهای قفقاز آهن ذوب شده که توسط مس ذوب شده مستحکم شده باشد به کار نرفته است.

٦- وجود دره های متعدد در کوههای قفقاز شمالی و جنوبی امکان جلوگیری از هجوم های متعدد از طرف اقوام شمالی را رد می کند. به همین دلیل است که تهاجمات گوناگون در ادوار مختلف بر علیه سر حدات شمالی ایران در منطقه قفقاز روی داده است و حکومت های ایرانی مجبور بوده اند که همواره ده ها هزار نفر از سپاهیان خود را در مناطق مختلف قفقاز جنوبی مستقر سازند. چنانچه خسرو انوشیروان پنجاه هزار سپاهی را در قلعه باب و الابواب مستقر ساخت.

منطقه قفقاز چند قرن بخشی از امپراطوری عثمانی بود. جغرافیدانان عثمانی که بزرگترین جغرافیدانان زمان خود در قرون پانزدهم، شانزدهم و هفدهم بودند، نقشه جهان را به قدری دقیق ترسیم کرده اند که هنوز هم نقشه های آنها جزو بهترین نقشه های طبیعی جهان به شمار می روند. پیری ریز بن حاجی محمد (وفات ۹۱۹ ه ق ۱۵۱۳م) یکی از بزرگترین جغرافیدانان جهان در اوایل قرن شانزدهم میلادی در کتاب دریانوردی خود نقشه جهان را بر مبنای کروی بودن زمین، آن چنان دقیق ترسیم کرده است که تعجب جغرافیدانان قرن بیستم را برانگیخته است. وی نه تنها سواحل شمالی و جنوبی قاره آمریکا بلکه حتی قطب جنوب را نیز با دقت تمام درست شبیه نقشه های امروزی در جای خود ترسیم کرده است. منطقه قطب جنوب بر روی نقشه پیری ریز میلی متر به میلی متر با منطقه ای که توسط ژرفاسنج پژواکی و پرتوهای فرو قرمز در اعماق یخ ها شناسایی شده کاملاً مطابقت دارد و وی ثابت کرده که یازده هزار سال قبل در

اواخر دوره یخبندان پلی خاکی بین آمریکای جنوبی و قطب جنوب وجود داشته است. او با زحمت فراوان تمام خطوط ساحلی، جزایر، خلیج ها و قلل کوه های قطب جنوب که امروزه کاملاً زیر یخ می باشند و دیده نمی شوند را ترسیم کرده است.[1]

آیا امکان دارد جغرافیدانانی با این دانش جغرافیایی که مختصات مناطقی با ده ها هزار کیلومتر دورتر را با آن چنان ظرافتی ترسیم کرده اند که تعجب همگان را برانگیخته است، از مناطقی که در دسترس آنها بوده است بی اطلاع باشند؟

آیا امکان دارد پیری ریز و همکارانش درباره قفقاز بی اطلاع بوده باشند؟ مسلماً اگر آنها کوچکترین احتمالی می دادند که قلعه داریال و یا یکی از سایر قلاع قفقاز کوچکترین شباهتی به سد ذوالقرنین دارد به آن اشاره می کردند.

۸- هیچ کدام از اقوام دو طرف قفقاز صفات قوم محصور بین دو کوه و یأجوج و مأجوج را نداشته اند. قوم ساکا مستقر در منطقه قفقاز شمالی که قرنها بر مناطق وسیعی از دریاچه آرال در آسیای مرکزی تا رود دانوب در بالکان حکمرانی کرده است هیچ تناسبی با یأجوج و مأجوج نداشته است. اقوام قفقاز جنوبی هیچ تناسبی با قوم محصور بین دو کوه نداشته اند. زیرا اقوام قفقاز جنوبی که شامل مادها، ارمنی ها، اورارتویها و ... بودند دارای تنوع زبانی بودند و زبانهای زیادی در بین آنها همچون تاتی، گرجی، مادی و ارمنی رایج بود و آن قومها کاملاً زبان یکدیگر را می فهمیدند و علاوه بر آن، آنها با زبانهای یونانی و سریانی نیز آشنایی داشتند، در حالیکه قوم محصور در بین کوه جز زبان خود، زبان قوم دیگری را بلد نبوده است.

---

[1] در جستجوی خدایان باستان ص۲۴۳-۲۴۷

۹- قوم محصور در بین دو کوه با جهان خارج هیچ ارتباطی نداشت در حالیکه اقوام قفقاز نه تنها با جهان خارج دائماً در ارتباط بودند بلکه در ادوار مختلف بخشی از امپراطوری ماد، هخامنشی، سلوکی، اشکانی، رومی و ساسانی و ... به شمار می رفتند.

۱۰- در بین دو کوه تنها یك قوم محصور شده وجود داشت در حالیکه در قفقاز جنوبی چندین قوم وجود داشتند و امروزه بقایای آنها کشورهای آذربایجان، ارمنستان و گرجستان را تشکیل داده اند.

۱۱- مهاجمین شمالی به راحتی می توانستند از طریق دریاچه خزر و دریای سیاه به قفقاز جنوبی حمله رو شوند بنابراین ساختن سدی یا سدهایی به هیچ وجه به معنای آن نبود که جلو تهاجمات شمالی ها گرفته می شود.

سد ذو القرنین کجاست؟

واقعیت این است که نه در کلام الهی و نه در احادیث نبوی علیه السلام هیچ اشاره ای به محل سد نشده است. قرآن مجید هیچ اشاره ای به مملکتی که ذوالقرنین از آنجا سفرهای سه گانه خود را شروع نمود، نکرده است. بنابراین نمی توان انگشت روی منطقه ای خاص گذاشت. در میان پژوهشگران اسلامی ابن بطوطه جای سد را در جنوب چین دانسته است. دیدگاه ابن بطوطه برخلاف دیدگاه کسانی که محل سد را در قفقاز دانسته اند برتری دارد. چرا که در جنوب چنین مناطق کوهستانی با ارتفاعی بیش از هفت کیلو متر وجود دارد. همین امر جنوب چین را جزو مرتفع ترین مناطق جهان قرار داده است.

ابن بطوطه که سفرنامه اش مشهور عام و خاص است در سال ۷۲۵ ه ق سفر خود را از مراکش شروع کرد و تا سال ۷۵۳ ه ق به مدت سی سال به سیر و سیاحت پرداخت و در باره سد یأجوج و مأجوج نوشته است « بعد از این شهر(شهر کانتون در جنوب چین واقع در کنار دریای جنوبی) دیگر شهری وجود ندارد، نه از آن مسلمانان و نه از کفار، از این شهر تا سد یأجوج و مأجوج

شصت روزه راه فاصله است و بطوریکه می گفتند در این مسافت صحرا گرد کفار مسکن دارند که گوشت آدمیزاد را مي خورند و به همین علت کسی جرأت مسافرت به آن نواحی را ندارد و من در آن نقاط کسی را نیافتم که سد مزبور را دیده باشد یا اصلا از کسی که ن را دیده است خبر دهد».[1]

متأسفانه ابن بطوطه مشخص نکرده است که سد مزبور در کدام طرف شهر کانتون قرار گرفته است. با توضیحاتی که ابن بطوطه داده است سد باید در جهت غرب شهر کانتون بطرف مرکز چین در منطقه کوهستانی بسیار مرتفع نان شان در حوالي رشته کوه مینیاکونگا قرارگرفته باشد. ارتفاع این رشته کوه بالغ بر ۷۵۹۰متر است. اما آیا این صد می تواند سد ذوالقرنین باشد. نمی توتن نظر قطعی داد. زیرا خود ابن بطوطه نیز چندان اطمینانی به شنیده اش درباره سد نداشت و الا نمی نوشت که « کسی را نیافتم که سد مزبور را دیده باشد یا اصلاً از کسی که آنرا دیده است خبر دهد»

در این باره همین قدر می توان گفت که منطقه مرکزی و جنوبی چین جزو مناطقی است که احتمال دارد سد ذوالقرنین در آنجا قرار کرده باشد.

مناطقی که احتمال دارد سد ذوالقرنین در آنجا قرار گرفته باشد. به ترتیب ارتفاع عبارتند از:

۱-فلات تبت:

فلات تبت مرتفع ترین منطقه جهان می باشد بهمین خاطر این منطقه به بام جهان مشهور است. در این منطقه مرتفع ترین قلل جهان از جمله قله اورست جای گرفته اند که بعضی از آنها عبارتند از:

---

[1] سفرنامه ابن بطوطه ص ٦٧٠

قله اورست در کشور بوتان با ارتفاع ۸۸٤۸ متر در رشته جبال هیمالیا.

قله کانگچن چونگا در کشور نپال هند با ارتفاع ۸۵۹۸ متر در رشته جبال قله الینك کانگری در چین با ارتفاع ۷۲۱۵ متر در رشته کوههای هیمالیا.

لوتسه در مرز نپال -چین در رشته جبال هیمالیا با ارتفاع ۸۵۱٦ متر.

ماکالو در مرز نپال - چین در رشته جبال هیمالیا با ارتفاع ۸٤٦۳ متر.

چواوبو در مرز نپال - چین در رشته جبال هیمالیا با ارتفاع ۸۲۰۱ متر.

فلات تبت یکی از وسیع ترین فلات جهان نیز می باشد که قسمت اعظم آن در کشور چین با همین نام قرار گرفته است.

۲-فلات پامیر:

این فلات نیز بسیار وسیع است و در مناطق مرزی چین، پاکستان و افغانستان قرار گرفته است و دومین منطقه قلل مرتفع جهان می باشد. بعضی از قلل آن عبارتند از:

کام (چوگوری) در رشته کوه قره قورم کشمیر با ارتفاع ۸٦۱۱ متر.

تیریچ میر در رشته کوه هندوکش پاکستان با ارتفاع۷٦۹۰ متر.

یانگاپارمات در کشور پاکستان در رشته کوه هیمالیا با ارتفاع ۸۱۲٦ متر.

۳- منطقه ترکستان بزرگ (ترکستان چین و شوروی سابق):

این منطقه بسیار وسیع می باشد و رشته کوههای تیئن از جمله می باشد. قلل مهم این منطقه عبارتند از:

کمونیزم در رشته کوه تیئن در کشور چین با ارتفاع ۷۵۹۵ متر.

بویدی در رشته کوه تیئن در کشور چین با ارتفاع ۷٤۳۹ متر.

خان تنگری در رشته کوه تیئن در کشور چین با ارتفاع ٦۹۹٥ متر.

٤-منطقه چین جنوبی و مرکزی:

این منطقه وسیع شامل رشته کوههای نان شان و کونلون می باشد که در آن قلل سر به فلك کشیده زیادی وجود دارد. از جمله قلل این منطقه می توان به قلل زیر اشاره کرد:

مینیاکونگا در رشته کوه نان شان با ارتفاع ۷٥۹۰ متر.

آمنه ماچین در رشته کوه جبال کونلون با ارتفاع٦۰۹٤ متر.

تمیرلیك طاق در رشته کوه جبال کونلون با ارتفاع ۷۷۲۰ متر.

شوله در رشته کوه نان شان با ارتفاع ٦۳٤٦ متر.٥- منطقه کوههای آند در آمریکای جنوبی:

کوههای آند منطقه وسیعی از امریکای جنوبی را تشکیل می دهند. این رشته کوهها از شمال به جنوب امتداد یافته اند.این رشته کوهها در غرب امریکای جنوبی در نزدیکی اقیانوس کبیر قرار دارند. در این رشته کوهها قلل متعددی وجود دارد که به بعضی از آنها اشاره می شود:

۱- آکونکاگوا در کشور شیلی با ارتفاع ٦۹٦۰متر.

۲- توپونگاتو در کشور شیلی با ارتفاع ٦٥٥۰متر.

هر دو این کوه ها در نزدیکی یکدیگر قرار گرفته اند و تقریباً بیست کیلو متر با یکدیگر فاصله دارند و در نزدیکی شهر سانتیاگو پایتخت شیلی قرار دارند.

۳-هوشداریو در فاصله تقریبی بیست کیلو متری قله گونکاگوا در کشور شیلی با ارتفاع ٦٧٧٠متر.

٤- تورو در کشور شیلی با ارتفاع ٦٣٨٠متر.

٥- پیس در کشور شیلی با ارتفاع٦٧٧٩متر.

٦- اوهوزدل سالادو در کشور شیلی با ارتفاع٦٩٠٨متر.

هر دو این قله در فاصله تقریبی بیست کیلو متر از یکدیگر فاصله دارند.

۷- آنتوفایا در کشور شیلی با ارتفاع٦٤٤٠متر.

۸-بولی یاکو در کشور شیلی با ارتفاع ٦٧٢٤متر.

۹-آنکوهوما در کشور شیلی با ارتفاع٦٥٥٠ متر.

۱۰-کوروپونا در کشور بولیوی با ارتفاع٦٤٢٥ متر.

۱۱-اواسکاران در کشور بولیوی با ارتفاع٦٨٦٧ متر.

۱۲-شیمورازو در کشور بولیوی با ارتفع٦٢٦٧متر.

در رشته کوههای آند قلل مرتفع دیگری نیز وجود دارد که به این مقدار بسنده شد.

٦- منطقه کوههای راکی در آمریکای شمالی:

قسمت های وسیعی از مساحت کشورهای امریکا و کانادا را کوههای راکی تشکیل داده است که از شمال به جنوب امریکای شمالی امتداد یافته است. در کوههای راکی قلل مرتفع زیادی وجود دارد که در زیر به بعضی از این قلل اشاره می شود:

۱- مك كينكی در رشته كوههای آلاسكای امريكا با ارتفاع٦١٩٤متر.

۲-لوگان در رشته كوه سنت الا ياس كانادا با ارتفاع ٦٠٥٠ متر.

۳-سنت الا ياس در رشته كوه سنت الاياس كانادا با ارتفاع ٥٤٨٩ متر.دو قله لوگان و سنت الاياس در فاصله تقريبی بيست كيلو متری يكديگر قرار گرفته اند و دره موجود بين اين دو كوه نيز همانند كوههای مشابه در امريكای جنوبی بسيار عميق می باشد.

۷- قاره آفريقا:

در قاره افريقا نيز مناطق كوهستانی متعددی وجود دارد. اما مرتفعترين منطقه آفريقا در كشور تانزانيا قرار گرفته است سه تا از مرتفعترين قله های آفريقا عبارتند از:

۱-كليمانجارو در كشور تانزانيا با ارتفاع ٥٨٩٥متر.

۲-قله مرو در كشور تانزانيا با ارتفاع٤٥٦٥ متر.

۳-قله كنيا در كشور كنيا با ارتفاع٥١٩٩ متر.

دو قله كليمانجارو و مرو در فاصله تقريبی بيست كيلو متری يكديگر قرار گرفته اند. و دارای دره های عميق می باشند.

۸- ايريان باختری در كشور اندونزی:

در جزيره ايريان باختری كه بخشی از آن متعلق به كشور اندونزی است و بخشی ديگر كشور پاپوا گينه نو را تشكيل می دهد نيز قلل مرتفعی نيز وجود دارد.

بعضی از قلل اين جزيره عبارتند از:

۱- قله جایا در رشته کوههای مرکزی در قسمت اندونزیایی جزیره با ارتفاع ۵۰۲۹متر.

۲- قله ماندالا در رشته کوههای مرکزی در قسمت اندونزیایی جزیره با ارتفاع۴۷۰۲متر.

۳- قله ویلهم در رشته کوههای مرکزی کشور پاپواگینه نو با ارتفاع ٤٦٩٤متر.

٤- قله ویکتوریا در کوههای مرکزی در کشورپاپواگینه نو با ارتفاع٤٠٧٤ متر.

طی هزاران سال مناطق کوهستانی جهان توسط هزاران تن خاك پوشیده شده است،این کار،شناسایی سد ذوالقرنین را بسیار سخت نموده است زیرا این کار نیاز به خاکبرداری بسیار وسیع دارد که عملاً ممکن نیست. هم چنین موانع طبیعی دیگری از قبیل صعب العبور بودن مناطق کوهستانی بخصوص در مناطق هشت گانه فوق امکان شناسایی سد در این مناطق را بسیار سخت کرده است. علاوه بر اینها وجود یخچال های طبیعی پوشیده از برف و یخ عملاً راه هر گونه شناسایی را سد کرده است. در زیر به مهمترین یخچال های جهان اشاره می شود:

۱- فدچنگو در فلات پامبر با مساحت۱۰۰۰کیلو متر مربع.

۲- زر افشان در ترکستان با مساحت ۸۸٦ کیلو متر مربع.

۳- بالتورو در قره قورم آسیا با مساحت ۷٥٤ کیلو متر مربع.

٤-اینیلچك در کوههای تیئن اسیا(ترکستان) با مساحت ٦۰۰ کیلو متر مربع.

٥- هیسپار در قره قورم آسیا با مساحت ۳۲٦ کیلو متر مربع.

٦- آلچ در کشور سوئیس با مساحت ١١٥کیلو متر مربع.

تعداد یخچالهای مهم جهان بیشتر از این مقدار است. از آنجا که بسیاری ازیخچالها در مناطق غیر مسکونی مانند قطب جنوب، آلاسکای امریکا و جزیره ایسلند قرار گرفته اند به انها اشاره شده است.

در میان مناطق هشت گانه فوق چهار منطقه اول از نظر وجود سد از اولویت ویژه ای برخوردارند و سد ذوالقرنین می توان در یکی از آن مناطق باشد. سایر مناطق از اولویت چندانی برخوردار نیستند.

والله اعلم.

در پایان توجه به نکات زیر خالی از فایده نیست

١- پیش بینی ظهور مجدد یأجوج و مأجوج در تورات بیانگر آن است که ذوالقرنین قبل از حضرت موسی (صلی الله علیه وسلم) ظهور کرده است. چرا که ظهور مجدد یأجوج و مأجوج از علایم نزدیکی قیاما کبری است و خبر آن جز از طریق وحی امکان پذیر نیست. بنابراین پیش بینی

ظهور یأجوج و مأجوج در تورات تحریف نشده و وجود داشته است و از آنجا به تورات تحریف شده راه یافته است بنابراین هیچ یك از کسانی که در تواریخ به عنوان ذوالقرنین معرفی شده اند نمی توانند ذوالقرنین باشند زیرا همه آنها قرن ها بعد از حضرت موسی(صلی الله علیه وسلم) چشم به جهان گشوده اند. حضرت موسی (صلی الله علیه وسلم) در حوالی ١٦٠٠ق م ظهور کرده است.

٢- این گفته ذوالقرنین ﴿ **فَإِذَا جَاء وَعْدُ رَبِّي جَعَلَهُ دَكَّاء**﴾ که وقتی وعده پروردگار من بیاید خداوند متعال آن سد آهنی را ریز ریز کرده با زمین یکسان می سازد را نمی توان علامت قیام قیامت قرار داد. زیرا مفهوم صریح «**وَعْدُ رَبِّي** » این است که انتظام سد که توسط ذوالقرنین انجام گرفته. لازم نیست که

همیشه بر همان حال بماند مفسرین در مفهوم « **وَعْدُ رَبِّي** » هر دو احتمال شکافته شدن سد در قیامت و شکافته شدن آن قبل ازقیامت را داده اند.[1]

۳- این برداشت از قرآن و سنت مه یأجوج و مأجوج تا قیامت در پشت سد ذوالقرنین محصور شده اند به هیچ وجه برداشت صحیحی نیست. درباره آیه سوره انبیاء که درباره یأجوج و مأجوج آمده است باید گفت که ضمیر فُتِحَت به خود یأجوج و مأجوج برمی گردد و صحبتی از سد در آن نیست. بلکه بر انگیخته شدن اقوام هلاك شده به ظهور یأجوج و مأجوج پیوند خورده است:

﴿ وَحَرَامٌ عَلَى قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا أَنَّهُمْ لا يَرْجِعُونَ حَتَّى إِذَا فُتِحَتْ يَأْجُوجُ و مَأْجُوجُ وَهُم مِّن كُلِّ حَدَبٍ يَنسِلُونَ﴾ (الأنبياء- ۹۵و۹۶)

غیر ممکن است که به سوی ما برنگردند مردمانی که آنان را نابود کرده باشیم این نابود سازی بزهکاران و عدم بازگشت ایشان به دنیا(بر انگیخته شدن دوباره) تا زمانی ادامه خواهد داشت که یأجوج و مأجوج رها می گردن و ایشان شتابان از هر بلندی و ارتفاعی می گذرند.[2]

اینکه قرآن می فرماید: یأجوج و مأجوج شتابان از هر بلندی و ارتفاعی می گذرند نشان می دهد که ظهور آنها ربطی به سد ذوالقرنین ندارد زیرا قرآن فرموده است که آنها از راهی که توسط سد مسدود شده است می گذرند بلکه می فرماید از بلندی ها می گذرند. این خیزش دوباره یأجوج و مأجوج جهانی خواهد بود و این کثرت، جمعیت آنها را نشان می دهد بنابراین در پشت سد ذوالقرنین محصور نیستند و حدیثی که در آن آمده است که آنها سد را می کند هم چنانکه

---

[1] تفسیرمعارف القرآن جلد ۸ صفحه ٤٦٢

[2] تفسیر نور ص٦٤٤

قبلاً بیان شد هم در سند روایت و هم در متن دارای اشکالاتی هست و نمی توان بر آن تکیه کرد . زیرا این سوال پیش می آید که اکنون جهان بر اثر پیشرفت تکنولوژی به صورت دهکده ای در آمده است و همه مردمان جهان از طریق زمین و هوا با یکدیگر ارتباط دارند . ما جایی را سراغ نداریم که جمعیت انبوهی در پشت سدی آهنین با کوههای سر به فلک کشیده محصور شده باشند و نتوانند از آن بیرون بیایند . راه تهاجم یأجوج و مأجوج تنها به سوی قوم ساکن در بین دو کوه توسط سد ذوالقرنین بسته شد و آنها می توانستند به سایر مناطق هجوم ببرند . بنابراین آنان هیچ گاه محصور نبوده اند .

۴- وحشی پنداشتن یأجوج و مأجوج و اینکه آنها موقع ظهور از تسلیحات ابتدایی مانند تیر و کمان و شمشیر استفاده خواهند کرد صحیح نیست . چرا که تسلیحات ابتدایی حتی در مقابل تسلیحات امروزی اسلحه بحساب نمی آیند و آنها در عرض چند دقیقه نابود خواهند شد . لذا تیراندازی یأجوج و مأجوج به سوی آسمان به معنای امروزی پرتاپ کردن موشک توسط آنها تعبیر می شود . چرا که طبق حدیث حضرت نواس بن سمعان رحمة الله علیه تیر های یأجوج و مأجوج به ابرها برخورد می کنند , به علت فاصله زیاد ابرها با زمین که در حدود چند کیلومتر می باشد هیچ کس قادر نبوده است و قادر نیست تیری پرتاپ کند که به ابرها برسد . بنابراین یاجوج و مأجوج در آخر زمان مجهز به مدرنترین سلاحهای روز خواهند بود . هم چنین سرعت حرکت یأجوج و مأجوج نشان می دهد که آنها از وسایل پیشرفته ای براي عبور و مرور استفاده خواهند کرد.

۵- محدود نمودن ظهور ذوالقرنین در چند هزار سال با توجه به پیدایش انسان بر روي زمین که صدها هزار سال از آن می گذرد کار صحیحي نیست با توجه به اینکه در زمان ذوالقرنین انسانها بطور پراکنده در بعضی از نواحی زمین زنده گی می کرده اند بنابراین زمان او باید قبل از تاریخ (شش هزار سال) باشد . بنابر آیات قرآنی خیلی از اقوام در تاریخ بخاطر گناهانشان هلاک

گردیده اند که امروزه آثاری از آنها در دسترس نیست.[1] قرآن مجید فقط از بعضی از اقوام هلاک شده سخن به میان آورده است . تاریخ انسانها در روی زمین قبل از پیدایش خط که از آن به عنوان ما قبل تاریخ یاد می شود و شامل شش هزار سال می شود کاملا در هاله ای از ابهام قرار دارد . از آنجا که قرآن مجید از همه مراحل زنده گی انسان در روی زمین بحث کرده است لذا نباید در پی آن باشیم که قصص قرآنی را در چند هزار سال محصور کنیم و در پی آن باشیم که قرینه هایی برای آنها در این مدت محدود پیدا کنیم .

[1] سوره انعام آیه ۶ . در سوره اعراف . صاد و بسیاری دیگر از سوره های قرآن مطالبی در مورد هلاکت اقوام هلاک شده وجود دارد.

امپراتوری اشکانیان
دریاچه آرال
دریای خزر
دریای سیاه
دریای سرخ
خوارزم
کرمان
عربستان
کاپادوکیه
کاریا
کوماژن
آریا
مرگیانه
بلخ
بخارا
سمرقند
تاشکند
کابل
گندزار
آراخوسیا
هرات
درانجیانا
کوه خواجه
البرز
ماد
آتروپاتن
آریلا
آدیابن
هاترا
سوریه
میسی
مصر
دانوب

نقشه ۳
امپراتوری اشکانیان
دریاچه آرال
خوارزم
دریای خزر
دریای سیاه
دریای سرخ
عربستان
کرمان
گدروزیا
آریا
مرگیانه
پارت
کابل
بلخ
بخارا
سمرقند
تاشکند
سغد
هرات
کپت داغ
البرز
ماد
آذربایجان
آرتاکساتا
کوماژن
کاپادوکیه
کاریا
سوریه
پالمیرا
دورا اوروپوس
ماترا
آدیابن
اربلا
شمس
هیلام
شهر نوس
پارس
تخت جمشید
استخر
پاسارگاد
دانیال
دریاچه وان
دریای سیاه

اقیانوس هند
پارت
ایران
دریای خزر
کوههای قفقاز
دریای سیاه
عربستان
دریای سرخ
دریای مدیترانه
یونان

منابع مورد استفاده :

۱- كشف الأسرار و عدة الابرار معروف به تفسير خواجه عبدالله انصاري جلد پنجم تأليف ابولفضل رشيدالدين ميبدي به سعي و اهتمام علي اصغر حكمت تهران نشر أمير كبير چاپ سوم ۱۳٦۱ه ش .

۲- تفسيرالميزان تأليف سيد محمد حسين طباطبايي ترجمه سيد محمد باقر موسوي همداني جلد سيزده نشر بنياد علمي و فكري علامه طباطبايي تهران جاپ چهاردهم ۱۳۷۰ه ش

۳- صفوة العرفان في تفسيرالقران تأليف شيخ محمد علي خالدي (سلطان العلما ؤ)جلد چهارم انتشارات احسان تهران چاپ سوم ۱۳۸۱ه ش

٤- معارف القران تأليف علامه مفتي محمد شفيع عثماني ترجمه مولانا محمد يوسف حسين پور جلد هشتم انتشارات شيخ الاسلام احمد جام تربت جام چاپ دوم ۱۳۸٤ه ش

٥- في ظلال القران تأليف سيد قطب ترجمه داكتر مصطفي خرم دل جلد چهارم انتشارات احسان تهران چاپ دوم ۱۳۸۷ه ش

٦- صفوة التفاسير تأليف محمد علي صابوني ترجمه سيد محمد طاهر حسيني جلد دوم انتشارات محمد احسان تهران چاپ دوم ۱۳۸٦ه ش

۷- تفسير امام فخر رازي معروف به تفسير كبير و مفاتيح الغيب جلد يازدهم انتشارات دارالفكر بيروت چاپ سوم ۱٤۰٥ه ق ۱۹۸٥م

۸- تفسير نور التعريف داكتر مصطفي خرم دل انتشارات احسان تهران چاپ ششم ۱۳۸۷ه ش

۹- تفسير گلشاهي تأليف دكتر انه طواق اخوند گلشاهي جلد چهارم انتشارات احسان تهران چاپ اول ۱۳۸۷ه ش

۱۰- تفسير حسيني تأليف ملا حسين واعظ كاشفي ترجمه علامه شاه ولي الله محدث دهلوي كراچي پاكستان

۱۱- تفسير ابن مسعود جلد پنجم چاپ دارالتراث العربي بيروت چاپ دوم ۱٤۱۱ ه ق ۱۹۹۰ م

۱۲- روح المعاني في تفسير القران العطيم و السبع المثاني تأليف علامه محمود الوسي كبير جلد شانزدهم چاپ دارلفكر بيروت البنان

۱۳- تفسير قاسمي مسمي به محاسن التأويل تأليف محمد جمال الدين قاسمي جلد يازدهم و دوازدهم چاپ دارلفكر بيروت چاپ هشتم ۱۳۹۸ه ق ۱۹۸۷م

۱٤- تفسير ميسر التأليف دكتر عايض بن عبدالله قرني ترجمه جمعي از استادان دانشگاه هرات انتشارات شيخ و الاسلام تربت جام چاپ اول ۱۳۸۷ه ش

۱٥- تفسير بيضاوی تآليف علامه عمربن محمد شيرازی بيضاوی انتشارات دارالجيل ۱۳۲۹هه ق

۱٦- تفسير راستين تاليف شيخ عبدالرحمن بن ناصرالسعدی ترجمه محمدگل گمشادزهی جلد دوم نشر احسان تهران چاپ اول ۱۳۸۸

۱۷- تفسير ابن كثير تاليف ابوالفداء اسماعيل ابن كثير مصحح محمد علی صابونی جلد دوم نشر دارالفكر بيروت لبنان

۱۸- الجواهر فی تفسيرالقرآن الكريم تاليف شيخ طنطاوی جوهری جلد پنجم جزء يازدهم و شانزدهم دارالفكر

۱۹- روح البيان تاليف شيخ اسماعيل حقی البروسوی جلد پنجم دارالحياء التراث العربی بيروت لبنان چاپ هفتم ۱٤۰٥هه ق

۲۰- تفسير نسفی تاليف عبدالله نسفی جلد دوم دارالفكر

۲۱- تفسیر نواندیش تالیف حاج احمد نواندیش جلد سوم چاپ اول ۱۳۵۷هه ش تهران

۲۲- تفسیرالمنیر تالیف دکتر وهبه الزحیلی جلد ۱۵و۱٦ ترجمه عبدالله مخلص چاپ انتشارات شیخ الاسلام احمد تربت جام چاپ اول ۱۳۸۹هه ش

۲۳- تفسیرکابلی تالیف مولانا محمود حسن دیوبندی جلد چهارم ترجمه از اردوبه فارسی دری تحت نظر هیئتی از علمای افغانستان انتشارات احسان تهران چاپ دهم ۱۳۸۳ ه ش.

۲۳- تفسیر انوار القران ترجمه و ترتیب عبدالرؤف مخلص جلد سوم انتشارات شیخ الاسلام احمد تربت جام چاپ سوم ۱۳۸۵ ه ش .

۲۴ـــ تفسیر جلالین مؤلفان جلاالدین محلاتی و جلاالدین سیوطی ترجمه مسعود قادر مرزی انتشارات حسینی ارومیه چاپ دوم ۱۳۸۷ ه ش .

۲۵- ایران باستان تألیف یوزف ویسهوفر ترجمه مرتضی ثاقب فر انتشارات ققنوس تهران چاپ دوم ۱۳۷۷ ه ش .

۲۶- تاریخ امپراطوری هخامنشی تألیف پروفسور یربریان ترجمه دکتر مهدی سمساری دو جلدی انتشارات زریاب تهران چاپ دوم ۱۳۷۸ ه ش .

۲۷- اطلس کامل گیتا شناسی گرد اورندگان : محمود محبوب و فرامرز باوری انتشارات گیتا شناسی تهران چاپ پنجم ۱۳۶۵ ه ش .

۲۸- فرهنگ لغات قران تألیف پروفسور عباس مهرین شوشتری انتشارات دریا، گنجینه تهران ۱۳۵۲ ه ش .

۲۹ـ انجیل عیسی مسیح (عهد جدید) ترجمه تفسیری .

۳۰- بررسی تاریخی قصص قرانی جلد سوم تألیف محمد بیومی مهران ترجمه مسعود انصاری شرکت علمی و فرهنگی تهران چاپ اول ۱۳۸۳ ه ش .

۳۱- قصص السابقین فی القران تألیف دکتر عبدالفتاح خالدی انتشارات دارالقلم دمشق سوریه چاپ چهارم ۱۴۲۵ ه ش ـ ۲۰۰۴ م .

۳۲ـ تاریخ ملل شرق و یونان تألیف

البرمالـه و ژول ایزاک ترجمه میرزا عبدالحسین هژیر انتشارات دنیای کتاب و علمی تهران چاپ اول ۱۳۶۲ .

۳۳- تاریخ روم تألیف البرمالـه و ژول ایزاک ترجمه میرزا غلام حسین زیرک زاده انتشارات دنیای کتاب و علمی تهران چاپ اول ۱۳۶۲.

۳۴- اطلس قران تألیف دکتر شوقی ابو خلیل ترجمه زینب فتحی به کوشش دکتر فاطمه وثوقی انتشارات پاپلی مشهد چاپ اول ۱۳۸۶ ه ش .

۳۵- پژوهشی در جلوه های هنری داستان های قران تألیف دکتر محمود دبستانی ترجمه موسی دانش انتشارات استان قدس رضوی مشهد چاپ چهارم ۱۳۸۶ ه ش .

۳۶- اللؤلؤ و المرجان " احادیث مشترک صحیح و بخاری و مسلم " جلد اول و سوم تألیف محمد فؤاد عبدالباقی و ترجمه ابوبکر حسن زاده انتشارات احسان تهران چاپ اول

۳۷- فتح الباری تألیف امام ابن حجر عسقلانی جلد ۱۳ انتشارات داراحیاء التراث العربی بیروت لبنان چاپ چهارم ۱۴۰۸ ه ق _ ۱۹۸۸ م.

۳۸- البدایه و النهایه ج ۱ و ۲ تألیف امام اسماعیل ابن کثیر انتشارات دار ابن کثیر دمشق - بیروت چاپ اول ۱۴۲۸ ه ق _ ۲۰۰۷ م.

۳۹- کوروش کبیر ذولقرنین تألیف ابوالکلام آزاد ترجمه ابراهیم باستانی پاریزی انتشارات کوروش چاپ هفتم ۱۳۷۴ ه ش .

۴۰- تاریخ تمدن هنری لوکاس ترجمه عبدالحسین آذرنگ دو جلدی سازمان انتشارات کیهان تهران چاپ چهارم۱۳۷۶ه ش.

۴۱- ایران در زمان ساسانیان تألیف پروفسور آرتور کریستین سن ترجمه مرحوم رشید یاسمی انتشارت دنیای کتاب چاپ نهم ۱۳۷۷.

۴۲- تاریخ تطبیقی ایران با کشورهای جهان تألیف دکتر عزیزالله بیات انتشارات امیر کبیر تهران چاپ دوم ۱۳۸۴ ه ش.

۴۳- کارنامه غرب تألیف فریدون اسلام نیا انتشارات حسینی ارومیه چاپ اول ۱۳۸۷ه ش.

۴۴- آثار الباقیه تألیف ابوریحان بیرونی ترجمه اکبر دانا سرشت انتشارات امیر کبیر تهران چاپ پنجم ۱۳۸۶ ه ش.

٤٥- پلی بر گذشته کتاب دوم بخش اول تألیف داکتر ناصر پور پیرار انتشارت کارنگ تهران چاپ دوم ۱۳۸۰هـ ش،

٤٦- ایرانویج تألیف دکتر بهرام فره و شی موسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران چاپ ششم ۱۳۸۲هـ ش،

٤٧- کتاب مقدس،عهد عتیق (تورات و إنجیل)ترجمه تفسیری

٤٨- المنجد عربی به فارسی تألیف لویس معلوف ترجمه محمد بندر ریگی انتشارات ایران تهران چاپ ششم ١٣٨٦ه ـ ش،

٤٩- فرهنگ معاصر عربی -فارسی تألیف عبدالنبی قسیم انتشارات فرهنگ معاصر تهران چاپ ششم ,١٣٨٦

۵۰- مفردات الفاظ قرآنکریم تألیف علامه راغب أصفهاني ترجمه حسین خدا پرست انتشارات نوید اسلام قسم چاپ اول ۱۳۸۷هـ ش.

۵۱- تاریخ تمدنهای آسیای مرکزی بخش دوم چاپ یونسکو ترجمه صادق ملك شهیرزادی نشر وزارت أمور خارجه تهران چاپ اول ۱۳۷٦هـ ش.

۵۲- کتاب الخراج تألیف ابوالفرج قدامه بن جعفر ترجمه و تحقیق دکتر حسین قره چانلو انتشارات البرز تهران چاپ اول ۱۳۷۰هـ ش.

۵۳- یونانیان وبربرها(روي دیگر تاریخ) جلد ششم دفتر چهارم و پنجم تألیف دکتر امیر مهدي بدیع ترجمه قاسم صفوي انتشارات توس تهران چاپ اول ۱۳۸٤هـ ش.

۵٤- نورانیان از پگاه تاریخ تا پذیرش اسلام تألیف نادر بیات انتشارات ایرانشهر چاپ اول ۱۳٦۷ هـ ش.

۵۵- تاریخ جامع ادیان تألیف جان بایرناس ترجمه علي اصغر حکمت انتشارات علمي وفرهنگي تهران چاپ هیجدم ۱۳۸۷ هـ ش .

۵٦- داستان پیامبران در تورات تلمود،إنجیل و قرآن تألیف حمید یزدان پرست انتشارات روزنامه اطلاعات تهران چاپ سوم ۱۳۸۷ هـ ش.

۵۷- طبقات ناصري تألیف قاضي منهاج سراج جوزجاني تصحیح عبدالحي حبیبي انتشارات دنیاي کتاب تهران چاپ اول ۱۳٦۳ هـ ش.

۵۸- اینترنت سایت دانش نامه ي آزاد انگلیس.

۵۹- المالك والممالك تألیف ابن خرداذبه ترجمه دکتر حسین قره چانلو انتشارات قلم تهران چاپ اول ۱۳۷۰هـ ش .

٦٠- تـاريخ طبـري تـأليف محمـد بـن جريـر طبـري ترجمـه ابوالقاسـم پاينـده جلـد دوم چاپ هفتم انتشارات اساطير تهران ١٣٨٥ هـ ش .

٦١- در جسـتجوي خـدايان باسـتان تـأليف اريـك فـون دانـيكن ترجمـه مهـرداد شاهين انتشارات نگارستان كتاب تهران چاپ اول ١٣٨٦ه ش.

٦٢- سـفرنامه ابـن بطوطـه ترجمـه محمـد علـى موحـد انتشـارات بنگـاه ترجمـه و نشر كتاب تهران چاپ اول ١٣٧٧ه ش.

٦٣- ذوالقـرنين تـأليف عرفـان منشـى بـا مقدمـه دكتـر علـى اكبـر ولايتـى انتشارات فرهنگ مكتوب تهران چاپ هيجدهم ١٣٨٧ ه ش.

٦٤- قشه طبيعى آسيا چاپ مؤسسه گيتا شناسي.

٦٥- نقشـه طبيعـى و سياسـي قفقـاز توليـد سـازمان جغرافيـايي نيروهـاى مسـلح تهران ١٣٨٧ه ش.

٦٦- شـناخت فضـا و منظومـه شمسـي ،گزيـده مقـالات دانشـنامه ناسـا ترجمـه الهام سجاديفر انتشارات گيتا شناسى تهران چاپ اول ١٣٨٧ه ش.

٦٧- جغرافيـاى كـواترنر تـأليف احمـد معتمـد نشـر سـازمان مطالعـه و تـدوين كتب علوم انساني دانشگاهها،تهران چاپ اول ١٣٨٢ ه ش.

٦٨- قـرآن و كتـاب مقـدس تـأليف دنيـز ماسـون ، ترجمـه فاطمـه سـادات تهامىچاپ دفتر پژوهش و نشر سهروردى تهران چاپ دوم١٣٨٦